

سوم
انقلاب
رویایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

A highly stylized calligraphic flourish in black ink on a white background. The central element is the Basmala (Bismillah) in a bold, cursive script. The letters are thick and interconnected, with long, sweeping tails that curve downwards and outwards. Small, decorative geometric shapes, including squares and diamonds, are interspersed within the calligraphy. The overall composition is dynamic and artistic, typical of modern Islamic calligraphy.

رویای انقلاب سوم

نام کتاب : رویای انقلاب سوم

نویسنده : مهدی خانی، ۱۳۳۹

سال انتشار : ۱۳۹۹

نوبت چاپ : اول

شمارگان : ۱۰۰۰

قیمت : ۱۵۰۰۰۰ ریال

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۲۱-۵۸-۰

مشخصات نشر : تهران، انتشارات نخبگان، ۱۳۹۹.

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۶۵

شماره کتابشناسی : ۶۱۱۷۴۶۴

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
انقلاب سوم.....	خ
پیش در آمد.....	د
فصل اول: ماهیت و فلسفه وجودی.....	۱
۱- چرا درباره سربداران حرف های ضد و نقیض شنیده می شود؟.....	۳
۲- ما نمی دانیم کسانی که به آمل حمله کردند را چه بنامیم؟.....	۴
۳- سربداران واقعی چه کسانی بودند؟.....	۶
۴- ارتباط داشتن سربداران با کشورهای بیگانه؟.....	۷
۵- سربداران به کدام کشور وابسته بودند؟.....	۸
۶- زمینه سازی حضور جماهیر شوروی با حمله سربداران؟.....	۹
۷- وابستگی سربداران، به آمریکا؟.....	۱۰
۸- شکست سربداران، زمینه فروپاشی شوروی؟.....	۱۱
فصل دوم: فعالیت در ایران.....	۱۳
۹- جنگلی ها از چه گروه و حزبی بودند؟.....	۱۵
۱۰- اتحادیه کمونیست های ایران در کردستان چه می کردند؟.....	۱۷
۱۱- تشکیل اتحادیه کمونیست های ایران؟.....	۱۸
۱۲- شرایط سیاسی و امنیتی کشور در سال ۱۳۶۰؟.....	۱۸
۱۳- داس چه بود و چه وظیفه ای داشت؟.....	۲۰
۱۴- موضع اتحادیه در قبال دیدگاه های امام خمینی (ره).....	۲۲
۱۵- جبهه سوم چیست؟.....	۲۲
۱۶- جبهه سوم در چه شرایط سیاسی - اجتماعی شکل گرفت؟.....	۲۵
۱۷- ایدئولوژی اتحادیه کمونیستهای ایران؟.....	۲۶
فصل سوم: زندگی در جنگل.....	۲۹
۱۸- درگیری ۱۳ خرداد؟.....	۳۱
۱۹- چه گروهی جاده هراز را بستند؟.....	۳۲

- ۲۰- تامین آذوقه جنگلی ها؟..... ۳۳
- ۲۱- اگر جنگلی ها ضد مردم بودند؟..... ۳۶
- ۲۲- ناچاری سربداران از انتخاب آمل؟..... ۳۷
- ۲۳- رابطه سربداران در جنگل با منافقین؟..... ۳۸
- ۲۴- مهمات جنگلی از کجا تامین شده بود؟..... ۴۰
- ۲۵- ماجرای درگیری ۱۸ آبان سال ۱۳۶۰ چه بود؟..... ۴۱
- ۲۶- راهبرد جنگلی ها قبل از حمله به آمل؟..... ۴۲
- فصل چهارم: حمله به آمل؟..... ۴۶**
- ۲۷- تعداد شهدا در درگیری ها، عملیات و گشت های داخل جنگل؟..... ۴۸
- ۲۸- علت انتخاب جنگل برای حمله؟..... ۴۸
- ۲۹- حضور مردم در صحنه عمل؟..... ۴۹
- ۳۰- علت ناتوانی واحدهای اطلاعاتی قبل از حمله؟..... ۵۰
- ۳۱- حضور نیروهای کمکی از دیگر شهر؟..... ۵۱
- ۳۲- نحوه ی وارد شدن جنگلی ها به شهر؟..... ۵۳
- ۳۳- عدم اطلاع نیروهای نظامی، انتظامی و امنیتی از حمله؟..... ۵۵
- ۳۴- آیا همکاری مردم محله اسپه کلا و رضوانیه با جنگلی ها صحت دارد؟..... ۵۶
- ۳۵- چرا جنگلی ها (سربداران)، شهر آمل را انتخاب کرده اند؟..... ۵۷
- ۳۶- اطلاع مردم و نیروهای امنیتی از حمله؟..... ۵۸
- ۳۷- هدف قرار گرفتن توسط نیروهای خودی؟..... ۵۹
- ۳۸- آزاد کردن زندانی های سیاسی؟..... ۶۲
- ۳۹- طرح عملیاتی اسب تروا چه بود؟..... ۶۳
- ۴۰- نقشه های از پیش تعیین شده سربداران؟..... ۶۴
- ۴۱- برنامه جنگلی ها برای آزادی زندانیان سیاسی؟..... ۶۶
- ۴۲- همکاری سرمایه داران محله های اسپه کلا و رضوانیه؟..... ۶۶
- ۴۳- علت نامگذاری منافقین به حمله کنندگان؟..... ۶۷
- ۴۴- علت شکست در عملیات ۲۲ آبان؟..... ۶۹

- ۴۵- شنیدیم که، عملیات شیمی کوه (۱۲ اسفند ۱۳۶۱)؟..... ۷۳
- ۴۶- هدف اصلی سربداران، از حمله به آمل؟..... ۷۵
- ۴۷- مجبور شدن جنگلی ها برای حمله؟..... ۷۶
- ۴۸- موفقیت پاسداران در درگیری های داخل جنگل؟..... ۷۷
- ۴۹- علت انتخاب روز ششم برای حمله؟..... ۷۷
- ۵۰- ورود فرماندهان سربدار قبل از حمله؟..... ۷۹
- ۵۱- خلع سلاح پایگاه بسیج در جنگل توسط نیروهای خودی؟..... ۷۹
- ۵۲- درگیری ۱۸ بهمن که در گزنا سرا (خوشواش)؟..... ۸۰
- ۵۳- علت شکنجه اسیر شده ها توسط پاسداران؟..... ۸۱
- ۵۴- اختلاف در آمار سربداران؟..... ۸۳
- ۵۵- حضور کماندوها و کلاه سبزاها؟..... ۸۶
- ۵۶- آیا سربداران برای نجات مردم به شهر حمله کردند؟..... ۸۹
- ۵۷- احتمال همکاری مردم در روز ششم بهمن؟..... ۹۱
- ۵۸- هدف سربداران از تصرف شهر؟..... ۹۱
- ۵۹- شکست در درگیریها، عملیات و حوادث داخل جنگل؟..... ۹۳
- ۶۰- پیروزی مردم در جریان حمله؟..... ۹۳
- ۶۱- وقایع شب ششم بهمن؟..... ۹۴
- ۶۲- راهبرد عدم محاصره مراکز مهم نظامی و غیر نظامی؟..... ۹۵
- ۶۳- علت سقوط نکردن ساختمان مرکزی بسیج؟..... ۹۶
- ۶۴- علت متوجه نشدن نیروهای امنیتی از تقسیم سربداران؟..... ۹۹
- ۶۵- سازماندهی مردم در روز ششم بهمن؟..... ۱۰۰
- ۶۶- سلاح های مورد استفاده سربداران؟..... ۱۰۲
- ۶۷- نحوه شهادت شهید هندوئی و همکارانش؟..... ۱۰۳
- ۶۸- اسارت پاسداران و بسیجیان توسط سربداران؟..... ۱۰۳
- ۶۹- گفتگو با سربداران؟..... ۱۰۴
- ۷۰- کمک کردن زن بادر به پاسداران؟..... ۱۰۴

- ۷۱- چرا سرداران بالباس سپاه و سیج به شهر حمله کردند؟ ۱۰۶
- ۷۲- عدم حضور پاسداران در روز پنجم و ششم بهمن؟ ۱۰۷
- ۷۳- اختلاف پنجم بهمن و ششم بهمن بر سر چیست؟ و چرا؟ ۱۰۷
- ۷۴- در مورد درگیری آذر ماه حوالی روستای رزکله؟ ۱۰۸
- ۷۵- کمک مردم شهرهای اطراف؟ ۱۱۰
- ۷۶- علت اعدام همه سرداران؟ ۱۱۰
- ۷۷- دستگیری سرداران در روز ششم بهمن؟ ۱۱۱
- ۷۸- درگیری روز ۱۳ خرداد ۱۳۶۱؟ ۱۱۲
- ۱۱۳- فصل پنجم: سرنوشت سرداران**.....
- ۷۹- علت ترک جنگل بعد از عملیات ۲۲ آبان؟ ۱۱۵
- ۸۰- سرنوشت سرداران بعد از درگیری ۱۲ اسفند سال ۱۳۶۱ چه شد؟ ۱۱۶
- ۸۱- باقیمانده های سرداران؟ ۱۱۷
- ۸۲- ماحصل محاکمه سران سرداران؟ ۱۱۸
- ۱۲۰- منابع**.....
- سایر منابع ۱۲۱

انقلاب سوم

انقلاب سوم، حرف به ظاهر قشنگی است که رهبران اتحادیه کمونیست های ایران، در خواب های پریشان شب های تیرماه ۱۳۶۰، دیده بودند. این گروه، اعتقاد داشت؛ نظام جمهوری اسلامی و حاکمیت ولایت فقیه، علیه رئیس جمهور قانونی ایران اسلامی (بنی صدر)، کودتا کرده و انقلاب اسلامی از مسیر اصلی خود خارج شد، یعنی به انحراف کشیده شده و ما باید جلوی انحراف انقلاب را بگیریم.

اتحادیه معتقد بود، امام خمینی (ره) در جریان آزادسازی گروگان های آمریکایی، با آمریکا زد و بند کرده است. یعنی در سال ۱۳۵۹، امام خمینی (ره) با آمریکا معامله انجام داد که یک طرف معامله، آمریکا بود که قصد داشت ایران را به خاطر این که شاه را بیرون کرد، تنبیه کند و چه کسی بهتر از خمینی که از همان ابتدا در سازش با آمریکا بر سر کار آمده بود. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۳، ص ۲۰) و طرف دیگر معامله نظام جمهوری اسلامی ایران بود که گروگان های آمریکایی را که در تسخیر لانه جاسوسی گرفته بودند، به آمریکا پس دهد و در نهایت، این معامله انجام شد.

همچنین اتحادیه معتقد بود، در جریان عزل بنی صدر از ریاست جمهوری، کودتایی انجام داد که خمینی و اعوان و انصارش با چراغ سبز آمریکا به پای سازماندهی این کودتا رفتند. در واقع این کودتا بخشی از طرح و نقشه ای بود که امپریالیسم آمریکا در صحنه منطقه ای و بین المللی طراحی کرده بود. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۳، ص ۲۱).

اتحادیه به این جمع بندی رسید که، در اثر معامله ای که در کودتای سوم انجام شد، مسیر انقلاب عوض شد و نه تنها ضربه بسیاری به اتحادیه زد، بلکه موجب تضعیف جنبش نوین کمونیستی در ایران شد. لذا احساس کرد، شرایط انقلاب اضطراری و حساس شده است. دو سؤال مهم مطرح شد؛ (۱) چه باید کرد؟ (۲) از

کجا باید آغاز کرد؟ چون اعضای اتحادیه، اکثراً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از آمریکا به ایران آمدند و در جریان پیروزی انقلاب اسلامی نقش مهمی نداشتند، و حتی در انقلاب دوم هم نقشی برعهده نداشتند، در این برهه حساس و سرنوشت ساز، برای مقابله با کودتای سوم، انقلاب دیگری نیاز است که به زعم آنان، انقلاب سوم نامیده شد.

انقلاب سوم از منظر دیگر، یعنی از زوایه نگاه انقلاب اسلامی نیز مطرح است، گرچه در مقایسه با انقلاب های اول و دوم، چندان پررنگ نیست، اما به انقلاب سوم موسوم شد. انقلاب اول، همان پیروزی ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ است که ملت ایران به رهبری امام خمینی (ره) بر رژیم شاهنشاهی پهلوی پیروز شد و انقلاب دوم، تسخیر لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام بود که در سال ۱۳۵۸ اتفاق افتاد. در ادبیات انقلاب اسلامی، عزل بنی صدر از مقام ریاست جمهوری و فرار وی از کشور، انقلاب سوم نامیده شد. این ادبیات چندان رایج نشد، زیرا به عظمت انقلاب دوم نبود و در مقایسه با انقلاب اول، نمی توان نام آن را انقلاب گذاشت، اما در برخی از نوشته ها، این ادبیات وجود دارد.

پیش در آمد

در هنگام ورود به بحث، با یک روی سکه آشنا شدید، خوب است در پیش در آمد، روی دیگر سکه را با هم بینیم. سال ۱۳۶۰، سال بسیار پرهیجانی بود. از ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، موتور هیجان انقلاب روشن شد. در دانشگاه تهران، رویارویی دو جبهه را دیدیم. یک طرف جبهه، طرفداران رئیس جمهور قانونی کشور و طرف دیگر جبهه، جوانان پرشور انقلابی و ولایت مدار که در این منازعه، نبرد خونینی در دانشگاه به راه افتاد و در ظاهر، جبهه لیبرال، بر جبهه ولایی و انقلابی فائق آمد.

اندکی نگذشت که سال نو فرا رسید و در آغاز سال، رهبری انقلاب، حکم فرماندهی کل قوا را که به بنی صدر داده بود، پس گرفت. نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی، اقدامی نو در سالی نو، تدارک دیدند و رئیس جمهور را برای استیضاح به مجلس کشاندند و به وی رای عدم اعتماد دادند. به دنبال این حرکت، در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، بنی صدر از مقام ریاست جمهوری اسلامی ایران، برکنار شد. با این اقدام نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اتفاق بزرگی برای انقلاب اسلامی رقم خورد. چون هنوز ۳۰ ماه از عمر انقلاب اسلامی نگذشت که واقعه ای عظیم اتفاق افتاد.

شور و هیجان انقلابی و اسلامی جوانان کشور، اجازه داد، ثمره خون هفتاد هزار شهیدی که به فرمان امام خمینی (ره) به خیابان ها آمده بودند و به عشق اسلام، فداکاری کرده بودند، به یک باره دستاورد عظیم انقلاب را تقدیم لیبرال ها، سلطنت طلب ها و کمونیست ها شود، لذا ایستادند و مقاومت کردند. از این رو سال ۱۳۶۰ را می توان سال ایستادگی و مقاومت تا پای جان حزب اللهی ها دانست.

وقایع بی نظیری چون هفتم تیر، هشتم شهزیور، ترور شخصیت ها، ترور حزب اللهی ها که در نهایت حدود ۱۷ هزار شهید تروریستی در ایران، از حوادث هولناک انقلاب اسلامی بود. واقعه دیگری در پایان سال ۱۳۶۰ در شهرستان آمل رقم خورد. حماسه ششم بهمن آمل، در منتهی الیه این نبرد و ستیز قرار گرفت که سرنوشت دوئل بین دو جبهه انقلابی و ائتلاف گروه های تروریستی را تعیین کرد. هر دو طرف، مدعی دفاع از مردم، خدمت به مردم و با مردم بودن را داشتند که در روز ششم بهمن، مردم به این دوئل خاتمه دادند.

یک سال بعد از ماجرای تلخ و شیرین ششم بهمن، شرح و توصیف این حماسه با سئوالی چند همراه شد. سخنرانان و خاطره گویان، برای این گونه سئوالات، ارزش

چندانی قائل نبودند. تب و تاب سال های پس از انقلاب و هشت سال دفاع مقدس، مانع از جست و جوی علمی پیرامون این حادثه شد. در سال ۱۳۶۸، پس از دفاع مقدس، طرح مانوری ارائه شد تا نحوه مقابله این دو جریان و نقشی که مردم ایفا کردند، به طور واقعی و حقیقی به تصویر کشیده شود، اما فرماندهان و مسئولین استان مازندران موافقت نکردند. سال ها گذشت، سؤال ها پیرامون این واقعه بیشتر و بیشتر شد، در سال ۱۳۷۳، با برگزاری همایش علمی دو روزه در مصلی شهرستان آمل و با حضور آیت الله العظمی جوادی آملی و حجه الاسلام گلپایگانی (رئیس دفتر مقام معظم رهبری) بخشی از زوایای پنهان، آشکار شد، اما نتوانست به برخی از سئوالات و ابهام های به وجود آمده پاسخ دهد، چون ۱۳ سال از این واقعه سپری شده بود.

در طول حدود چهار دهه که به مناسبت گرامیداشت این حماسه؛ مراسم سخنرانی، میز گرد، نشست های علمی و مستندهای تلویزیونی اجرا می شد، رفته رفته سئوالات و ابهام ها بیشتر می شد. خوشبختانه استدلال ما در محافل دانشگاهی و علمی مورد پذیرش دانش آموزان، جوانان و دانشجویان قرار می گرفت، ولی همچنان سئوالات دیگری مطرح می شد، خصوصاً نسل جوان با پرسش های زیادی روبرو می شد. طی سال های اخیر، احساس کردم نه تنها ما با سئوالات متعددی روبرو هستیم، بلکه به موازات آن، شبهه ها، رو به افزایش است و ضلع سوم ماجرا خود را نشان داد که به دلیل ناآگاهی و یا آگاهانه، انحراف و کجروی در توصیف و تبیین حماسه ششم بهمن ایجاد شد. بنابراین در صدد برآمدم، سئوالات، ابهام ها، آسیب ها و انحرافات جبهه سوم و حماسه ششم بهمن آمل را جمع آوری و در حد بضاعت اندک خودم، به آن پاسخ دهم.

محورهای مهم عبارت است از:

- ۱- ماهیت اتحادیه کمونیست های ایران و سربداران چیست؟
 - ۲- آیا سربداران به آمریکا وابسته بودند یا به شوروی (روسیه) و یا چین
 - ۳- چرا نیروهای نظامی و امنیتی شهر آمل نتوانستند، قبل از وقوع ماجرا، با خبر شوند؟
 - ۴- آیا قبل از ششم بهمن، در جنگل درگیری اتفاق افتاد؟ مهم ترین آن کدام است؟
 - ۵- سرنوشت سربداران پس از ششم بهمن چه شد؟
 - ۶- دستگاه اطلاعاتی چرا از ورود ۱۱۰ نفر از جنگل به شهر مطلع نشدند.
 - ۷- چرا سربداران مقرهای نظامی و مهم شهر را در شب ششم بهمن تصرف نکردند؟
 - ۸- نقش مردم در ششم بهمن چه بود؟
 - ۹- اگر مردم به صحنه نمی آمدند، چه اتفاقی می افتاد؟
 - ۱۰- آیا مردم در روز ششم بهمن سازماندهی شده بودند؟
 - ۱۱- آیا مردم محله های رضوانیه و اسپه کلا با سربداران همکاری کردند؟
 - ۱۲- در روز ششم بهمن، چند نفر از سربداران کشته، زخمی و یا دستگیر شدند؟
- سئوالات متعدد و مکرری از جانب مردم پرسیده می شود که سعی کردم مهم ترین آن ها را یادداشت کنم و به آن ها پاسخ دهم. پاسخ هایی که داده می شود از چند جهت قابل تامل است:
- ۱- برای پاسخ علمی و منطقی به سئوالات، لازم بود از منابع سربداران استفاده کنم که در این صورت، خواننده محترم باید دقت کند که از زبان سربداران دارم حرف می زنم. اگر دقت نشود، ممکن است برداشت غلطی صورت گیرد. به عنوان مثال؛ در کتاب پرنده نوپرواز، کشته های خود را شهید حساب می کنند و نام شهید بر روی کشته های خود گذاشتند.

۲- در جواب تعدادی از سئوالات، هم از منظر سربداران به آن پرداختم و هم از منظر انقلابیون، که دقت زیادی احتیاج دارد تا خواننده بداند که این مطلب از جانب سربداران گفته شد و جمله بعدی از جانب انقلابیون به این سؤال جواب داده شده است. یعنی در هم آمیختگی مطلب سربداران و خودی باعث رنجش خواننده نشود.

۳- در برخی از سئوالات که جواب آن در منابع علمی خودی ها و یا منابع سربداران یافت نشد، با استفاده از تجربیات خودم جواب دادم.

۴- سئوالات مشابه پرسیده شد که مجبور شدم، جواب بدهم، ولی سعی کردم، جواب ها متناقض و یا مشابه نباشد، بلکه یکدیگر را تکمیل کنند.

مطالب این کتاب در پنج فصل تنظیم گردید:

فصل اول؛ به آن دسته از سئوالاتی می پردازد که پیرامون ماهیت و فلسفه وجودی اتحادیه کمونیست های ایران و سربداران^۱، همچنین به ایدئولوژی سازمان، سیاست ها و مشی سیاسی این گروه جواب داده شد.

درفصل دوم؛ اتحادیه، پس از ورودشان به ایران و مواضع سیاسی که در قبال انقلاب اسلامی، امام خمینی(ره) و مسائل کلان کشور به ویژه چنگک تجمیلی عراق علیه ایران داشتند.

در فصل سوم به سئوالاتی جواب داده شد که سربداران از تهران وارد جنگل آمل شدند و زندگی در داخل جنگل را آغاز کردند. زندگی در داخل جنگل در سه مقطع (قبل از حمله به آمل - زندگی در داخل جنگل - و بعد از حمله به آمل و بازگشت به جنگل) مورد بررسی قرار گرفت.

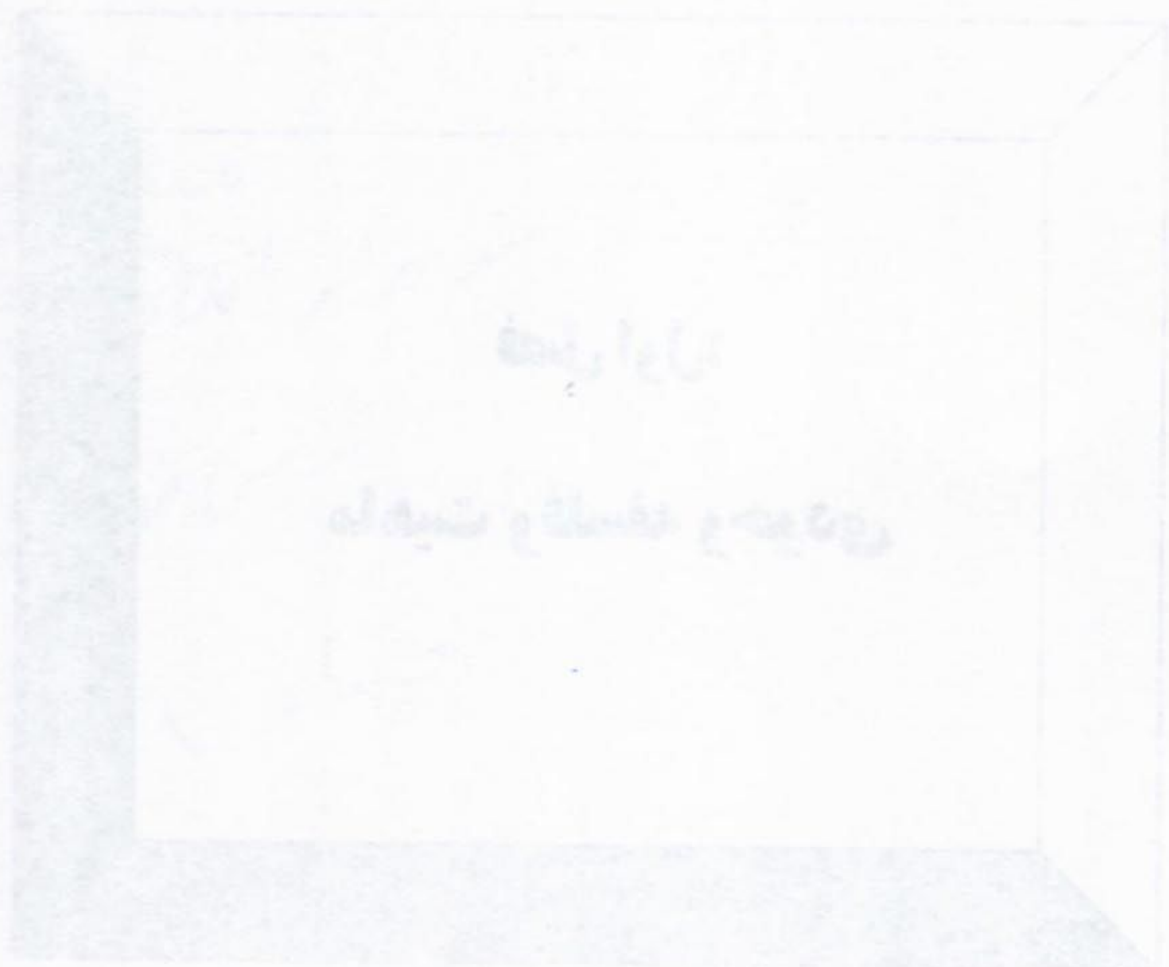
۱- همان اتحادیه کمونیست های ایران هستند که برای حمله به شهر آمل، وارد جنگل شدند و تعدادی از اعضای اتحادیه که در تهران باقی ماندند و حمله به آمل را قبول نداشتند، به آنان سربدار گفته نمی شود

فصل چهارم کتاب، به سئوالاتی در مورد حماسه ششم بهمن اختصاص یافت که گرچه زمان آن یک روز بیشتر نبوده، اما سئوالات متعددی مطرح گردید و به آن جواب داده شد.

فصل آخر به سرنوشت سربداران اختصاص دارد که در این مورد سئوال و ابهامی برای مردم و به خصوص نسل جوان مطرح است و می خواهند بدانند، پس از وقایع جنگل آمل، سربداران به چه سرنوشتی دچار شدند؟

فصل اول:

ماهیت و فلسفه وجودی



انوار ریاضی

روایتی و تفصیلی و تفسیری

۱- درباره سربداران حرف های ضد و نقیض شنیده می شود، برخی از فرماندهان و مسئولین وقت، معتقدند؛ آنان به لحاظ نظامی چندان مهم نبودند و آموزش های ابتدایی دیده بود و فرماندهان، تفکر نظامی نداشتند. در مقابل، عده ای معتقدند؛ سربداران باقیه گروهک ها متفاوت بود و برعکس آنان، بسیار قوی و زبده بودند. تحلیل شما در این زمینه چیست؟

رفیق سیامک زعیم (شهاب) که سال ۶۰ سی و پنج ساله بود از فعالین جنبش دانش آموزی دبیرستان البرز (تهران) در سال های ۴۲-۳۹ بود. او برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و به یکی از فعالین جنبش ضد جنگ ویتنام در آمریکا بدل شد. وی تحت تاثیر مائو و انقلاب فرهنگی چین کمونیست شد. همان زمان نامش در فهرست کمونیست های خطرناک در اف. بی. آی آمریکا ثبت شد. در سال ۴۹ همراه با برخی رفقای دیگر، سازمان انقلابیون کمونیست را بنیان گذاری کرد. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۲۸)

رفیق حسین ریاحی (ناصر) از فعالین جنبش دانشجویی در تهران در سال های ۴۲-۳۹ بود. وی جزء معدود رفقای گروه فلسطین بود که در ضربات ساواک دستگیر نشد و توانست به سلامت از مرز رد شود و برای آموزش نظامی به اردوگاه های چریک های فلسطینی برود. در سال ۵۵ همراه با یارانش تحت عنوان گروه پویا با سازمان انقلابیون کمونیست متحد شد و اتحادیه کمونیست های ایران را پایه گذاری کرد. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۲۸)

رفیق غلامعباس درخشان (مراد) از فرزندان پرولترهای شرکت نفت در آبادان بود. در سال ۵۵ برای آشنایی با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور به آمریکا رفت. او قبل از انقلاب ۵۷ به ایران برگشت و مسئولیت سازماندهی رفقای جنوب را برعهده گرفت. او پس از انقلاب به کردستان رفت

و مسئولیت های مهم و گوناگونی در تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان کردستان برعهده گرفت. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۲۸)

رفیق پیروت محمدی (کاک اسماعیل) از رهبران گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر بود که در جنگ های دهقانی کردستان شرکت کرد. در جریان جنگ کرفتو اسیر فتودال های محلی شد و برای اعدام به خلخال جلا داد (از نظراتحادیه کمونیست ها) تحویل داده شد، اما با هوشیاری خود و با اوجگیری جنبش کردستان آزاد شد. در جریان جنگ های سنندج، کامیاران، بانه و بوکان آبدیده شد و فرماندهی نظامی تشکیلات پیشمرگه زحمتکشان را برعهده داشت. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۲۸)

البته بعضی از اعضای عادی اتحادیه کمونیست ها و حتی سربداران این چنین نبوده و از تفکر نظامی و سیاسی برجسته ای برخوردار نبوده اند.

۲- ما نمی دانیم کسانی که به آمل حمله کردند را چه بنامیم؟ بعضی می گویند این ها منافقین بودند و بسیاری از مردم می گویند، منافقین به آمل حمله کردند و این اصطلاح، الآن بیشتر سر زبان ها است. عده ای می گویند جنگلی ها به آمل حمله کردند و نام آنان را جنگلی گذاشتند که تا حد زیادی از این کلمه استفاده می شود، عده ای می گویند این ها کمونیست بودند و اعضای اتحادیه کمونیست های ایران بودند و عده ای می گویند این ها سربداران بوده اند. استفاده از القاب و نام گذاری های زیاد باعث سردرگمی شده است. کدام یک درست است؟

منشا اصلی طرح ریزی حمله به شهر آمل، اتحادیه کمونیست های ایران است که با طرح قیام فوری و ایجاد جرقه در آمل می خواستند قیام را در آمل آغاز کنند و سپس دیگر شهر های استان مازندران و در هدف نهائی، سرنگونی جمهوری اسلامی را در مدت کوتاهی دنبال کنند. بنابراین امتیاز اصلی مربوط به اتحادیه کمونیست های ایران است. نکته مهم این است که همه اعضای اتحادیه کمونیست های ایران موافق طرح قیام فوری نبودند، زیرا زمان آن را

مناسب ندانستند و در اصل، با طرح مخالف بودند که اقلیت اتحادیه کمونیست های ایران را تشکیل دادند و در تهران باقی ماندند و در قیام فوری آمل شرکت نکردند.

اکثریت اعضای اتحادیه که با قیام فوری موافق بودند از تهران به جنگل های آمل منتقل شدند و نام خود را سربداران گذاشتند. بنابراین سربداران آن عده ای از اعضای اتحادیه کمونیست های ایران هستند که برای قیام فوری در آمل، به جنگل های آمل رفتند. در جنگل، تعدادی از اعضا و هواداران منافقین به جمع سربداران پیوستند و تعدادی از منافقین در روز حمله به شهر آمل، از شهرهای آمل و بابل، خود را به قیام رساندند.

چون حرکت سربداران از جنگل به سمت آمل صورت گرفته است و حمله کنندگان، مدت های زیادی را در جنگل بسر بردند که حدود شش ماه قبل از حمله به آمل و بیش از یک سال بعد از حمله به آمل، در جنگل زندگی کردند، و به آنان جنگلی گفته می شود.

بنابراین طبیعی است که مردم آمل، حمله کنندگان به این شهر را سربدار، منافق، جنگلی و یا کمونیست بنامند. استفاده از هر کدام از این ها نادرست نیست، یعنی همه این ها درست است، ولی استفاده از واژه سربداران، درست تر بنظر می رسد، گرچه به تعبیر آیه الله جوادی آملی، این ها به اصطلاح سربدار بودند، زیرا در واقع سربزیر بودند و سربداران واقعی کسانی دیگری بودند.

۳- سربداران^۱ واقعی چه کسانی بودند و چرا جنگلی ها از نام سربداران برای گروه خودشان استفاده کردند؟

روایت مشهور این است: سربداران واقعی و اصلی، نام نهضت و قیامی است که به رهبری شیخ حسن جوری و شیخ خلیفه در سال ۷۶۰ هجری از شرق کشور آغاز و در منطقه مازندران و با مرکزیت آمل برپا شد و سپس دامنه آن به دیگر شهرها سرایت نمود. سربداران جنگل به آن دسته از اعضا و هواداران اتحادیه کمونیست های ایران گفته می شود که پس از جریان ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، به مبارزه مسلحانه روی آورده و برای قیام فوری علیه حکومت اسلامی، وارد جنگل آمل شدند و سرانجام در ششم بهمن همان سال، به شهر آمل حمله کردند. اتحادیه کمونیست های ایران با طرح قیام فوری و حرکت مسلحانه توده ای، تصمیم گرفت از تهران به جنگل های شمال بروند و نام قیام را سربداران گذاشتند. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۱۵۹)

تفاوت اساسی آن قیام و قیام به اصطلاح سربداران جنگل، این است که قیام سربداران مازندران بر مبنای تعالیم شیعه و با تکیه بر جنبه های انقلابی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) استوار بود، در حالی که قیام سربداران سال ۱۳۶۰، علیه حکومت شیعی و در برابر مکتب حسینی و علوی قیام کردند، یعنی دقیقاً این دو قیام از نظر هدف گذاری و پایه گذاری، عکس یکدیگر بودند. به این معنی؛

^۱ - قیام سادات مرعشی در مازندران به رهبری سید قوام الدین حسینی مرعشی معروف به میر بزرگ و تشکیل دولت محلی مرعشیان که قلمرو آن تا قزوین امتداد پیدا کرد، در حقیقت ادامه نهضت شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری و شاخه سربداران مازندران محسوب می شود که به روال صوفیانه، رهبر سربدار خراسان و برهمنای تعالیم تشیع اثنی عشری و باتکیه بر جنبه های انقلابی مکتب اهل بیت علیهم السلام بود در سال ۷۶۰ هجری ابتدا در آمل شکل گرفت و سپس دامنه آن سراسر مازندران تا قزوین را فرا گرفت. دولت مرعشیان در سال ۷۹۵ هجری توسط تیمور لنگ منقرض شد و بسیاری از سادات مرعشی به بلاد ماوراءالنهرین تبعید شدند و در سال ۸۰۹ فرزندان سید رضی الدین و سید فخرالدین به کمک شاهرخ - حکمران هرات - به مازندران بازگشتند. مردم با شنیدن خبر ورود آنان، علیه حکام محلی قیام نمودند و با کشته شدن یکی از دیوانیان، دیگر دولتیان تن به خواسته مردم دادند و مازندران یک بار دیگر شاهد استقبال با شکوه از سادات مرعشی و آل میر بزرگ گردید و تا سال ۸۸۱ در مازندران حکومت کردند و میر تیمور مرعشی مولف کتاب تاریخ خاندان مرعشی مازندران، تاریخ این خاندان را تا سال ۱۰۷۵ مطرح کردند.

سربداران سبزوار برای برپایی حکومت مذهبی و علیه حاکمیت ظلم و ستم قیام کردند، یعنی در برابر مغول ها جنگیدند، ولی مهاجمین به شهر آمل، برای برپایی حکومت مارکسیستی و کمونیستی شکل گرفت و علیه حاکمیت اسلام و حکومت اسلامی ایران دست به قیام زدند. اتحادیه کمونیست های ایران حاکمیت ولایت فقیه و شخص امام خمینی (ره) را به مثابه مغول، رژیم پهلوی و حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی می دانست. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۱۵۹)

روایت دیگری در کتاب پرنده نوپرواز ذکر شده که چندان محکم نیست و آن این است که: نام سربداران، نام پیشنهادی از سوی رفیق سیامک زعیم (شهاب) بود که اکثریت آن را پذیرفتند. او می گفت؛ نامی باید باشد که در دل دشمن رعب بیفکند و نشانگر آن باشد که ما تا رسیدن به اهداف خود از پای نمی نشینیم و ترسی از مرگ نداریم. انتخاب نام سربداران ناظر بر این بحث ها بود و از نظر ماهیت طبقاتی و دوره تاریخی، ربطی به نهضت سربداران که علیه سلطه مغولان بر ایران به راه افتاده بود، نداشت. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۲۰۰)

۴- بعضی ها معتقدند سربداران در داخل جنگل، ارتباط مستقیم با فرانسه داشتند و یا آلمان، آیا این مطلب صحت دارد؟

همان طوری که اسنادی وجود ندارد تا ثابت کند، اتحادیه کمونیست های ایران از نظر ایدئولوژیک و یا از نظر سیاسی با آمریکا رابطه داشته اند، هیچ مدرکی نیز وجود ندارد که نشان دهد، این سازمان با شوروی (سابق) ارتباط داشته است. اما برعکس، در منابع مکتوب و موضع گیری های اتحادیه، ضدیت با شرق و غرب را ملاحظه می کنیم. به گفته خود اعضا، ارتباط با چین به عنوان کشور انقلابی تا یک زمانی برقرار بود، ولی از زمانی که مائوتسه دونگ (رهبر چین) دچار انحراف شد، اعضای اتحادیه، چین مائوئیست را هم قبول نداشتند. در نتیجه می توان گفت؛ سربداران با کشورهایایی چون فرانسه و آلمان ارتباط

نداشتند. در برخی منابع آمده است که با هیچ کشور خارجی در ارتباط نبوده، بلکه دارای سازمانی مستقل بوده اند. البته اربابان این سازمان نظیر؛ ابوالحسن بنی صدر (رئیس جمهور مخلوع ایران) و مسعود رجوی (رئیس سازمان مجاهدین خلق، معروف به منافقین) به فرانسه گریختند و فراریان سربداران، به فرانسه و آلمان پناه بردند و هم اکنون در آلمان زندگی می کنند. بنابراین نمی توان ارتباط آنان با خارج از کشور را از نظر دور دانست.

۵- از نظر ایدئولوژیکی و اعتقادی، اتحادیه کمونیست های ایران که اصطلاحاً، به سربداران معروف هستند، به آمریکا وابسته بودند یا به شوروی سابق؟ لطفاً راجع به این مسئله بیشتر توضیح دهید؟

آیت الله گیلانی حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی: من خیال می کنم در میان آقایانی که اینجا تشریف دارند، آنکه رئیس المحدثین شما است آقای ریاحی است. آقای ریاحی این سلسله اسناد بینک و بین الله به ریگان، کارتر یا به بلوک شرق می رسید؟ شما وجدانا و مردانه می توانید بگوئید آیا سلسله این مسئول ها به شیطان بزرگ می رسیده یا به شیطان اوسط؟ آقای ریاحی می گوید: من می دانم که چنین چیزی نبوده، اگر می خواهید حقایق را بیان کنم. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۲۴۹)

آقای مدی می گوید: موقعی که من در خارج از کشور بودم، آقای فرامرز طلوعی را به عنوان بزرگترین مرجعیت این تشکیلات معرفی می کردند، بعدها در ایران شنیدم، آقای ریاحی وجود دارند که از همه بزرگتر است و برای اولین بار است که در دادگاه به زیارت ایشان نائل می شوم. البته من نتوانستم تشخیص بدهم که با عوامل سیا (سی آی ای) ارتباط داشته باشند. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۲۵۳)

از مهم ترین شعارهایی که در نشریه حقیقت، ارگان رسمی اتحادیه کمونیست های ایران در روزهای نخست جنگ درج گردید، این بود که "آمریکا نقشه

می ریزد؛ شوروی (روسیه) مسلح می کند؛ چین تایید می کند و صدام تجاوز می کند" (دائرة المعارف دفاع مقدس، اتحادیه کمونیست های ایران، ص ۳۱۵)

در نشریه حقیقت آمده است: مردم ما رژیم را که با تسلیم مفتضحانه در برابر آمریکا و تحویل گروگان ها، میلیاردها دلار پول این ملت محروم را به جیب امپریالیست های آمریکایی ریخت و بزرگ ترین خدمت را به این جهان خواران ضد بشر در آن مقطع تاریخی کرد، می شناسند. اتحادیه، جنگ را یکی از ابعاد توطئه های امپریالیسم به ویژه آمریکا و در ادامه اقداماتی مانند کودتای نوژه و ماجرای طبس برای نابودی انقلاب ایران و از بین بردن کامل دستاوردهای قیام ضد سلطنتی مردم ایران و محو کامل آزادی و استقلال ایران دانست. (دائرة المعارف دفاع مقدس، مقاله اتحادیه کمونیست های ایران، ص ۳۱۵)

در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: ما نسلی بودیم آرمانخواه، آگاه، انقلابی و سازمان یافته، نسلی که به خاک مالیده شدن پوزه امپریالیسم آمریکا را در ویتنام دیده بود، شاهد خیزش انقلابی در دژهای امپریالیستی بود، قهرمانی های خلق فلسطین را از نزدیک دنبال می کرد، اوج جنبش های انقلابی آزادیبخش در سه قاره و پیشروی های عظیم ساختمان سوسیالیسم در چین را در مقابل سوسیالیسم منحط و طاس کبابی شوروی تجربه کرده بود. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۹)

۶- چرا بعضی ها معتقدند؛ سربداران می خواستند با حمله به آمل زمینه حضور اتحاد جماهیر شوروی (روسیه) به ایران را از طریق دریای خزر فراهم کنند، آیا رابطه شوروی با ایران خصمانه بوده است؟ این مطلب تا چه حد قابل اعتنا است؟

آقای ریاحی در دادگاه می گوید: در مورد کارهایی که کسانی در خارج، در سطح جهانی می کنند و کمونیست نامیده می شوند، در واقع آنها راه هایی را در پیش گرفته اند که با شیطان بزرگ تقریباً تفاوتی ندارند، چه آمریکا باشد

و چه روسیه (شوروی سابق). به طور کلی جنایاتی که روس ها امروز توی افغانستان می کنند، جنایات کوچکی نیست. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۴)

وی در دادگاه می گوید: همدستی دو ابرقدرت در جنایاتی که در لبنان، چند وقت پیش اتفاق افتاد و موجب به شهادت رسیدن ۷۰ هزار نفر از مردم بی گناه فلسطینی و لبنانی شد، معلوم شد که این دو جریان بدون تردید محصول توافق دو ابرقدرت بود، به خاطر این که یکی سکوت کرد و خودش را کنار کشید و آن دیگری هم قتل عام کرد. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۵)

آقای ریاحی در دادگاه می گوید: من چندین ماه است که نشسته و فکر کرده ام. بیشتر هم به عملکردم فکر کرده ام. خوب می بینم جریاناتی که به عنوان کمونیسم در سطح جهان (مثلا روسیه ی شوروی) کار می کنند، هیچ کدام پرونده روشنی ندارند که بشود به آن اتکا و از آن دفاع کرد. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۵)

۷- بعضی معتقدند؛ سریداران، وابسته به آمریکا بودند و مواضع سیاسی آنان با سیاست های آمریکا همخوانی بیشتری داشته است؟

آقای ریاحی در دادگاه می گوید: اساسا ما بحثمان همیشه با کسانی که آنها را طرفدار مشی چریکی می گوییم، این بود که انقلاب را مردم باید بکنند و نه ماها. بحث این بود که پس یک شهری، جایی را انتخاب کنیم تا در آنجا بتوانیم خودمان را حفظ کنیم و به مردم بگوییم: راه این است، چاره این است. داریم به اشتباه می رویم. داریم می رویم زیر پرچم آمریکا. بیایید کمک بکنید کشور را نجات بدهیم. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۹)

وی در دادگاه می گوید: من معتقدم همه مردم با هر ایدئولوژی ای، اولین مساله شان استقلال کشور است. اولین چیزی که این حکومت و این انقلاب به دست آورد، استقلال بود. ما از شعار نه شرقی، نه غربی، همیشه دفاع کردیم و گفتیم این سیاست، استقلال کشور را حفظ می کند. ما از این شعار پشتیبانی می کردیم و کار درستی هم بود، امروز هم دفاع می کنیم. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۶)

آقای طلوعی در دادگاه می گوید: آنچه که روشن است این است که در شورای سوم، مصوبه ای تصویب شد در تدارک مقابله با کودتای احتمالی امپریالیزم آمریکا علیه انقلاب و جمهوری اسلامی. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۴)

وقتی از وی پرسیده شد، ارتباط تان با سازمان سیا چگونه بود؟ طلوعی در دادگاه می گوید: کنفدراسیون هیچ وقت به هیچ جریانی در خارج وابسته نبود. قبل از انقلاب خیلی سعی شد که اسنادی از کنفدراسیون به دست آید و بعد از انقلاب که خیلی از اسناد رو شد، باز هم این روشن نشد و تا به امروز من اعتقاد ندارم که کنفدراسیون هیچگونه وابستگی در هیچ بخش اش داشته باشد. من در سال های بعد تمایل مارکسیستی پیدا کردم، به خاطر اینکه بیشتر کسانی که آنجا بودند، در این وضع بودند و هیچ راه حل دیگری از نظر ایدئولوژی در مقابل خودمان نمی دیدیم. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۴)

۸- گاه شنیده می شود، شکست سربداران در آمل، زمینه فروپاشی شوروی را فراهم کرده است، این مطلب تا چه حد منطقی و عقلانی است؟

از دو زاویه می توان به این موضوع نگاه کرد. البته این مسئله، چندان اهمیت ندارد که به طور مفصل به آن پرداخته شود، ولی برای این که سؤال بدون جواب باقی نماند، پاسخ کوتاه داده می شود.

الف) زاویه اول آن است؛ اتحادیه کمونیست های ایران و گروه سربداران، به هیچ وجه با اتحاد جماهیر شوروی (روسیه فعلی) در ارتباط نبودند، تنها شباهت اتحادیه کمونیست های ایران با شوروی در کمونیست بودن آن است، اما کمونیست های چین و آلبانی و دیگر کشورها، مرام کمونیست های شوروی را قبول نداشتند و از جهاتی با آنان متفاوت بودند و چون اتحادیه، بیشتر با کمونیست های چین ارتباط داشتند، نه تنها رابطه ای با شوروی نداشته، بلکه با آن مبارزه می کردند. اتحادیه کمونیست های ایران با حزب توده ایران که وابسته به شوروی بود، سرستیز داشتند.

ب) اتفاقی که در شهر آمل افتاد، تئوری ها و نظریه های مائوئیستی را زیر سؤال برد و آن چه که در چین با موفقیت کامل همراه بود. و همچنین در آلبانی، کوبا و کشورهای دیگر نظریه های کمونیستی و مائوئیستی با موفقیت توأم بود، ولی در ایران برعکس، به شکست انجامید.

پس می توان نتیجه گرفت؛ ارتباطی بین اتحادیه کمونیست های ایران و اتحاد جماهیر شوروی وجود ندارد. چون ارتباط وجود ندارد، پس شکست در آمل، زمینه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را فراهم نکرده است. نکته تکمیلی آن است که چگونه واقعه آمل می توانست این زمینه را فراهم کند، در حالی که بین این دو پدیده، یک دهه فاصله است. اساساً دو عامل مهمی که در فروپاشی اتحاد شوروی اثر گذار بوده، یکی مسئله اقتصادی است و دیگری، سیاسی است که در رقابت با سیاست های بلوک غرب، باز ماند و ریشه فروپاشی شوروی، مسئله اعتقادی و ایدئولوژیک نبوده که به اتحادیه کمونیست های ایران ارتباط پیدا کند، یعنی تحت تاثیر واقعه آمل قرار گرفته باشد.

فصل دوم:

فعالیت در ایران

۹- جنگلی ها از چه گروه و حزبی بودند؟ چرا به آنان جنگلی گفته می شود؟

جنگلی ها در ابتدا از دو گروه کمونیستی تشکیل شده بودند که سازمان انقلابیون کمونیست نامیده می شد. این سازمان در ابتدا مشی سیاسی و فرهنگی داشت و در خارج از کشور و به طور مشخص در آمریکا فعالیت می کرد که شهرت جهانی داشت و با پیوستن گروه فلسطینی پویا به رهبری حسین تاجمیر ریاحی که برخلاف سازمان انقلابیون، مشی مسلحانه داشت، اما وجود رشته ای از اهداف مشترک از جمله مبارزه علیه استعمار و آمریکا و نیز سلطنت استبدادی رژیم پهلوی و مهم تر از آن، آرمان های ایدئولوژیک مشترک، که هر دو از تر مائوئیستی پیروی می کردند، تاسیس شد.

در ادامه فعالیت اتحادیه، تشکیلات پیشمرگ زحمتکشان کردستان راه اندازی شد و سازمان های فرعی دیگری نظیر جمعیت زنان مبارز، سازمان توده ای انقلابی دانشجویان و دانش آموزان، با نام اختصاری "ستاد" به گسترش تشکیلات پرداخت. اتحادیه در داخل ایران فعالیت های خود را به رهبری تاجمیر ریاحی ادامه داد و به همراه سازمان مجاهدین خلق (منافقین) تلاش هایی را برای ایجاد وحدت بین ۷ یا ۸ سازمان و گروه مارکسیستی که بعدها به ۱۳ سازمان و گروه افزایش یافت، در پیش گرفت، اما موفقیتی بدست نیاوردند. البته دو گروه؛ "مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر" و "رزم خونین" به اتحادیه پیوستند. (دائرة المعارف دفاع مقدس، مقاله اتحادیه کمونیست های ایران، ص ۳۱۴)

در مورد این که چرا به آنان جنگلی گفته می شود، منبع رسمی وجود ندارد و در نوشته ها هیچ اثری از واژه جنگلی دیده نمی شود، به جز منابع محدود و محلی و عمدتاً در محاوره و گفتار، از این واژه استفاده می شود. اینکه چرا جنگلی گفته می شود، نکات زیر قابل توجه است:

۱- در جنگل، حداقل چهار گروه معارض و معاند نظام جمهوری اسلامی فعالیت داشتند که عمده فعالیت آنان در آمل، قائم شهر، ساری و گرگان بوده است.

۲- در گرگان، فقط حزب رنجبران فعالیت می کرد، ولی در آمل، برعکس، نه فقط حزب رنجبران، بلکه، منافقین، گروه چریک های فدائی خلق نظیر گروه حرمتی پور و اتحادیه کمونیست های ایران (سربداران) هم فعالیت داشتند.

۳- سربداران که تا قبل از ورود به جنگل نام اتحادیه کمونیست های ایران را داشتند، به محض ورود به جنگل، نام سربداران را برای خود انتخاب کردند و فقط در جنگل های آمل فعالیت داشتند.

۴- این گروه، بزرگترین، قوی ترین و تشکیلاتی ترین گروه موجود در جنگل های شمال کشور بود.

۵- گروه های موجود در جنگل همگی عمری کوتاه در جنگل داشتند، شاید حضور حزب رنجبران در جنگل گرگان به یکی دو ماه بیشتر نکشید و قبل از هر عملیاتی سرکوب شدند، اما طولانی ترین زمان حضور گروهک ها در جنگل مربوط به سربداران در جنگل آمل است.

۶- سربداران بیشترین حضور و ارتباط با مردم را در آغار ورود به جنگل و بیشترین ارتباط با چوپان ها، گالش ها و صاحبان چلوکبابی ها و رستوران داران جاده هراز و نیز معدن داران داشتند.

شاید مهمترین علت این باشد که وقتی مردم شنیدند؛ عده ای از جنگل، به شهر آمل حمله کردند، ولی ماهیت آنان را در ابتدای حمله نمی دانستند که از کدام یک از گروه های موجود در جنگل به شهر حمله کردند؟ آیا گروه

حرمتی پور (اشرف دهقانی) به شهر حمله کرد؟ آیا منافقین حمله کردند؟ و یا سریداران حمله کردند؟ چون مبدا حرکت حمله به شهر، از جنگل بوده است، بنابراین لقب جنگلی به آنان داده شد. مردم آمل از قبل، اطلاع داشتند که یک گروهی در جنگل فعالیت دارند و مسلح هستند، از این جهت به همدیگر می گفتند، جنگلی ها حمله کردند.

۱۰- اتحادیه کمونیست های ایران در کردستان چه می کردند و مواضع آنان در قبال نظام جمهوری اسلامی چگونه بوده است؟

سؤال بسیار خوبی است، حضور اتحادیه کمونیست های ایران در کردستان دو جنبه یا دو وجه داشت:

وجه اول آن است که تشکیلاتی را در کردستان تاسیس کردند تا در مقابل خودمختاری کردها بایستند و نگذارند، کردستان خودمختار شود. به عبارت دیگر، این حرکت اتحادیه در جهت منافع جمهوری اسلامی و همسو با نظام اسلامی بود. اتحادیه، ماهیت حزب دموکرات را افشا می کرد و آن را جریانی ضدانقلابی می دانست.

وجه دوم حضور اتحادیه در کردستان، برای جنبش دهقانی در کردستان بود که به اصطلاح داشتند کاری انقلابی می کردند و جمعیت های دهقانی و شرکت های تعاونی روستایی را علیه فئودال ها و سرمایه داران بسیج می کردند. با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، اتحادیه نیروهایش در کردستان را فراخوانی کرد و به سمت جبهه جنوب برد و در جبهه آبادان علیه صدام می جنگیدند، البته تعدادی سلاح از جبهه با هلی کوپتر به تهران منتقل کردند تا در زمان مورد نیاز استفاده کنند که همان سلاح به جنگل منتقل شد.

۱۱- اتحادیه کمونیست های ایران از چه زمانی تشکیل شد و در زمان حمله به آمل، چه وضعیتی داشت؟

اتحادیه کمونیست های ایران در اواخر سال ۱۳۵۵ ش (۱۹۷۷ م) از دو گروه سازمان انقلابیون کمونیست و گروه پویا در آمریکا تاسیس شد. سازمان انقلابیون کمونیست (ساک) سازمان دهنده اصلی اتحادیه بوده است که گروهی از دانشجویان ایرانی دانشگاه برکلی ایالت کالیفرنیا آمریکا در سال ۱۳۴۸ ش (۱۹۶۹ م) با ماهیتی متفاوت که تعدادی از جبهه ملی، تعدادی مسلمان و عده ای هم از طرفداران احمد کسروی بودند. این سه گروه در سال ۱۳۴۹ مائوئیست شدند و ماهیتی مائوئیستی به خود گرفت.

با اوج گرفتن انقلاب مردم ایران در سال ۱۳۵۷ ش، اتحادیه به حمایت از شعارهای انقلاب پرداخت. پس از این که در سال ۱۳۵۸ ش (بعد از پیروزی مردم ایران) وارد ایران شدند، با رفتاری دوگانه (منافقانه) با جمهوری اسلامی ایران برخورد کردند و در جریان عزل بنی صدر از ریاست جمهوری، به طرفداری از بنی صدر پرداخته و ماهیت ضدانقلابی خود را علنی کردند. در جریان ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، اعضای اتحادیه دو گروه شدند، گروه اکثریت که معتقد به مبارزه مسلحانه بودند و نام خود را سربداران گذاشتند و به جنگل های آمل رفتند و گروه اقلیت که زمان را برای مبارزه مسلحانه مناسب ندانسته اند، در تهران باقی ماندند که همان نام اتحادیه کمونیست های ایران را داشتند.

۱۲- شرایط سیاسی و امنیتی کشور در سال ۱۳۶۰ (قبل از حمله به آمل) چگونه بود؟

آقای ریاحی در دادگاه می گوید: جناب آقای حاکم شرع؛ در ۳۰ خرداد، جریاناتی که در آن موقع در جامعه اتفاق افتادند- که کوچک هم نبودند- امروز دیگر قضاوت کردن در مورد آن، کار ساده ای است، ولی آن زمان این طور

نبود. تمام جامعه آشوب شده بود، همه چیز به هم ریخته بود و درست نمی شد تشخیص داد که چه خبر است. ما از آن زمان به اشتباه افتادیم. ما فکر می کردیم انقلاب دارد منحرف می شود، در صورتی که متأسفانه خودمان بودیم که داشتیم منحرف می شدیم و از این جا بود که ما به اشتباه افتادیم. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳)

به لحاظ سیاسی و امنیتی می توان گفت؛ سال ۱۳۶۰ سال استثنایی در طول ۴۰ سال گذشته بوده است:

۱. تمامی گروه های سیاسی در این سال فعال بوده اند، برخلاف بعضی از سال ها که گروه های غیر فعال در عرصه سیاسی هم داشتیم.
۲. تمامی گروه های سیاسی، برای اولین بار و آخرین بار، ائتلاف بزرگ سیاسی را در قالب وحدت ملی انجام دادند.
۳. علاوه بر وحدت سیاسی گروه ها و هم جبهتی آنان، گروه های معاند، تندرو و حتی مخالف نظام اسلامی، فعالیت نظامی را با تمام توان در دستور کار قرار دادند.
۴. فعالیت نظامی گروه ها، برخلاف فعالیت سیاسی که هم جهت و متحد بوده است، چندین جبهه را به سوی انقلاب اسلامی باز کرده است. تشدید فعالیت گروه های تجزیه طلب در کردستان، به حداکثر رساندن فعالیت سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در سرتاسر کشور برای بمب گذاری، ترور و انفجار، تشدید فعالیت گروه های چپ در جنگل ها، شهرها و ترور شخصیت ها از جمله اقدامات نظامی و امنیتی گروه های معاند نظام است.
۵. عزل و برکناری یک باره رئیس جمهور کشور، التهاب سیاسی در کشور ایجاد کرده است. با توجه به رای بسیار بالای چند ماه قبل مردم به رئیس

جمهور، توهم توطئه را برای گروه های سیاسی مخالف (نه معاند و معارض) فراهم کرده است.

۶. دو قطبی بودن و ایجاد درگیری شدید بین حزب الله (سپاه، بسیج و طرفداران حزب جمهوری اسلامی) و غیر حزب الله (سلطنت طلبان، باقی مانده های رژیم پهلوی و تمامی گروه های سیاسی چپه مخالف انقلاب)

۷. امیدواری کاذب و توهم زای گروه های معاند و معارض در خصوص طرفداری مردم از آنان و توهم از دست دادن پایگاه مردمی حاکمیت و نظام جمهوری اسلامی (به طوری که پیش بینی می کردند و با قاطعیت می گفتند؛ تا پایان سال ۱۳۶۰ رژیم جمهوری اسلامی سرنگون خواهد شد)

۸. رقابت و مسابقه شدید گروه ها برای ضربه زدن به انقلاب اسلامی و ایجاد یک انقلابی دیگر.

۱۳- یک سؤال تخصصی دارم و آن این است که؛ داس چه بود و چه وظیفه ای داشت؟

داس در اتحادیه کمونیست های ایران علامت اختصاری دسته انقلابی ستارخان است که در اوایل جنگ تحمیلی عراق علیه ایران راه اندازی شد. هر دسته حدوداً بین ۱۰ الی ۱۲ نفر عضو داشت که به جبهه اعزام می شدند و در حین جنگیدن (نه در خط مقدم) غنائم جنگی را جمع می کردند و یا اسلحه و مهمات را به سرقت می بردند. مرکزیت تهیه و جمع آوری سلاح، شهرآبادان بود. (اسناد وقایع بحران جنگل سال ۶۱-۶۰ آمل)

هر داس از ۹ الی ۱۱ نفر تشکیل می شد که یک نفر فرمانده و عضو داس بود و یک نفر به عنوان معاون که می توانست غیر عضو هم باشد و به همراه چند نفر دیگر تشکیل شده بود. در داس دو نفر در امور پزشکی، دو نفر جهت انجام کارهای تدارکاتی و تغذیه، و بقیه در جهت تبلیغات به کارگیری می

شدند، کار اصلی داس و افراد آن، بدست آوردن آمادگی نظامی بود که همه افراد می بایستی کار نظامی را به عنوان وظیفه مهم تلقی نمایند و با آموزش های رزمی، عملیاتی و نیز آموزش های پزشکی، اهداف را ممکن می سازد. (هزار سنگر، خانی، ۱۳۷۴، ص ۸۹) و در کتاب شهر هزار سنگر آمده است: داس، بخشی از تشکیلات سازمان بود که به اعضا و هواداران برای مقابله با کودتا آموزش نظامی می دادند، به زعم اتحادیه کمونیست ها، انقلاب از سوی امپریالیسم آمریکا تهدید می شد و خطر کودتا همچون ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قریب الوقوع بود. (رهگذر، شهر هزارسنگر، ۱۳۸۵ - ص ۲۳)

بنظر می رسد تشکیلات داس در اتحادیه کمونیست های ایران وجود داشت که این افراد به جبهه جنوب اعزام شده بودند و از زمانی که بخشی از تشکیلات اتحادیه به سربداران تغییر یافت و به جنگل های آمل منتقل شدند، تشکیلات داس کاربردی در جنگل نداشت، گرچه در چارت تشکیلاتی سربداران درج شده است. چون در جنگل همگی برای کار رزمی و عملیاتی در جنگل، گرد هم آمده بودند، لذا معنی نداشت که سازماندهی دوباره ای برای کار انجام گیرد، ضمن آنکه در هیچ یک از گفته های سربداران در جنگل، اثری از کاربرد تشکیلات داس نیست. این را هم اضافه کنم که در تفسیر این اصطلاح دو گونه روایت شده است: در هر دو روایت، "د" یعنی دسته و "ا" به دو معنی انقلابی و اصلی ذکر شده است و "س" به دو معنی سربداران و ستارخان آمده است، چون قیام ستارخان در تبریز را علیه محمدعلیشاه تداعی می کرد. پس داس دو معنی را دربر دارد:

۱) داس در تشکیلات اتحادیه کمونیست های ایران یعنی: دسته انقلابی

ستارخان

۲) داس در تشکیلات سربداران یعنی: دسته اصلی سربداران

۱۴- اتحادیه کمونیست های ایران در قبال دیدگاه های امام خمینی (ره) راجع به واقعه آمل موضع گیری کردند، لطفا در مورد آن توضیح دهید؟

باقیمانده های سربداران و اتحادیه کمونیست های ایران در مورد دیدگاه های امام خمینی (ره) این طور اظهار نظر کردند:

اگر آمل شهر هزار سنگر بود، چرا دیگر از نقاط مختلف ایران نیرو در آن شهر پیاده کردید؟ چرا به پاسداران خود حتی در ارومیه (مرکز استان آذربایجان غربی) آماده باش داده بودید؟ اگر آمل شهر هزار سنگر بود، چرا این همه مردم آمل را سرکوب کردید؟ اگر شهر هزار سنگر بود چرا شخص خمینی آنقدر نگران این قیام و تاثیراتش بود که حتی در وصیتنامه اش هم بدان اشاره کرد و به گردانندگان رژیم ارتجاعی خود هشدار داد که اتحادیه کمونیست های ایران را هرگز فراموش نکنند؟ (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۴۰)

این موضع اتحادیه کمونیست های ایران است که با موضع رهبران سربداران در دادگاه انقلاب اسلامی متفاوت است، چون حسین تاجمیر ریاحی، موضعی کاملا انفعالی داشت و به کمونیست نبودن و اشتباه استراتژیک خود در قبال جمهوری اسلامی اعتراف کرد. اتفاقا اعضای اتحادیه که در خارج از کشور بسر می برند، از اعترافات رهبران سربداران در دادگاه بسیار عصبانی بودند.

۱۵- جبهه سوم چیست؟ چرا به آن جبهه سوم گفته می شود؟ جبهه های اول و دوم کدامند؟

چند روز از ماجرای نامه رئیس جمهور (بنی صدر) به مسعود رجوی (رئیس سازمان مجاهدین خلق (منافقین) نگذشت که با هم به صورت مخفیانه (با لباس زنانه) از مرز هوایی کشور خارج شدند و به پاریس رفتند. کنار گذاشتن بنی

صدر از ریاست جمهوری، نقطه عطفی در تاریخ انقلاب اسلامی بود، چون زمینه سیاسی-اجتماعی طرد و نفی عناصر خالص را فراهم ساخت. در حقیقت انقلاب دوم، ماهیت عناصر ناپاکی چون بنی صدر را افشا کرد و با کنار گذاشتن وی از حاکمیت، انقلاب سوم به وجود آمد (پیام انقلاب، ش ۱۷، ۱۵ بهمن ۶۰، ص ۷۷) پس می توان گفت، جبهه سوم به تلافی انقلاب سوم، گشوده شد تا حیثیت برباد رفته آقای بنی صدر، منافقین، گروه های چپ و گروه های راست آمریکایی را جبران کنند. (مجموعه مقالات جبهه سوم، ص ۲۶)

جبهه سوم یعنی ایجاد جبهه ای جدید در جنگل های شمال، که بدون مقاومت چندانی از سوی مردم محلی، می توانست موفقیت بیشتری برای گروه های سیاسی معاند را در پی داشته باشد و نهایتاً به سقوط حکومت نوپای جمهوری اسلامی ایران بیانجامد. (شعبانی، مقاومت مردمی در حماسه آمل، ۱۳۹۴، ص ۲۲۳)

جبهه سوم، اصطلاح ناشناخته ای است که در لابلای تک نوشته های مربوط به وقایع و حوادث نظامی و سیاسی جنگل های شمال کشور و به خصوص حماسه اسلامی مردم آمل، می توان آن را یافت. این واژه ای است که اتحادیه کمونیست های ایران، برای نامگذاری جبهه ای که در استان های مازندران، گیلان و گلستان باز شده بود و تصور می کرد با این حرکت می تواند ضربه ای که در جبهه های اول و دوم، بر پیکر نظام جمهوری اسلامی وارد آمده، در فاز سوم نیز این سازمان به صورت کامل تر تحقق بخشد و به کلی، نظام را از پای در آورد و سرانجام طولی نخواهد کشید که انقلابی دیگر، در ایران بر پایه مارکسیسم به وجود خواهد آورد.

جبهه اول: جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بود که با حمله ای برق آسا و به پشتوانه کشورهای قدرتمند جهان و منطقه، صدام را در برابر ایران قرار داد و در شرایطی که جمهوری اسلامی نوپا و نونهال بود، باز کردن چنین جبهه ای می توانست به زعم آنان نظام اسلامی را میخکوب کند، اما این نظام، نظامی نبود که با هر بادی بلرزد و یا با هر طوفانی، زیرورو شود.

جبهه دوم: در غرب کشور به وجود آمد که در آغاز انقلاب اسلامی - به موازات جبهه اول - ضربه قابل توجهی بر کشور وارد ساخت، ولی بحمدلله نتوانست کاری از پیش ببرد. این جبهه در چهار دهه گذشته، با فراز و نشیب های زیادی روبه رو بوده و هنوز هم این جبهه باز است. خوشبختانه این جبهه به انزوا رفته و به استثنای اذیت و آزار موضعی و مقطعی، در درازمدت نیز کاری از او ساخته نیست. مرکزیت این جبهه، استان کردستان است و هر از گاهی، استان های مجاور به ویژه آذربایجان غربی و تا حدی کرمانشاه را هم تحت تاثیر خود قرار می دهد.

جبهه سوم: در آغاز انقلاب اسلامی، گروه های تروریستی و مخالف نظام جمهوری اسلامی، پس از واقعه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، همگی از فاز سیاسی به فاز نظامی روی آوردند، (البته تعدادی از آن ها قبل از این تاریخ در فاز نظامی بودند) و به این نتیجه رسیدند که انقلاب اسلامی از خط اصلی خود منحرف شده است و باید با حرکت مسلحانه جلوی انحراف را گرفت. اتحادیه کمونیست های ایران (موسوم به سربداران) این جبهه را جبهه سوم نامید.

اتحادیه کمونیست های ایران، در جستجوی یافتن موقعیت و شرایطی در ایران بود که با شرایط انقلاب چین مشابه باشد. ابتدا، کلان شهر تهران مورد مطالعه قرار گرفت و منطقه فلاح و آذری (غرب تهران)، که تاحدی منطقه کارگری

تشخیص داده شد، اما از جهات دیگر، شباهتی با موقعیت و وضعیت چین نداشت. در مطالعه عمیق تر، جنگل آمل برای آغاز حرکت دهقانی انتخاب گردید و شهر آمل، که به زعم آنان منتظر یک جرقه بود، از هر نظر برای قیام فوری آمادگی داشت؛ زیرا معتقد بودند ۹۰ درصد مردم آمل، اعتقاد و اعتمادشان از نظام جمهوری اسلامی برگشته و با حرکت مسلحانه سربداران موافق هستند. لذا نام این حرکت و قیام را جبهه سوم نامیدند. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، صص ۲۸-۲۷)

جبهه سوم مانند جبهه اول و جبهه دوم، آشکار نیست، زیرا شهرت این دو جبهه را ندارد. نام این جبهه، حتی برای کسانی که در این جبهه حضور داشتند و در سنگر و در خط مقدم این جبهه بودند، آشنا نیست، اما نام گذاری این جبهه همانند دو جبهه دیگر، قبل و حین جنگ انجام نشد، بلکه بعدا نامگذاری شد. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۱۳۴)

ناصر (حسین) تاجمیر ریاحی معروف به ناصر بزرگ، طراح و ارائه دهنده تز جبهه سوم است. وی در تحلیل خود معتقد بود: جبهه اول با گستردگی که دارد، بخش زیادی از توان نظامی و دفاعی را هزینه کرده و در جبهه دوم که از ابتدای انقلاب تا کنون، که سپاه در آن جا، درگیر است، دیگر توانی در اختیار ندارد تا در جبهه دیگری بجنگد و آن جبهه، جنگل شمال است. وی همچنین در بازجویی خود می گوید: ما می توانیم با ایجاد یک جبهه دیگر که رژیم از جنگیدن در آن جا عاجز باشد، آخرین ضربه را بزنیم. (خانی، جنگ و جنگل، ۱۳۸۹، صص ۱۲-۱۱)

۱۶- جبهه سوم، در بستر چه شرایط سیاسی- اجتماعی شکل گرفت؟

دلایلی که باعث شکل گیری جبهه سوم شد، عبارت است از:

(۱) جنگ تحمیلی و شرکت نیروهای فعال و جوان کشور به خصوص جوانان سه استان مازندران، گیلان و گلستان در جنگ، که زمینه را برای حضور گروهک‌ها در جنگل‌های شمال کشور فراهم کرد.

(۲) شروع بحران هواپیما ربایی، در حدی که باعث تهدید امنیت و اقتدار ملی شد.

(۳) فرار سران منافقین و بنی صدر از کشور و مصاحبه بنی صدر و موضع گیری وی در رابطه با شورش‌های شمال کشور که گفته بود؛ اینها که می‌خواهند انقلابشان را به سراسر جهان صادر کنند، در شمالی‌ترین مرز کشورشان بحران امنیتی دارند و این بحران توسط ما هدایت می‌شود.

(۴) اتحادیه کمونیست‌های ایران (موسوم به سربداران) جنگل را به عنوان استراتژی خود انتخاب نموده و بر اساس تئوری مائو، قصد مبارزه نظامی - سیاسی را نه به روش جنگ و گریز، بلکه جنگل به عنوان پایگاه حرکت توده‌ای و قیام روستاییان و دهقانان انتخاب شد.

(۵) نیروهای دولتی و نظامی ایران، تجربه‌ای در خصوص رزم در جنگل ندارند و با اصول و تاکتیک‌های رزم در جنگل آشنا نیستند. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۱۳۹)

۱۷- ایدئولوژی اتحادیه کمونیست‌های ایران، برای نسل امروز نامعلوم است. گفته می‌شود این‌ها وابسته به آمریکا بودند؟ یا گفته می‌شود این‌ها وابسته به شوروی (روسیه فعلی) بودند؟ و نقل دیگر این است که وابسته به چین بودند؟ کدام درست است؟

اتحادیه کمونیست‌های ایران: این سازمان در تابستان ۱۳۵۵ تاسیس شد. سازمان دهنده اصلی اتحادیه، سازمان انقلابیون کمونیست است که در سال ۱۳۴۸ در پی محفل دانشجویی در خارج از کشور با عقاید مارکسیستی بوجود

آمد. دانشجویان ایرانی دانشگاه برکلی ایالت کالیفرنیا آمریکا راه اندازی شد که یکی از نادرترین تشکل های سیاسی ایران بود که شهرت جهانی داشت. سپس گروهک پویا که از اعضای باقیمانده گروه فلسطینی تشکیل شده بود به رهبری حسین تاجمیر ریاحی با سازمان انقلابیون کمونیست متحد شده و اتحادیه کمونیست های ایران را تشکیل دادند و بعدها گروهی کمونیستی در کردستان به نام سازمان رهایی بخش، به رهبری کاک اسماعیل به این سازمان ملحق شدند. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، صص ۱۰۱-۹۹)

ایدئولوژی اتحادیه در بدو تشکیل مارکسیسم-لنینیسم همراه با نظریات مائو بود و از چین به عنوان پایگاه انقلاب جهانی و از مائو به عنوان رهبر زحمت کشان و کارگران در سراسر جهان دفاع می کرد. لیکن با گذشت زمان و پیدایش انحراف در رهبری حزب کمونیست چین، این سازمان بخشی از ایدئولوژی و اندیشه های مائو را رد کرد، هرچند به برخی از نظریات مائو پایبند بودند. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۱۰۳)

در تحلیل اوضاع جهانی، معتقد بودند هر دو ابرقدرت آمریکا و شوروی (سابق) از دشمنان اصلی مردم هستند و تفاوت ماهوی بین این دو ابرقدرت نیست و بر این نظر بودند که جنبش کمونیستی جهانی در یک وضعیت بحرانی در سطح دنیا قرار دارد و دارای مرجع و مرکزیتی در دنیا نیست. تحلیل "تسه جهانی چین" که بر مبنای آن، حاکمان جدید چین، دنیا را در این تز تبیین می کردند، آمریکا و شوروی را جهان اول (ابرقدرت ها) و اروپا و ژاپن را جهان دوم و بقیه کشورها را در ردیف جهان سوم ارزیابی نموده و حتی شوروی را جنگ افروزتر از ایالات متحده آمریکا می دانستند. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۱۰۴)

مهم ترین برنامه های اتحادیه در بدو تشکیل، طرفداری از انقلاب فرهنگی چین و مبارزه مائوتسه دونگ (رهبر وقت چین) با خروشچف (صدر هیات رئیسه وقت اتحاد جماهیر شوروی)، مقابله با جریان هایی چون حزب توده و مشی چریک های فدائی خلق بود. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۱۰۴)

اساسا جریان انقلابیون کمونیست در واکنش به انحراف شوروی و احزاب کمونیست اروپایی تشکیل شد، در ابتدا بر سر موضوع شوروی اختلاف عمده وجود داشت. از جمله این که آیا اتحاد جماهیر شوروی سوسیال امپریالیسم است یا خیر؟ و آیا تفاوت اصولی با امپریالیسم آمریکا دارد یا خیر؟ این سازمان سعی می کرد رویدادهای شوروی و تبدیل این کشور به امپریالیسم شوروی و احزاب وابسته اش را تبیین و برملا نماید. بنابراین جریان انقلابیون کمونیست در عرصه سیاسی - تئوریک، از حیث بین المللی به عنوان واکنش نسبت به شوروی سوسیال امپریالیست و ریویزیونیسم خروشچفی و ریویزیونیست های رنگارنگ دیگر تشکیل شده بود. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۱۰۶)

فصل سوم:

زندگی در جنگل

۱۸- لطفا در مورد درگیری ۱۳ خرداد سال ۱۳۶۱ توضیح دهید، در برخی منابع، درگیری ۱۵ خرداد ثبت شده است. علت این اختلاف چیست؟ و کدام درست است؟

حوالی ساعت دو و نیم بعد از ظهر بود که شست و شوی کنار رودخانه به پایان رسید و رفیق عبدالله میر آویسی که آخرین نفر بود، ناگهان مشاهده می کند که جوی آبی که از کنار رودخانه می گذرد، گل آلود شده است، خود را کنار رودخانه بالا می کشد و در همین اثنا پاسدارانی را مشاهده می کند. او فوراً عکس العمل نشان می دهد و تیری شلیک می کند و بقیه رفقا هشیار می شوند. نیروها به سه دسته ۹ نفره تقسیم شده بودند و سنگر گرفتند. با یک گروه گشتی سی نفره پاسداران روبرو شده بودیم. این درگیری حدود سه ساعت ادامه یافت. در این درگیری سه تن از پاسداران کشته شدند و یکی از آنها زخمی شد. در این درگیری رفیق فریدون سراج زخمی عمیق برداشت و گلوله ای هم کتف رفیق عبدالله میر آویسی را خراش داد. (برنده نپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۶۶)

درگیری بین پاسداران و ارتشی ها با سربداران در منگل دره در عصر روز ۱۳ خرداد اتفاق افتاد و زمانی درگیری خاتمه پیدا کرد که نیروهای خودی نتوانستند سه تن از شهدای این درگیری را به واسطه تاریکی هوا، صعب العبور بودن و تضعیف روحیه تعدادی از نیروهای خودی به پایین کوه (فاصله بین محل درگیری تا جاده هراز) منتقل کنند، بنابراین باقی مانده نیروها را به جاده هراز رساندند. فردای آن روز، نتوانستند به محل درگیری بروند و در نتیجه روز ۱۵ خرداد اجساد شهدا را به شهر آمل منتقل کردند و از این روی، تاریخ ۱۵ خرداد هم ذکر شده است. در واقع، درگیری بین طرفین در روز ۱۳ خرداد اتفاق افتاد.

۱۹- گروهی که جاده هراز را بستند، چه کسانی بودند؟ و چه هدفی داشتند؟

جاده هراز در درگیری ۱۸ آبان ۱۳۶۰، برای اولین بار بسته شد که به دلیل شکست اصل غافلگیری، دستور عقب نشینی به گروهی که مامور بستن جاده هراز بود، داده شد، تا اتفاق خاصی در جاده هراز نیفتاد. این گروه، بخشی از سربداران جنگل بودند. راه بندان جاده تهران- آمل: روز هیجدهم آبان (۱۳۶۰) رزمندگان سربدار راس ساعت ۵/۳۰ عصر، جاده تهران- آمل را در بین دو روستای محمد آباد و رز که بستند و به پخش اعلامیه سربداران که شامل اعلام موجودیت و مواضع و اهداف و نظرات سربداران بود، پرداختند. این راه بندان دو ساعت و نیم ادامه داشت. (حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیست های ایران، ۱۴۸، ۱۴، آذر ۱۳۶۰)

بار دوم، درگیری ۲۴ آبان ۱۳۶۰ بود که در جاده هراز واقع در پارک جنگلی آمل (بین پارک جنگلی میرزا کوچک خان و پاسگاه کرسنگ) رخ داد. این گروه جزو چریک های فدائی خلق ایران بودند. در کتاب جبهه سوم آمده است: گروه اشرف دهقان، شاخه ای از چریک های فدائی خلق ایران، از دیگر گروه هایی است که استراتژی مبارزه مسلحانه علیه نظام اسلامی را در جنگل ها و شهرها انتخاب کرده بود. این گروه در جنگل های شهرستان نور تا شهرستان قائم شهر (آمل و بابل بین این دو شهر قرار دارند) در حرکت بوده و تحرک مطلق در جنگل را استراتژی مبارزاتی انتخاب کرده بود. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۲۱۴)

به واسطه حضور دکتر حرمتی پور در این گروه، به گروه حرمتی پور معروف بوده که حرمتی پور، شوهر اشرف دهقانی دانسته می شود. تعداد ۱۶ نفر از اعضای این گروه از طرف جنگل بابل به سمت جنگل آمل حرکت کرد، وقتی به جاده هراز رسیدند، به دو گروه ۸ نفره تقسیم شدند، یک گروه به سمت

پاسگاه رفته و گروه دوم، به دو تیم چهار نفره تقسیم شده که در دو طرف جاده هراز مستقر شدند و با راه انداختن ایست و بازرسی، اعلام موجودیت کرده و به تبلیغ گروه پرداختند، تا این که حجه الاسلام شریعتی فرو پسرش (عضو سپاه گرگان) و همسر و فرزندش که از گرگان حرکت کرده بودند تا در مراسم تشییع جنازه مرحوم علامه طباطبائی (صاحب تفسیر المیزان) شرکت کنند، به دام این گروه افتادند. پس از پیاده کردن پدر و پسر از ماشین، آنان را به داخل جنگل بردند.

اسماعیل حبشی از گروه حرمتی پور می گوید: در پایان حرکت بود که جلیل (اسد رفیعیان) آمد و گفت، یک روحانی و پاسدار که مقصدشان قم بود را گرفتیم و از شاهرخ خواست که تکلیفشان را مشخص کند. شاهرخ دستور داد که آن ها را بکشید، ولی اسلحه جلیل گیر کرد و من و اسماعیل و جلیل تیراندازی کردیم که آن ها کشته شدند. فرمانده گروه کمین، با کلت کمری در فاصله بسیار نزدیک شلیک کرد که اسلحه وی گیر کرد و سه نفر دیگر از اعضای گروه با اسلحه ژ-ث، هم زمان با هم شلیک کردند و در حالی که پدر و پسر الله اکبر می گفتند، کشته (شهید) شدند. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۲۱۶)

۲۰- جنگلی ها چگونه توانسته اند، آذوقه نیروهای شان را در داخل جنگل تامین کنند؟

سربداران در هنگام ورود به جنگل، آذوقه کافی برای زندگی در جنگل به مدت حدود یک ماه و نیم را تدارک دیده بودند و امکانات و آذوقه را از تهران و آمل وارد جنگل کردند. یعنی تا ۲۲ آبان بلحاظ آذوقه مشکلی نداشتند و ارتباط خوبی با روستاهای اطراف جنگل و گالش ها داشتند، اما پس از عملیات ۲۲ آبان، به خاطر تحرک در جنگل و تمام شدن آذوقه هایی که در ابتدا وارد

جنگل کرده بودند، شرایط برای تهیه آذوقه سخت شد، به طوری که در آذرماه فشار گرسنگی زیاد شد.

در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: فشار گرسنگی خارج از حد تصور بود، به ویژه آذرماه، اوج بی غذایی ما بود. کارمان به خوردن برخی میوه های وحشی و پائیزی جنگلی مانند ازگیل و خرمالو کشید که آنها هم زود ته کشیدند. سیگاریها به دود کردن برگ درختان رو آوردند. متاسفانه شکار گراز آسان نبود. هرچند یکی دوبار صورت گرفت. یکی از دو قاطری که داشتیم هم در اثر بی علفی در حال موت بودند، مجبور شدیم آنرا بکشیم و بخوریم. روزهای متوالی می شد که جز مستی نخود پخته یا چند عدد خرما و کشمش که از طریق گالش ها یا قرارهای سرجاده به دستمان می رسید، چیزی نداشتیم. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۸۱) در همین دوره بود که تیمی برای تهیه آذوقه به گزنا سرا (یکی از روستاهای مرتفع بیلاقی آمل) رفت و مقداری آذوقه از منازل افراد آورد و سپس تیم سی و پنج نفره به روستا رفتند و انبار برنج یکی دو تن از فتودال ها را مصادره کردند و بدین ترتیب مشکل گرسنگی نسبتا حل شد. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۸۹)

فعالیت های تدارکاتی، فشرده، عظیم و پرمخاطره بود. بدون اغراق نزدیک به چند ده تن بار می بایست جابجا می شد. از مهمات و تجهیزات نظامی تا چندین تن مواد غذایی شامل آرد و برنج و حبوبات و کنسرو تا چادر برای درست کردن کمپ ها تا برزنت و کوله پشتی و کیسه خواب و دارو و غیره. رفقا شبانه روز و به سرعت در رفت و آمد بودند و در جاده ها و کوره راه های جنگلی بار حمل می کردند. روزانه جمعا هر رفیق لااقل ۱۰۰ تا ۱۵۰ کیلو بار حمل می کرد. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۳۴)

تهیه آذوقه سربداران را به چهار مقطع می توان تقسیم کرد:

۱. مقطع قبل از ۱۸ آبان

در این برهه از زمان، سربداران طی برنامه ریزی قبلی که از تهران به جنگل های آمل منتقل شدند، برای تهیه آذوقه به مدت حدود یک ماه الی یک ماه و نیم تدارک دیده بودند. یعنی از اواسط شهریور که همه نیروها وارد جنگل شدند، تا اواسط آبان ماه مشکل آذوقه نداشتند و برای تهیه باقیمانده آن، یعنی روز های آخر ماه، از طریق محله های اسپه کلا و رضوانیه آمل و رستوران های جاده هراز، گالش های محلی و روستاهای اطراف جنگل، به راحتی خوراکی های مورد نیاز را فراهم کردند.

۲. آذر ماه تا ششم بهمن

از اواخر آذرماه و اوائل دی ماه، عرصه بر سربداران تنگ شد، به طوری که با آمدن فصل سرما، برای تهیه آذوقه دچار مشکل شدند و در طول شبانه روز فقط با یک قاشق مربا یا خرما و یا بیسکویت سپری می کردند. خصوصا با آمدن برف سنگین اول دی ماه تا چهارم دی ماه که سربداران بیشتر اوقات را در جنگل، در راه بودند و به طور مخفی در جنگل حرکت می کردند تا به شهر برسند، مبادا کسی آنان را ببیند و اصل غافلگیری رعایت گردد، در تنگنای شدید غذایی بسر بردند.

۳. بعد از ششم بهمن تا پایان فصل سرما

در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: تنها غذایی که داشتیم تکه ای قند و چند عدد کلوچه محلی بود که رفیق فریدون خرم روز در آخرین لحظات آنرا با خود آورده بود. این مواد بین ۲۸ نفر تقسیم شد. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۵۳) و در مقطعی، یکی از سربداران به رفقایش پیشنهاد داد

تاوی را سر ببرند و از گوشتش استفاده کنند تا دیگران زنده بمانند که این پیشنهاد پذیرفته نشد. در این مقطع بود که وارد خانه های مردم در روستاهای بیلاقی می شدند و آذوقه ها را از انبارها به سرقت می بردند.

۴. بهار ۱۳۶۱ تا خروج از جنگل

با آمدن بهار ۱۳۶۱، باقیمانده سربداران در جنگل از تلارها، مواد غذایی موجود در داخل جنگل و درختان جنگلی استفاده می کردند تا این که خرداد ماه ۱۳۶۱ از جنگل خارج شدند و در یک مقطعی دیگر مجددا وارد جنگل شدند که با مشکل آذوقه مواجه نبودند، چون، چند روزی بیشتر در جنگل نماندند.

نوشته های بالا نشان می دهد، سربداران همواره برای تهیه آذوقه دچار مشکل بودند، ولی در برهه هایی، به خصوص در فصل سرما و هنگام تحرک و جابجایی در جنگل، با این مشکل دست و پنجه نرم می کردند.

۲۱- اگر جنگلی ها ضد مردم بودند، چرا تعداد شهدای مردمی حمله به آمل در روز ششم بهمن کم است؟ آیا نمی توانستند، عده بیشتری را به گلوله ببندند؟

این سوالی است که با شبهه یا ابهام همراه است. باید مشخص کرد که منظور از ضد مردم چیست؟ اگر منظور از ضد مردم این است که هر جا مردمی را ببینند، آنان را بکشند، جواب این است که نه! سربداران چنین مرامی نداشتند. این مرام منافقین بود و انفجار و ترور افراد عادی در خیابان ها و محله ها، مسئله ای عادی و طبیعی برای آنها بود. سربداران وقتی وارد روستاهای اطراف جنگل می شدند، معمولا رعب و وحشت ایجاد نمی کردند، البته در بعضی موارد، رعب و وحشت ایجاد می کردند. پس به این معنی ضد مردم نبودند. اما اگر منظور این است که با مردم نبودند و در بین مردم نفوذ و مقبولیت نداشتند، تعبیری درست است.

وقتی وارد روستاهای اطراف جنگل می شدند، می خواستند افراد حزب اللهی و بسیجی را به رگبار ببندند، اما خود مردم نه تنها با آنان همکاری نمی کردند، بلکه حزب اللهی ها را از دست آنان نجات می دادند.

در مورد سؤال دوم، جواب این است که بله می توانستند عده بیشتری از مردم را در روز ششم بهمن بکشند و سیل خون در خیابان های آمل راه بیندازند، اما بعدش چه می شد؟ این ها نیامده بودند که بکشند و بروند، آمدند که بمانند و بر مردم حکومت کنند. گروهی که می خواهد بر مردم حکومت کند، آیا صلاح است که آنان را بکشند؟ یا برعکس باید در قلب مردم قرار گیرند، هر چند بعد از به حکومت رسیدن، کم ترین بهایی به مردم نخواهند داد.

به نظر می رسد در یک شهر کوچک در آن زمان که مردم به سرعت هزار سنگر ساختند و در درون آن پناه گرفتند، تعداد ۴۰ شهید و ۱۲۰ مجروح، رقم قابل توجهی است. این برخلاف کشته هایی است که در اثر بمب گذاری و یا بمباران هوایی و غیره، در یک لحظه عده زیادی از بین می روند و در این درگیری عده زیادی را به خاک و خون کشیدند. در حالی که در نبرد شهری، وضعیت این گونه نیست که مانند بمباران هوایی و موشکی، عده زیادی به خاک و خون کشیده شوند. بنابراین، تعداد شهدا و مجروحین در درگیری آمل کم نبود و سربداران، کم مردم را نکشتند.

۲۲- بعضی می گویند، سربداران از روی ناچاری، شهر آمل را انتخاب کرده اند، نظر شما در این زمینه چیست؟ آیا دلیل محکمی وجود دارد که این نظریه را رد کند؟

اواخر خرداد یا اوائل تیر ۱۳۶۰، بحث های مشخص (مهمی) در سازمان مطرح شد. ایده های اولیه این بود که ما مقاومت مسلحانه ای را در تهران سازمان بدهیم. محله کارگری فلاح برای اینکار انتخاب شده بود. البته همان موقع

جاهای دیگر هم مدنظر بود، اما منوط به کنکاش بیشتری در امکانات سازمان شد. البته هم زمان، تا جایی که به خاطر می آید قبل از هفت تیر، ایده آمل هم طرح شده بود. به این صورت که نقطه مناسبی است و قیام مسلحانه را می شود در آنجا آغاز کنیم. البته ایده سازمان دادن قیام در مسجد سلیمان هم در میان رهبری طرح بود. خیلی زود محدودیت های پیشبرد مقاومت مسلحانه در یک محله در تهران روشن شد و قیام در مسجد سلیمان در همان لحظات اولیه منتفی شد و تمرکز روی آمل گذاشته شد. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۲۵)

بنابراین نمی توان گفت، سربداران از روی ناچاری، شهر آمل را انتخاب کرده اند، بلکه به دلیل ویژگی های منحصر به فردی که دارا است، به جای تهران انتخاب شده است.

۲۳- لطفا در باره رابطه سربداران با منافقین را در جنگل توضیح دهید، آیا این رابطه در خارج از جنگل هم وجود داشت؟ منافقین در این زمینه چقدر با سربداران همکاری داشتند؟ سایر گروه ها چگونه؟

ما به طور همه جانبه و جدی با روش های جنگی و کلا عملیات های پراکنده مجاهدین (منافقین) مخالف بودیم. آنها را جنگ نمی دانستیم. آنها یک سری عملیات با هدف ایدای دشمن بودند نه نابود کردن قدرت نظامی آن. این عملیات پراکنده بر پایه هیچ نقشه جنگی مشخص و رشدیابنده ای استوار نبود. مهم تر از همه، اشکال اصلی آن روشها این بود که امکانی برای پیوستن مردم به مبارزه مسلحانه را فراهم نمی آورد، یعنی جبهه ای را به وجود نمی آورد که مردم بتوانند بدان پیوندند. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۳۰)

سربداران ایران تا کنون چندین اعلامیه و اطلاعیه نظامی داده اند و اهداف و مواضع و خطوط تمایز خود با دیگر نیروهای سیاسی را روشن ساخته اند و

اتحادیه کمونیست های ایران به صراحت اعلام داشته که این سازمان مبتکر و پایه گذار جریانی دموکراتیک و انقلابی است و این جا نیز اعلام می داریم که به رغم پیوستن برخی از اعضا و هواداران پاره ای گروه های دیگر به جریان سربداران، هنوز هیچ یک از سازمان ها و گروه های سیاسی ایران به طور تشکیلاتی در نهضت سربداران شرکت ندارند. (حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیست های ایران، ۱۵۶، ۲۹ اسفند ۱۳۶۰)

با بسیاری از گروه های سیاسی هم در سطح سراسری و هم در سطح محلی تماس هائی گرفته شد. مشکل اصلی این بود که بسیاری از گروه ها بویژه گروه های چپ هنوز پیام سیاسی کودتای سال ۶۰ (عزل بنی صدر از ریاست جمهوری) را دریافته بودند و صرفاً آن را دعوای درونی ارزیابی می کردند. رفقای سازمان، چریک های فدائی خلق ایران (اقلیت) می گفتند ما خودمان برنامه داریم. رفقای سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان در منطقه، برخی همکاریها با ما داشت. رفقای حزب کار قول همکاری بیشتری دادند و بعدها یکی از رفقای شان را به جنگل فرستادند. دو تن از مسئولین مجاهدین در شمال یکبار به کناره جنگل آمدند و رفیق ریاحی با آنان ملاقاتی داشت، آنان کماکان روی خط عملیات پراکنده بودند. تعدادی از جوانان انقلابی حدود ۱۵ نفر که تعلقات سازمانی معینی نیز داشتند به طور فردی به ما پیوستند. شش جوان چپ و مجاهد که در پی کتک کاری با حزب اللهی های روستای مرزنکلا که کنار جنگل قرار داشت به جنگل پناه آورده بودند و با اولین تماسی که با آنان حاصل شد، به ما پیوستند. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۴۰)

۲۴- جنگلی ها این همه اسلحه و مهمات را از کجا آوردند؟ و چگونه آن را به جنگل انتقال دادند؟

سلاح و مهمات جنگل، به طور عمده از راه های زیر تهیه شد:

۱- تعدادی در سال های ۵۷-۵۶ و در جریان پیروزی انقلاب جمع آوری شد.

۲- تعداد قابل توجهی در اوایل جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در جبهه جنوب و جبهه آبادان توسط اعضای اتحادیه کمونیست های ایران به سرقت برده شد.

۳- تعدادی در کردستان تهیه شد و افرادی که از کردستان به سریداران پیوستند، با خود حمل کردند.

۴- تعدادی از طریق خرید اسلحه و مهمات از قاچاقچی ها به دست آمده بود.

۵- تعدادی اسلحه در شب حمله به آمل و با کمین زدن به گشتی ها و دستبرد زدن به نگهبانان بدست آمد.

۶- مقداری تجهیزات و مهمات توسط افراد گروه تهران و افرادی که در درون جنگل بودند از قبیل مواد انفجاری و دیگک زودپز و مواد منفجره، به صورت دستی ساخته می شد.

۷- تعدادی تسلیحات کمری از آمریکا و ابزار و تکنولوژی نظیر بی سیم را از خارج تهیه کردند. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۱۷۲)

در مورد زمان انتقال سلاح و مهمات به درون جنگل دو روایت وجود دارد: روایت اول آن است که؛ ابتدا گروهی که برای شناسایی به جنگل رفتند، با خود سلاح هایی حمل کرده و به جنگل آوردند و سپس اسلحه و مهمات را دفن کردند و تعدادی از افراد گروه در جنگل ماندند تا از آن مراقبت کنند.

روایت دوم آن است که؛ طی دو یا سه مرحله، توسط نیروهای اصلی سربدار، که آذوقه و امکانات را بردند، لابلای امکانات، اسلحه را جاسازی کرده و به جنگل انتقال دادند. احتمالاً تعدادی از سلاح به آمل انتقال داده شد و توسط افراد محلی به جنگل انتقال داده شد. سلاح‌ها در تهران پس از گریس کاری در دبه‌های بزرگ جاسازی شد و زیر آجرها در یک کمپرسی (کامیون) که متعلق به خودشان بود، با همراهی افراد مطمئن از سربداران به شمال منتقل شد. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۱۷۳)

۲۵- ماجرای درگیری ۱۸ آبان سال ۱۳۶۰ چه بود؟ و اهمیت آن در چیست؟

ما با دو معضل مشخص روبرو بودیم. یکی چگونگی حفظ عنصر غافلگیری در طرح که جایگاه مهمی برای ما داشت و دیگری، با توجه به اینکه محل استقرار ما در ۱۲ کیلومتری شهر واقع بود مسئله چگونگی انتقال نیرو به شهر مطرح بود. اصل غافلگیری را با اجتناب از درگیری با دشمن حفظ می کردیم. امری که الآن وقتی به آن نگاه می کنیم موجب از دست دادن فرصت‌های نظامی زیادی شد. مسئله انتقال قوا به شهر فکر و نیروی زیادی را به خودش اختصاص داد. بدین منظور سه دستگاه می نی بوس و هشت دستگاه وانت بطور موقت مصادره شد. رفقای مختلف با رفتن به شهرهای آمل و بابل تحت عناوین مختلف چون حمل بار، یا نقل و انتقال مسافر و زوار برای امامزاده عبدالله، این ماشین‌ها را کرایه می کردند و به سمت سه راهی که کمین ما در آنجا مستقر بود می آوردند و به بهانه ای ماشین را در دهانه ورودی جنگل متوقف می کردند. آنگاه رفقای کمین با تهدیدی کوچک راننده ماشین‌ها را به سمت جاده جنگلی که تحت کنترل ما بود هدایت می کردند. اینکار عمدتاً از شب ۱۷ آبان تا بعدازظهر ۱۸ آبان صورت گرفت. (پرنده نوبرواز، ۱۳۸۰، ص ۵۱)

امروزه که نگاه می‌کنیم می‌توان گفت، که در مجموع می‌شد همان روز ۱۸ آبان به سمت شهر راه افتاد و عملیات را آغاز کرد. صدای شلیک گلوله تاثیر چندانی بر مسئله غافلگیری نداشت. این عدم موفقیت در واقع ربط داشت به التقاطی که در مجموع در طرح ۱۸ آبان موجود بود. التقاط میان جنگ دراز مدت و قیام شهری که در عرصه انتقال خود را نشان داد. هرچند که در زمینه تکامل هیچ پدیده‌ای بویژه امور نظامی نباید به نقش تصادف کم بهائی داد. مسلماً اگر آن درگیری اتفاقی با گشت پاسداران پیش نمی‌آمد امور بگونه‌ای دیگر جلو می‌رفت. احتمالاً بگونه‌ای متفاوت از آنچه که در پنج بهمن (ششم بهمن) در آمل پیش رفت. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۵۴)

اهمیت این درگیری در کتاب هزار سنگر آمده است: آنچه حائز اهمیت است اینکه تا این زمان، هیچ یک از ارگانها و نهادهای امنیتی، اطلاعاتی و نظامی از وجود چنین گروهی در جنگل اطلاع نداشتند و اگر این واقعه در جنگل اتفاق نمی‌افتاد و دشمن با آمادگی کامل و رعایت اصل غافلگیری از یک سوی و عدم آمادگی نیروهای نظامی و انتظامی از سوی دیگر، به شهر حمله می‌کرد، خسارات و تلفات جبران ناپذیری وارد می‌آمد. (خانی، هزار سنگر، ۱۳۷۴، ص ۱۱۳)

این درگیری، نمونه‌ای از امدادهای غیبی بود؛ زیرا نیروهای سپاه و بسیج اطلاعی از وضعیت نیروهای اتحادیه در جنگل نداشتند و اگر به شهر حمله می‌کردند، در واقع غافلگیری کاملی صورت می‌گرفت. (رهگذر، شهر هزار سنگر، ۱۳۸۵، ص ۴۲)

۲۶- آیا راهبرد جنگلی‌ها قبل از حمله به آمل و بعد از بازگشت به جنگل متفاوت بود؟

راهبرد سربداران در بدو ورود به جنگل، راهبرد قیام فوری در شهر بود. طبق نقشه، که اکثریت کادر رهبری با آن موافق بودند، در تدارک حمله‌ای

غافلگیرانه در شهر و به منظور بسیج توده ها و ایجاد جرقه بود که واقعه ۱۸ آبان اتفاق افتاد و طرح حمله سربداران به آمل، به شکست انجامید. پس از عملیات ۲۲ آبان در منگلم، راهبرد حضور در جنگل عوض شد. سربداران که تا این زمان در کمپ های سه گانه در منطقه عالی کیا سلطان مستقر بودند، دیگر نتوانستند در یک جا اسکان داشته باشند، زیرا نیروهای دولتی مقرر کمپ ها را شناسایی کرده بودند. راهبرد سربداران از ۲۲ بهمن تغییر کرد و به جای استقرار در جنگل، تحرک در جنگل را اتخاذ کرد. این راهبرد برای سربداران بسیار سخت و سنگین بود و نیروهایش را به پنج گروه تقسیم کرد و به هر کدام استقلال داد تا بتوانند در جنگل رفت و آمد کنند و به زندگی در جنگل ادامه دهند.

علاوه بر این، نقشه عملیاتی سربداران پس از ۲۲ آبان تغییر کرد و به جای حمله به شهر، امن کردن راه های جنگل، حمله به پاسگاه ها و پایگاه های عملیاتی پاسداران مستقر در روستاهای اطراف جنگل در دستور کار قرار گرفت. عملاً جنگ پارتیزانی، جایگزین حمله برق آسا به شهر شده است. در این مدت (آذرماه) سربداران بخشی از توان نظامی خود را صرف کردند.

در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: "هر چند که این عملیات از نظر ضربه زدن به رژیم موفقیت آمیز بود، اما به اهدافی که می خواستیم نرسیدیم. پایگاه رژیم به تصرف درنیامد، مشکل آذوقه هم حل نشد، کمین جاده امامزاده عبدالله هم اصلاً عملی نشد. با توجه به کمبود مهمات و فشنگی که می خواستیم در اثر تصرف پایگاه بدست آوریم، بدست نیامد و بخشی هم مصرف شد. رفیق شهاب (طراح این راهبرد) در مجموع از نتایج این عملیات راضی نبود و می

گفت ما به جای نابود کردن قوای دشمن، آنها را تار و مار کردیم." (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۷۶)

در این مقطع با بازگشت ریاحی به جنگل، بحث هایی در گرفت و ریاحی با راهبرد حمله به پایگاه ها و جنگ پاریزانی از اساس مخالف بود. بحث زیادی بین ریاحی و شهاب در گرفت و مجدداً از اوائل دی ماه، نقشه حمله به شهر توسط ریاحی طراحی شد و براساس این طرح، زمان حمله به شهر اول بهمن تعیین گردید. در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: ما در مجموع نسبت به دوران قبل از ۲۲ آبان با یک افت روحیه روبرو شدیم. مهمترین عامل آن، تغییر در سیاست و تاکتیک بود. آمادگی ایدئولوژیک-سیاسی کافی برای چنین تغییراتی نبود. رفقا اساساً حول قیام فوری در شهر بسیج شده بودند و سیاست های جدید قابل هضم نبود. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۷۹) لذا از درگیری با دشمن اجتناب می کردیم و به مناطق جنگلی واقع در روستای سنگ در کا مستقر شدیم. دوباره قوای مان متمرکز شد و در تله های نزدیک به هم مستقر شدند و هر دو هفته یکبار تغییر مکان می دادیم و کمین ثابتی در جاده گذاشته بودیم و دیده بانی دائمی داشتیم. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۸۸)

راهبرد یا استراتژی سربداران هیچ گاه از ورود به جنگل تا خروج از جنگل ثابت و پایدار نبوده است:

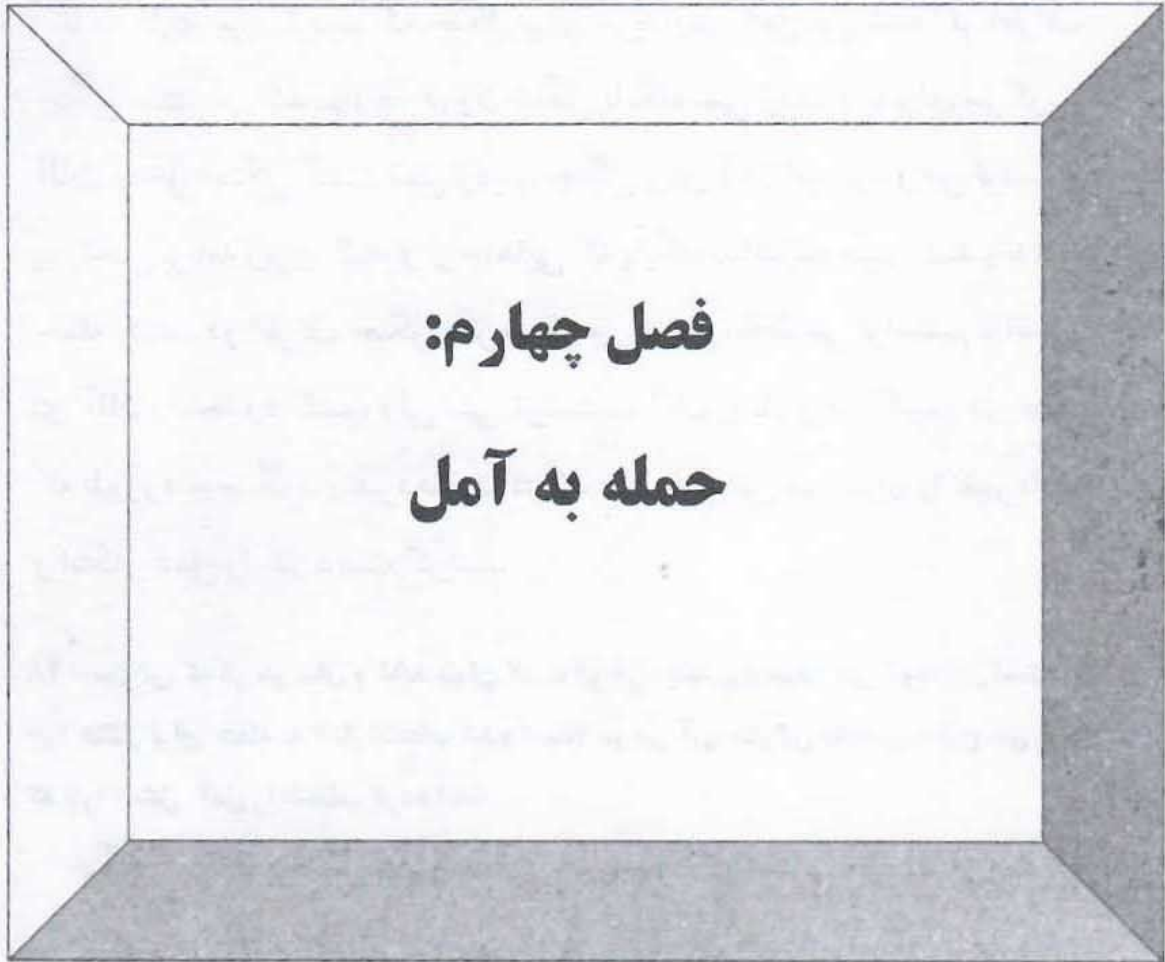
۱- قبل از ورود به جنگل، اختلاف نظر بر سر این نکته وجود داشت که آیا پس از ورود به جنگل و آموزش و سازماندهی، بلافاصله به آمل حمله خواهیم کرد یا براساس نظریه مائو و الگویی که در چین به اجرا در آمد، باید از طریق بسیج روستائیان و دهقانان اطراف جنگل به سراغ مردم شهر آمل رفت.

۲- در جنگل، پس از مذاکرات طولانی و رای های موافق و مخالف در شورای رهبری، تصمیم بر این شد که به طور مستقیم و با رعایت کامل اصل غافلگیری، به سمت شهر آمل حرکت کنند و شهر را آزاد کنند که با درگیری در جاده امام زاده عبدالله (درگیری ۱۸ آبان ۱۳۶۰) این راهبرد شکست خورد.

۳- پس از بازگشت به جنگل و درگیری ۲۲ آبان ۱۳۶۰، راهبرد استقرار در کمپ ها و نقشه ریزی برای حمله مستقیم به شهر تغییر کرد. در این مقطع، اختلاف نظر قبلی مجدداً ظهور و بروز کرد، اما با شکست راهبرد قبلی، راهبرد جدیدی اتخاذ شد و به حمله به پایگاه های سپاه در اطراف جنگل و پاسگاه های ژاندارمری روی آوردند. تمامی درگیری های داخل جنگل در آذرماه ۱۳۶۰ براساس این راهبرد به اجرا درآمده است. این راهبرد نیز از نظر گاه خود سربداران به ویژه با نظر ریاحی (ناصر بزرگ؛ فرمانده کل سربداران) و کاک اسماعیل (فرمانده نظامی سربداران) به شکست انجامید.

۴- در دی ماه مجدداً راهبرد قبلی مطرح شد و به تصویب رسید که مطابق آن طرح حمله به شهر، برای اول بهمن ماه برنامه ریزی شد و با تاخیر (با برف سنگین اول بهمن)، روز ششم بهمن به اجرا درآمد که باز هم به شکست سنگینی تن دادند.

۵- راهبرد بعد از ششم بهمن، راهبرد عدم درگیری با گشتی های سپاه در داخل و اطراف جنگل اتخاذ گردید، زیرا توان جنگیدن را نداشتند و دو سوم نیروها را در درگیری ششم بهمن از دست دادند. بنابراین راهبرد فرار از درگیری و سازماندهی و جذب نیروهای جدید مطرح شد که موفقیت چندانی نداشتند.



۲۷- ما شهدای زیادی را در درگیری ها، عملیات ها و گشت های داخل جنگل داده ایم، آیا بهتر نبود به جای رفتن به داخل جنگل، در اطراف جنگل و روستاها و مقرهای کنار جاده هراز، کمین می کردیم و به جنگلی ها ضربه می زدیم؟

باید کاری می کردیم که جنگل برای سربداران ناامن می شد، اگر اطراف جنگل مستقر می شدیم و در درون جنگل پایگاه نمی زدیم و یا برای سرکوب آنان، داخل جنگل گشت نمی زدیم، جنگل برای آنان امن بود و می توانستند به راحتی برنامه ریزی کنند و از جاهایی که پایگاه نداشتیم، عبور کنند و به شهر حمله کنند. در اطراف جنگل اگر مستقر می شدیم، فقط می توانستیم تا اندازه ای آنان را محدود کنیم، ولی نمی توانستیم، آنان را تار و مار کنیم، در حالی که با ورود به جنگل، راهبردها و تاکتیک های عملیاتی سربداران را تغییر دادیم و ابتکار عمل را در دست گرفتیم.

۲۸- سنوالی که در هر سال و شاید بتوان گفت، در هر مجلسی پرسیده می شود، این است که چرا جنگل برای حمله به آمل انتخاب شده است؟ در پی آن، سنوالی تکمیلی مطرح می شود که چرا جنگل آمل را انتخاب کرده اند؟

جنگل آمل، قله جنگل های شمال کشور و قله کوهستانی دماوند، بزرگترین قله البرز و بزرگترین قله ایران است که در منطقه کوهستانی آمل قرار دارد. هر دو قله از نظر موقعیت سوق الجیشی و راهبردی (استراتژیکی) دارای اهمیت است. زیرا در زمان مورد نیاز، تکیه گاه مناسب و در هنگام ضرورت (برای فرار و عقب نشینی) دارای اهمیت است، جنگل آمل در موقعیتی واقع شده است که هر چه به سمت غرب می رویم، رفته رفته، ارتفاعات پست تر می شود و هر چه به سمت شرق می رویم، بیش از غرب، به سمت ارتفاعات پست می رویم. نتیجه آنکه، ارتفاعات جنگل آمل، مرتفع ترین بخش جنگل های مازندران بوده و قله

دماوند نیز مرتفع ترین نقطه کوهستانی سلسله جبال البرز است. (مجموعه مقالات جبهه سوم، ص ۳۴)

دلایل مختلفی برای این انتخاب موجود بود. در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: مردم شهر آمل از سابقه مبارزاتی بالائی برخوردار بودند. سابقه برقراری حکومت مردمی در دوران شاه (رژیم پهلوی) را داشتند. بعلاوه سازمان در آن شهر دارای یک تشکیلات اولیه و پایه مشخص بود که حدوداً شامل چند ده نفر می شد. رفقای ما در آن شهر از سابقه مبارزاتی و نفوذ معینی برخوردار بودند و در جریان حکومت مردمی در آمل در سال ۵۷ نقش و شرکت فعال داشتند. آمل نزدیک تهران بود. گذرگاه چند استان مهم کشور بود و به خاطر کنار جنگل قرار گرفتن از موقعیت سوق الجیشی مناسبی برخوردار بود. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۲۵)

۲۹- اگر مردم به صحنه نمی آمدند، فکر می کنید پاسداران با همکاری نیروهای انتظامی و امنیتی شهر آمل از عهده سربداران بر می آمدند؟ آیا نیاز به نیروهای کمکی از شهرهای دیگر داشت؟ احتمال این که به یک غائله مدت دار تبدیل شود، چقدر بوده است؟

اگر فرض شما را بپذیریم، وضعیت آمل شبیه وضعیت گنبد می شد. در گنبد، غائله پس از یک هفته یا کمتر و بیشتر، خوابید. در آمل ممکن بود این مدت به دو هفته یا اندکی بیشتر و شاید خیلی کمتر از آن تمام می شد. بدیهی است، شهرهای دیگر به کمک نیروهای نظامی و انتظامی آمل می شتافتند. احتمال این که به یک غائله مدت دار تبدیل شود، منتفی است، زیرا آنان در بین مردم نفوذ نداشتند. برخلاف کردستان که چریک در بین مردم زندگی می کند، ولی سربداران اهل آمل و مازندران نبودند و در بین مردم جایگاهی نداشتند.

۳۰- سئوالی که فراوانی زیادی دارد و می توان گفت، از ته دل و همراهِ با دغدغه و نگرانی آن را مطرح می کنند، این است که چرا واحد های اطلاعاتی سال ۱۳۶۰ آمل، نتوانستند، پیش بینی کنند که چه وقتی به آمل حمله می شود؟

خوب است جواب این سؤال را از زبان دشمن بشنویم که می گوید:

علیرغم سخت تر شدن شرایط، حتی برخی کارهای ما بصورت نیمه علنی جلو می رفت. تقریباً اکثریت اهالی روستاهای اطراف متوجه تحرکات ما شده بودند. بسیاری از گالش های جنگل رفقای ما را با اسلحه دیده بودند و یکی از گالش ها انبار اسلحه ما را که در اثر باران خاک روی آن شسته شده بود، دیده بود. برخی عناصر محلی دشمن (منظور از دشمن حکومت اسلامی است) که در کل تعدادشان محدود بود، بوهائی برده بودند. یا رفیق مان حشمت اسدی بعد از اینکه نیروها به جنگل منتقل شدند دو سری اسلحه ای که قبلاً به شهر برده شده بود را پشت وانتی انداخت و یک گونی رویش انداخت و از جلوی پاسگاه های کنترل رژیم گذشت و آنها را به جنگل آورد. همه اینها نشانه ضعف های آشکار و تاکتیکی رژیم بود که در آن شرایط بطور روزمره قابل استفاده بودند. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۳۵)

یکی دیگر از کارهای مهمی که در این دوره صورت گرفت، آشنائی مسئولین به ویژه کلیه مسئولین و معاونین نظامی با شهر بود. بار اصلی اینکار برعهده رفقای تشکیلات شهر به ویژه رفقای زن بود. آنها آخر شب یا صبح زود به کنار جنگل می آمدند و برخی رفقا را به شهر می بردند. آن رفقا یک روز تمام با راهنمایی رفقای محلی با شهر آشنا می شدند و مقرهای دشمن را از نزدیک مشاهده می کردند و غروب به جنگل باز می گشتند. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۳۹)

۳۱- شنیده شد در روز ششم بهمن، نیروهایی از شهرهای قم، تهران، زنجان و غیره، خود را به آمل رساندند تا به مردم آمل کمک کنند. با توجه به بعد مسافت، این امر چگونه صورت گرفته است؟

جواب این سؤال را باید با توجه به تجربیات، مصاحبه ها و دیدارهایی که داشتم، ارائه کنم.

تعدادی از آملی های مقیم شهر مقدس قم، وقتی از ماجرای حمله به شهر آمل باخبر شدند، به صورت خودجوش با یکدیگر قرار گذاشتند و یک دستگاه می نی بوس کرایه کردند و شبانه به سمت آمل راه افتادند. در مسیر حرکت به آمل، در وسط راه جاده تهران به آمل و در حوالی شهر گزنک، نیروهای امنیتی، جلویشان را گرفتند و نگذاشتند به آمل بیایند. البته افرادی با وسیله نقلیه شخصی از مسیر جاده فیروزکوه وارد آمل شدند که ماجرای درگیری و غائله خاتمه یافته بود.

در جریان سفری که در حوالی سال ۱۳۹۰ به منطقه کیش داشتم، با جمعی از بسیجیان و افراد هیئت محله دیدار داشتم که در حاشیه این دیدار با فردی آشنا شدم و از من پرسید اهل کجا هستید؟ گفتم اصالتا آملی هستم. ایشان داستان ششم بهمن را برایم تعریف کرد و گفت ما از زنجان تعدادی از پاسداران و بسیجیان آماده شدیم و با دو دستگاه اتوبوس به سمت آمل حرکت کردیم، اما چون فاصله زیادی داشتیم، روز بعد از حماسه ششم بهمن وارد شهر شدیم. طی مصاحبه ای که با سردار علی اکبر نژاد در سال ۱۳۸۱ در شهر بابل و در منزل ایشان داشتم، ایشان اظهار داشتند؛ به همراه چند نفر از پاسداران زبده شهرستان بابل، صبح روز ششم بهمن به سمت آمل حرکت کردیم و خود را به درگیری رساندیم. وی نحوه ورود به شهر آمل و درگیری با سرمداران را توضیح دادند. تقریباً تمامی اعضای گروهی که به کمک مردم آمل آمدند، بعداً در

جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شهید شدند و ما نتوانستیم از جزئیات ورود آنان به آمل مطلع شویم، ولی به گفته سردار اکبرنژاد و مطلعین از شهر آمل، این گروه وارد آمل شده و به سمت کمربندی تهران رفتند و خود را به داخل شهر آمل رساندند.

در شب ششم بهمن سردار سید محمد کسائیان به همراه دو نفر دیگر، از منطقه ۳ سپاه (سپاه استان های گیلان، مازندران و گلستان مستقر در شهرستان چالوس)، پس از شنیدن خبر حمله به شهر آمل، نیمه های شب خود را به ساختمان بسیج رساندند و در روز ششم بهمن در محله شهری اسپه کلا با مهاجمین درگیر بودند و تا غروب فعالیت داشتند.

تا آن جایی که تحقیق کردم، به این جمع بندی رسیدم که امکان کمک نیروهای سازمان یافته از شهرهای استان مازندران و غیرمازندران به آمل فراهم نبود. بسته بودن جاده های بین شهری و کمربندی شهر آمل، این امکان را به حداقل رسانده بود و بسیار سخت بود که گروهی بتواند در بحبوحه درگیری وارد شهر آمل شود. اکثر کسانی که با آنان ملاقات داشتم یا غروب روز ششم بهمن خود را رساندند و یا موفق شدند روز هفتم وارد شهر شوند، به استثنای گروهی که از شهرهای محمودآباد (در زمان حمله، یکی از توابع آمل بوده و فاصله نزدیکی با شهر آمل دارد)، بابل و چالوس آمده بودند.

شاید پرسیده شود که در برخی منابع شفاهی و گفتمانی شنیده شده است که از شهرهای مختلف استان مازندران و گیلان به یاری شهر آمل آمدند؟ می توان گفت، این مطلب صحت ندارد. ولی باید یادآوری کرد، در جریان درگیری جنگل آمل، اعضای گردان روح الله که در آمل و روستاهای حواشی و حوالی جنگل مستقر بودند، از شهرهای مختلف استان های مازندران، گیلان و گلستان

بودند که تعدادی شهید و مجروح دادند. این گردان ماموریت درگیری با سربداران را در داخل جنگل برعهده داشت و در روز ششم بهمن، تعداد اندکی از آنان در آمل حضور داشتند، زیرا مقر آنان در داخل شهر آمل و خیابان بربرخیل بود گرچه عمده قوای این گردان در پایگاه های عملیاتی اطراف جنگل مستقر بوده است.

۳۲- روایت گوناگونی از چگونگی وارد شدن جنگلی ها به شهر آمل است و توضیحاتی که تا کنون داده شده است، هنوز این اختلاف نظر وجود دارد و داستان آن نامشخص است؟ حقیقت مطلب از نظر شما چیست؟

برای روشن شدن حقیقت، بهتر است چند نکته را توضیح دهم:

- ۱- سربداران از روز اول بهمن، مطابق نقشه ای که در اوائل دی، طرح ریزی کرده بودند (حدود یک ماه قبل از حرکت) از حوالی "منگلم و سنگ درکا" راه افتادند و مسیر برفگیر را با سختی طی کردند و مجبور بودند تمام روز را، در جنگل راه بروند، زیرا محل استقرار نداشتند و در بین مسیر به دلیل برف و سرما امکان توقف و استراحت فراهم نبود.
- ۲- شب چهارم بهمن به پیچ تند جاده هراز (بین دو روستای محمدآباد و رزکه) رسیدند که امروزه در طرح چهار باند کردن جاده هراز، این پیچ وجود ندارد.
- ۳- در این پیچ ارتفاع بلند صخره ای وجود داشت که شیب حدود ۷۰ درجه ای داشت و پایین آمدن از این صخره در روز، بسیار مشکل بود، چه برسد به تاریکی شب، که با چه مشقتی از این صخره پایین آمدند و بلافاصله از جاده هراز عبور کرده و در یک ارتفاع دیگری، به رودخانه هراز پریدند. این عمل بایستی به گونه ای انجام می شد که هیچ راننده

ای در جاده هراز نباید آنان را می دید و الا اصل غافلگیری لومی رفت. عبور دادن حدود ۱۰۰ نفر از صخره به جاده و بلافاصله از جاده به رودخانه، عملیات بزرگی بود که با موفقیت انجام شد.

۴- وقتی وارد رودخانه شدند، مجبور بودند از وسط آب عبور کنند که همگی در فصل زمستان و در هوای برفی، خیس شدند و با همان وضعیت (هوای برفی و لباس خیس)، به سمت آمل حرکت کردند. یعنی در کناره رودخانه هراز با اینکه حدود ۹ ساعت، راه پیمایی کردند، نزدیکی های صبح به اول کمربندی آمل - بابل (پشت پلیس راه سابق) رسیدند.

۵- در این جا و در این لحظه، مستاصل شدند که چه تصمیمی بگیرند، طرح بازگشت به جنگل داده شد که بی درنگ رد شد. عده از رفقای آملی به آنان ملحق شدند و عده ای از تهران آمدند و تصمیم برای این گرفتند که جاده هراز را عبور کنند و از شرق به غرب جاده منتقل شوند و سپس در اطراف شهر و در منزلی که متعلق به سپرغمی (از خودشان) بود، مستقر شوند. سپرغمی یکی از افراد آملی بود که به آنان ملحق شد.

۶- حین عبور از کوچه ها با یک شبگرد و دو بسیجی غیر مسلح روبرو شدند، آنها را بازداشت کردند و همراه خود به آن خانه آوردند. به آنها گفته شد که ما نیروی ویژه سپاه هستیم که برای سرکوب جنگلی ها آمدیم و ماموریت ما مخفی است، در نتیجه شما هم باید مدتی در کنار

ما بمانید. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۰۵)

- ۷- از اول صبح تا ساعت ۲۰/۳۰ روز پنجم بهمن، با سختی های شدیدی در این منزل به طور نشسته استراحت کردند و خستگی های چند روزه و سرمای زمستانی برطرف گردید و دیگر نگران گرسنگی نبودند.
- ۸- از ساعت ۲۰/۳۰ تا ۲۲/۳۰ با یک دستگاه وانت سرپوشیده به مراکز مهم و حساس شهر آمل منتقل شدند و گروه ها در اطراف مراکز مهم و حساس شهر مستقر شدند و منتظر رمز عملیات ماندند.

۳۳- آیا نیروهای نظامی، امنیتی و انتظامی شهرستان آمل، از قبل می دانستند که جنگلی ها به آمل حمله خواهند کرد یا خیر؟

در اطلاعیه نظامی شماره یک سربداران که در ۲۹ آبان ۱۳۶۰ به طور وسیعی منتشر شد، آمده است: ما از تمامی مردم ایران به ویژه مردم شمال کشور و به طور اخص مردم شهرهای آمل و بابل دعوت می کنیم که از همین امروز برای به پایان رساندن نبرد آخرین آماده گردند. شور و شوق انقلابی باید به حرکت مشخص عملی تبدیل گردد به هر وسیله ممکن سلاح تهیه کنید. سلاح های دست ساز، کوکتل، سه راهی و... بسازید، برای سنگر بندی شهرها آماده شود. سربداران به عنوان نوک پیکان، پشتیبانی و شرکت فعال شما مردم را در این نبرد طلب می کنند و این تنها عامل تضمین کننده پیروزی است. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۴۶۷)

هیچ یک از نیروهای نظامی، انتظامی و اطلاعاتی در خصوص حمله ۶ بهمن دشمن، هیچ گونه اطلاعاتی نداشت و آخرین اطلاعات در روز سه شنبه یا چهارشنبه در واحد اطلاعات سپاه طرح شده بود که حضور نیروهای دشمن در جنگل از این ساعت به بعد یک حضور علنی و آشکار نیست و عملاً جنگلی ها به جهت ترس از وضعیت فعلی و شروع سرما، جنگل را به قصد نامعلومی ترک

کردند و این موضوع در جلسه شورای تامین شهر اعلام شد. (حماسه ۶ بهمن آمل، راعی اسکی، ص ۱۳۲) البته در مورد این مطلب سند محکمی وجود ندارد، چون نیروهای سپاه برای تعقیب سربداران، روزهای چهارم و پنجم بهمن وارد غرب جنگل شده تا دشمن را شناسایی و تعقیب کنند، در حالی که سربداران در این مدت از شرق جنگل به سمت آمل در حرکت بودند، لذا طرفین با یکدیگر برخوردی نداشتند.

۳۴- آیا صحت دارد که مردم محله شهری اسپه کلا و رضوانیه با جنگلی ها رابطه داشته و حتی نقل شده که پشتیبانی آنان در داخل جنگل را برعهده داشتند؟

ارتباط تعداد اندکی از سرمایه داران و جوانان اهالی محله های اسپه کلا و رضوانیه با سربداران، قبل از حمله جنگلی ها به آمل را نمی توان نادیده گرفت، زیرا افرادی مانند محمدرضا و علیرضا سپرغمی و حشمت الله اسدی پور و همسرش از جمله کسانی هستند که با جنگلی ها رابطه داشتند و بخشی از پشتیبانی سربداران در جنگل را به عهده گرفتند، اما بسیار جفا است اگر نام این چند نفر را مردم محله اسپه کلا و رضوانیه بدانیم، زیرا خود محمد رضا سپرغمی در شب ششم بهمن به درب منازل این دو محله مراجعه کرد و حتی یک نفر با مهاجمین (سربداران) همکاری نکردند. پس به طور قاطع می توان گفت، مردم این دو محله (به استثنای چند نفر) با سربداران ارتباط نداشتند و پشتیبانی جنگلی را هم برعهده نداشتند.

محمدرضا سپرغمی در دادگاه می گوید: مسئول تدارکات و شناسایی، شخصی بود به نام حشمت الله اسدی پور که خودشان هم از نظر وضع زندگی، همان طور که مردم شهر می دانند، مرفه بودند. خودش هم کمک مالی در اختیار

سازمان می گذاشت و فامیل هایشان نیز وضع زندگی شان بالا است. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۹)

وی در دادگاه می گوید: من در آمل خودم دیدم که مردم چه به روزمان آوردند، اما در اعلامیه کذائی که بعد از آن پخش شد، چه دروغ ها که نگفتند و عملاً مسائل را ۱۸۰ درجه برعکس نشان داده بودند. از حدود چند هزار جمعیت محله رضوانیه، بیش از ۵۰-۴۰ نفر ندیدم و اینها هم حمایت نمی کردند. همه سؤال داشتند و شعار می دادند و اینکه توده ها حمایت کردند و چیزهائی نظیر اینها، به هیچ وجه صحت ندارد. من خودم توی محل بودم و آنچه من در محل دیدم، غیر از این بود. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۲)

۳۵- چرا جنگلی ها (سربداران)، شهر آمل را انتخاب کرده اند؟

سیامک زعیمی یکی از رهبران اتحادیه کمونیست ها در اعترافات خود این چنین بیان کرد: اتحادیه معتقد بود که در شمال وضع مساعد از لحاظ حمایت مردم از چنین حرکتی وجود دارد. با توجه به اینکه ابتدا در تهران قرار بود عملیات بکنیم، ولی در تصمیم گیری بعدی به آمل موکول شده است، مبتکر و طراح اصلی قیام فوری من بودم. در تهران هم به خاطر کمبود نیرو از قیام در تهران صرف نظر شد.

حسین ریاحی معتقد بود: بحث ما در آمل یک قیام فوری بود و فکر می کردیم که مردم آمل می آیند و آن زمان مطمئن بودیم که ملت می آیند و هیچ تردیدی در آن نداشتیم که نمی آیند. تحلیل این بود که مردم ناراضی هستند و ما اگر برویم سپاه را بگیریم، مردم همکاری و قیام خواهند کرد. (مجموعه مقالات جبهه سوم، قلی پور و دیگران، ص ۵۵)

سابقه جنبش های مردمی آمل در مبارزات علیه حکومت های دیکتاتور و ظالمانه عصر مغول و پس از آن، مبارزات مردم آمل در برابر حمله بختیاری (زمان رضا خان) و در عصر حاضر، می توان به حرکت های مردمی در تظاهرات ماه های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی اشاره کرد. به خصوص در اوایل پیروزی انقلاب، یک حکومت مردمی در آمل برقرار شد که جوانان اداره امور را به دست گرفتند و فرماندار و شهردار را نیروهای انقلابی تعیین کردند، این نشانه خوبی برای حرکت های مردمی به شمار می رود. سربداران با این پیشینه و سابقه تاریخی مردم آمل، گمان می کردند، با یک جرقه می توانند مردم آمل را یک بار دیگر به صحنه بیاورند.

۳۶- ما که نسل سوم و چهارم انقلاب هستیم، فکر می کنیم، جنگلی ها به یکباره به شهر آمل حمله کردند، ولی اسناد و مدارکی وجود دارد که نشان می دهد، از قبل مردم آمل مطلع بودند و نیروهای انتظامی و امنیتی با جنگلی ها درگیری داشتند، چگونه این حمله، به صورت غافلگیرانه انجام شد؟ آیا حال و هوای سال ۱۳۶۰ با آن متفاوت بود و نمی شد پیش بینی کرد تا چنین اتفاقی رخ ندهد؟

چون صحبت از اصل غافلگیری شد. توضیح این نکته مفید است که غافلگیری یعنی این که طرح عملیاتی به گونه ای تنظیم شود که جبهه مقابل از زمان و چگونگی عملیات هیچ اطلاعی نداشته باشد. این اصل بسیار کارساز است. در مورد ششم بهمن، باید گفت؛ از قبل، نیروهای امنیتی و نظامی نسبت به حمله سربداران به شهر آمل به طور ضمنی و شاید آشکار اطلاع داشتند، اما مهم تشخیص زمان دقیق حمله بود که این حمله در چه ماهی و در چه روزی و در چه ساعتی انجام خواهد شد که مطمئناً نیروهای امنیتی و نظامی آگاهی نداشتند.

طبق اطلاعات بدست آمده، از چند روز قبل در داخل جنگل که تیم های متفاوتی گزارش دادند، خبر از نبود سربداران در جنگل بود که برخی گفتند؛ آنان جنگل را ترک کردند. این اطلاعات ناقص و غلط، باعث هوشیاری کمتر نیروهای امنیتی و نظامی شده بود. (در این روزها، سپاه برای کسب اطلاعات دقیق و تعقیب سربداران، نیروهایش را به سمت جنگل اعزام کرد) در شرایط کنونی نیز، غافلگیری صورت می گیرد. نفوذ یک تیم تروریست از مرز کرمانشاه به داخل کشور و حمله تروریستی به مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۹۵ در تهران، کاملاً مطابق رعایت اصل غافلگیری بود. این تیم در ۲۹ اسفند (دقیقی قبل از تحویل سال نو) و در یک شب بارانی وارد مرز شده و در یک منزلی در کرمانشاه حدود سه ماه مخفی بودند و در روز قبل از حادثه، ماشین پرایدی را خریداری کرده و بلافاصله به سمت تهران راه افتادند و مستقیماً به مجلس شورای اسلامی حمله کردند که کاملاً نیروهای امنیتی و نظامی غافلگیر شده بودند.

۳۷- در محافل غیر رسمی نقل می شود که فلان شهید یا جانباز توسط نیروهای خودی مورد هدف قرار گرفته اند. اولاً سؤال این است که آیا چنین چیزی امکان دارد یا خیر؟ دوم این که آیا این ها مثل بقیه شهدا و جانبازان، اجر شهید و جانباز را دارند؟ سوم این که، چرا و چگونه این اتفاق افتاد؟

وقتی این مطلب را تقریباً هر ساله در ایام ششم بهمن می شنوم، تعجب می کنم که چرا برای بعضی از دوستان، این نکته آن قدر مهم است که باید مکرر مطرح کنند و برایم معلوم نشد که چه هدفی را دنبال می کنند، اما می دانم نیت خیر دارند و در پی حاشیه سازی نیستند، طرح چنین مسائلی، شبهه ایجاد می کند و

برای یافتن پاسخی درخور، منبع معتبری در اختیار ندارند، لذا جا دارد به این شبهه پرداخته شود:

این که آیا امکان دارد یا خیر؟ جواب این است که آره امکان دارد و امری بدیهی است. در طول هشت سال دفاع مقدس، مواردی نظیر این واقعه داشتیم، حتما شنیده اید که هواپیمای جنگی سرلشکر شهید خلبان بابایی، توسط پدافند نیروهای خودی مورد اصابت قرار گرفت و وی به شهادت رسید. در جنگ های پارتیزانی و شهری وقوع چنین حوادثی خیلی طبیعی است.

در جنگ هایی که دشمن در مقابل نیروهای خودی ایستاده است، امکان اشتباه و تیر به خودی زدن کمتر پیش می آید. ولی باز هم اتفاق می افتد. مثلا در خط مقدم، گرای توپخانه به اشتباه جوری داده می شود که خمپاره و آتش خودی روی نیروهای خودی ریخته می شود و یا هواپیمای خودی ممکن است، سنگر خودی را هدف قرار دهد، اما در جنگ هایی که در جنگل انجام می شود و یا در شهر، دو طرف جبهه خیلی دقیق و شفاف نیست و هر آن ممکن است از جانب خودی مورد اصابت قرار بگیرند، زیرا از طریق لباس یا اسلحه یا هر علامت دیگری قابل تفکیک نیست، به ویژه این که دشمن در لباس نیروهای خودی به شهر حمله کند.

اجر شهیدان و جانبازان را نمی توان در این دنیا محاسبه و اندازه گیری نمود. درجات شهدا و جانبازان متفاوت است. گرچه شهدایی که در خط مقدم شهید می شوند با شهدایی که در منزل یا شهر خود، به طور اتفاقی گلوله بخورند یا موادی منفجره ای منفجر شود و آنان شهید شوند، متفاوت باشند، اما همه آنان در زمره شهدا و جانبازان و ایثارگران هستند و هیچ از عظمت آنانی که در شهر

شهید شده اند، کاسته نمی شود و کسانی که از طرف نیروهای خودی مورد اصابت قرار می گیرند، همین حکم وجود دارد.

این که چرا و چگونه اتفاق افتاد، امری غیر عادی نیست. شما در خیابان آمل در روز ششم بهمن مواجه با فردی می شوید که لباس شخصی دارد و اسلحه در دست دارد، از کجا می توان تشخیص داد که وی خودی است یا دشمن؟ یا در شب ششم بهمن، نیروهای گشت سپاه به ایست و بازرسی خیابان بربرخیل رسیدند و با کسانی که در ایست و بازرسی بودند، سلام و احوال پرسی کردند، چون هر شب این برنامه اجرا می شد، اما در شب ششم بهمن، مهاجمین با لباس مبدل (بسیجی و سپاهی) در ایست و بازرسی، جای بسیجیان را اشغال کردند و ایست و بازرسی راه انداختند. اعضای گشت پس از سلام و احوال پرسی، بلا فاصله در داخل ماشین پیکان مورد اصابت گلوله مهاجمین قرار گرفتند و هیچ عکس العملی نتوانستند انجام دهند. هر سه نفرشان شهید شدند که نام این سه شهید؛ پاسداران اکبرزاده، شعبان زاده و ایزدی است.

این نکته را باید اضافه کرد؛ این طور نبود که در برخی منابع آمده است که اصلاً یکدیگر را نمی شناختند و در جایی آمده است که درب ساختمان بسیج باز بود و مردم هجوم آوردند تا مسلح شوند و نمی شد خودی را از غیر خودی تشخیص داد. ما که در ساختمان بسیج حضور داشتیم، چنین صحنه ای را ندیدیم. ضمن آن که در مورد شهیدانی چون سیده طاهره هاشمی و سید عبدالله قریشی که شایعات زیادی وجود دارد، سردار شعبانی (فرمانده وقت سپاه آمل) خود در این صحنه حضور داشته و شاهد ماجرای تیر خوردن سیده طاهره هاشمی بوده است، خبر تیر خوردن شهید بزرگوار توسط نیروهای خودی را رد می کند. زیرا خودش با شهیده سیده طاهره هاشمی و همراهش، مینا حسنی با صدای بلند

فریاد زد و صحبت کرد و گفت: اینجا خطرناک است، برگردید. (شعبانی، مقاومت مردمی در حماسه آمل، ۱۳۸۴، ص ۵۰۳) چگونه ممکن است در همان لحظه ای که دارد با وی صحبت می کند، گلوله ای از سوی یک پاسدار شلیک شود و به سیده طاهره اصابت کند.

۳۸- آیا بهتر نبود در روز ششم بهمن، سربداران ابتدا با حمله به زندان، نیروهای سیاسی را آزاد می کردند تا با کمک آنان، شهر را تصرف می کردند؟

در کتاب جبهه سوم آمده است: در چارچوب نقشه اول (طرح حمله ۱۸ آبان) در بند ۴ این چنین قید شد؛ در خط مقدم نقشه، عملیات برق آسا توسط گروه زبده و ضربتی بود که به دادگاه انقلاب اسلامی حمله می کرد. دادگاه انقلاب اسلامی در ابتدای شهر از سمت تهران واقع شده بود. این گروه قصد داشت با زدن نگهبان و انفجار دیگ زودپز، در حیاط و دیوار دادگاه را منفجر کند. همچنین از قبل، یکی از سربداران وارد شهر شد و با ملاقاتی که با یکی از زندانیان سیاسی داشت، وعده داده بود که به زودی کلیه زندانیان را آزاد خواهد کرد، لذا زندانیان برای انجام چنین عملیاتی آمادگی داشتند. (جبهه سوم، خانی، ۱۳۹۲، ص ۱۸۶ و پرنده نوپرواز، ۱۳۸۳، ص ۴۶)

وقتی طرح حمله به شهر در روز ۱۸ آبان شکست خورد، در طرح نقشه سوم، چارچوب و اساس همان نقشه اول مورد موافقت قرار گرفت و تغییراتی در آن نقشه بوجود آمد. بسیاری از تغییرات، سطحی و جزئی بود، اما تغییر اساسی این بود که به جای تصرف زندان و آزاد کردن زندانیان، ساختمان بسیج که در مجاور پل اصلی شهر قرار داشت، تصرف شود، یعنی نوک پیکان حمله به شهر در ششم بهمن، ساختمان بسیج بوده است. علت اصلی چنین تغییری در کتاب پرنده نوپرواز آمده است که بعد از درگیری ۱۸ و ۲۲ آبان، دشمن (منظور از

دشمن، نظام جمهوری اسلامی است) زندانیان سیاسی آمل را به شهرهای دیگر انتقال داد و بقیه را در زندان های سپاه و شهربانی تقسیم کرد. بنابراین زندانیان در دادگاه انقلاب اسلامی آمل زندانی نبودند، تا حمله به دادگاه صورت گیرد و زندانیان آزاد شوند.

این مطلب ادعایی بیش نبود و چنین مطلبی واقعیت نداشت و تا ده ها سال، زندانیان سیاسی در همان دادگاه زندانی بودند.

۳۹- طرح عملیاتی اسب تروا چه بود؟ آیا حمله سربداران به آمل را می توان عملیات اسب

تروا نامید؟

اسب تروا به جنگی در یونان باستان گفته می شود که وقتی یونانیان می خواستند به شهر تروا حمله کنند، با مقاومت اهالی آن شهر روبرو شدند، بنابراین یک اسب چوبی بزرگی ساختند و تعدادی از سربازان خود را در آن مستقر کردند و اسب چوبی بزرگ را به پادشاه تروا هدیه دادند. پادشاه تروا به مناسبت این هدیه، جشن و پایکوبی به راه انداخت. وقتی مردم از جشن برگشتند و به خانه هایشان رفتند و شب را خوابیدند، سربازانی که در داخل اسب چوبی بودند، از اسب خارج شدند و دروازه شهر را به روی یونانیان باز کردند و با این ترفند، شهر مقاوم تروا را به تصرف درآوردند.

عده ای، حمله سربداران جنگل به شهر آمل را مطابق طرح عملیاتی و جنگی اسب تروا تعبیر کردند. من در پرونده ها و نوشته های آنان با این طرح برخورد نکردم، به نظر نمی رسد بین حمله سربداران جنگل به شهر آمل و طرح اسب تروا شباهت چندانی وجود داشته باشد. تنها وجه تشابه این است که هر دو از اصل غافلگیری استفاده کردند و با یک وجه تشابه نمی توان گفت این حمله با حمله اسب تروا شباهت دارد، زیرا وجه اختلاف این دو بسیار زیاد است. این

طرح با طرح اسب تروا به طور اساسی تفاوت دارد، زیرا سربداران، معتقد به حرکت توده های مردم بودند و نیاز به یک جرقه در آمل داشتند و تنها چیزی که راجع به آن فکر نمی کردند، مقاومت مردم بود، در حالی که اساس طرح اسب تروا بر مقاومت مردم بود. نکته دیگر این که، در طرح عملیاتی سربداران، به استثنای تصرف ساختمان بسیج، هیچ مقری از نظامیان را نخواستند، تصرف کنند. چگونه ممکن است حمله به آمل را از نوع طرح اسب تروا دانست؟

۴۰- شما در کتاب جبهه سوم، نوشتید؛ سربداران با نقشه از پیش تعیین شده، به شهر آمل حمله کردند و اشاره به نقشه آنان کرده اید. آیا این حمله مطابق نقشه پیش رفت یا در صحنه عمل، چیز دیگری رقم خورد؟

سیامک زعیمی (تئوریسین سربداران) طراح نقشه جنگیدن در جنگل بود، ولی از وضعیت عملیات در جنگل راضی نبود. از دیگر ناراضیان، می توان ریاحی، کاک اسماعیل و کاک محمد را نام برد که از تصمیم گیرندگان و افراد سرنوشت ساز سربداران به شمار می رفتند، هر چند علت و ریشه نارضایتی هر کدام متفاوت بود و در این زمینه اتفاق نظر وجود نداشت، مثلاً ریاحی با اصل و اساس نقشه مخالف بود. سیامک زعیمی به خاطر این که گروه ها مطابق نقشه خوب عمل نکردند و حتی بخشی از نقشه اجرا نشد، مخالف بود. کاک اسماعیل در مجموع، عملیات در شهر را بیشتر قبول داشت و معتقد بود در داخل جنگل نباید تلفات داد. کاک محمد جزو مخالفین جدی نقشه بود. عناصر تشکیلاتی بومی و محلی نیز معتقد بودند باید به شهر رفت و پس از وارد کردن ضربه، به جنگل بازگشت.

در اوائل دی ماه، شورای رهبری سربداران برای رفتن دوباره (بار اول ۱۸ آبان بود که در ابتدای جاده با پاسداران و بسیجیان درگیر شده و به جنگل بازگشتند)

به شهر تصمیم گیری کرد. در مورد رفتن به شهر مخالفت جدی وجود نداشت، سیامک زعیمی تنها مخالف این تصمیم بود که تسلیم نظرات اکثریت شد و دو نکته را اضافه کرد:

۱- حال که تصمیم گرفته شد، تردید نکنیم و اگر موفق نشدیم، به جنگل باز می گردیم

۲- حداقل یک دسته در جنگل باقی بماند و با ایجاد درگیری های کوچک و پراکنده اعلام موجودیت نمایند. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۳، صص ۸۶-۸۴)

چون نقشه اول (۱۸ آبان) با شکست مواجه شد، نقشه دوم، جنگ پارتیزانی در داخل جنگل طراحی شده بود که آن هم با شکست مواجه شد، لذا نقشه سوم بایستی با اطمینان بیشتری اجرا می شد، در چارچوب نقشه سوم، مسائل زیرمهم بود:

۱- پیدا کردن منطقه امن تری که همه گروه ها بتوانند با هم نزدیک شوند و در کنار هم مستقر شوند.

۲- پیدا کردن مسیر امن برای رفتن به شهر به طوری که از ضریب امنیتی بالایی برخوردار باشد.

۳- تقسیم بندی افراد برای شناسایی مسیر امن و بی خطر برای رفتن به شهر پس از یک ماه تلاش، نقشه جدید برای عملیات در شهر تهیه شد و قرار شد به صورت پیاده، در مسیر شرق جاده هراز (کنار رودخانه) به سمت شهر حرکت کنند. این نقشه با نقشه اول تفاوت داشت، از این جهت که در نقشه اول عصر روز ۱۸ آبان حرکت کردند و با می نی بوس و وانت می خواستند وارد شهر شوند، ولی در نقشه مربوط به ششم بهمن؛ اولاً به صورت پیاده و ثانياً شبانه، راه افتادند. در این نقشه ابتدا یک گروه چندنفره این مسیر را تا شهر طی کردند و

مطمئن شدند که این مسیر خوب و امن است، لذا روز اول بهمن از محل استقرار (روستای ییلاقی سنگ در کا) به سمت منطقه جنگلی منگلم حرکت کرده و پس از عبور از جاده هراز وارد شرق جنگل شده و به موازات رودخانه هراز، پس از ۳۶ ساعت پیاده روی در سرما و برف سنگین، سحرگاه خود را به آمل رساندند. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۱۹۰)

۴۱- آیا جنگلی ها برای آزادی زندانیان سیاسی و پیوستن آنان به قیام فوری و حمله به شهر آمل، برنامه ریزی کرده بودند؟

در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: در مرکز طرح، تیم عملیاتی دادگاه انقلاب اسلامی قرار داشت که قرار بود، پس از تصرف دادگاه و آزاد کردن زندانیان که شمارشان حداقل به چند ده تن می رسید، به یاری رفقای دیگر بشتابند و یک به یک بقیه مقرهای دشمن را تصرف کنند. یک نکته جالب بگویم اینکه، تقریباً اکثر زندانیان سیاسی خبر داشتند که ما بزودی آنان را از زندان آزاد می کنیم. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، صص ۴۸-۴۷) این مطلب فقط در مورد اولین حمله به شهر است که در روز ۱۸ آبان اتفاق افتاد.

۴۲- در مورد همکاری سرمایه داران محله های اسپه کلا و رضوانیه در روز ششم بهمن با سربداران توضیح دهید. همکاری ها در چه زمینه ای بوده است؟

گرچه قبلاً در این باره توضیح دادم، ولی به اختصار می گویم که همکاری اهالی دو محله اسپه کلا و رضوانیه با مهاجمین (سربداران) در دو مقطع قابل بررسی است. یادآوری می شود که تعداد اندکی از افراد این دو محل همکاری داشتند، شاید علت همکاری، وجود افراد موثر در سربداران باشند که خود اهل همین دو محله بودند، نظیر محمدرضا و علیرضا سپر غمی و یا حشمت اسدی

پور و همسرش و غیره. بنابراین طبیعی است که تعدادی از افراد با آنان همکاری کرده باشند، اما چندان عمومیت نداشت.

در مقطع اول؛ تهیه و ارسال آذوقه برای نیروهای مستقر در جنگل بوده، که شامل برنج، روغن و مواد خوراکی است.

در مقطع دوم، شب و روز ششم بهمن است که تعدادی از جوانان، نه از روی رغبت، بلکه از روی ترس، وحشت و اجبار با آنان همکاری کرده و در حد ساختن سنگر همکاری داشتند. همکاری مردم این دو محله با سربداران، کمترین میزان همکاری را نشان می دهد، با توجه به این که قرارگاه عملیاتی سربداران در شب و روز ششم بهمن در محله اسپه کلا بوده است، انتظار همکاری بیشتری می رفت، زیرا در این دو محله طرفداران و اعضای حزب توده و چریک های فدائی (کمونیسم) زیاد بودند.

۴۳- چرا به کسانی که به آمل حمله کردند، منافقین گفته می شود؟ آیا با جنگلی ها تفاوت دارند؟

اطلاق منافقین به کسانی که از جنگل به آمل حمله کردند از چند جهت قابل بررسی است:

۱. اولاً منافقین، یکی از گروه هایی بودند که در جنگل حضور داشتند، ولی جنگل را به عنوان پناهگاه انتخاب کرده بودند، یعنی بعد از انجام عملیات تروریستی در شهر به جنگل فرار می کردند و مخفی می شدند.
۲. تعدادی از منافقین در گروه سربداران و هنگام حمله به شهر آمل حضور داشتند. یعنی به سربداران پیوستند.
۳. تعدادی از منافقین از شهرهای آمل و بابل در روز حمله به آمل به سربداران پیوستند و به شهر حمله کردند.

۴. سربداران خود ماهیتی منافقانه دارند که هم در ایدئولوژی و هم در استراتژی، مانند منافقین رفتار می کردند.

۵. سربداران در برخورد با نظام جمهوری اسلامی، بعضی از مواضع نظام جمهوری اسلامی را قبول داشته و بعضی را رد می کردند، موضع جمهوری اسلامی در قبال صدام را به حق دانسته و از دانشجویان پیرو خط امام دفاع می کردند، اما سیاست های جمهوری اسلامی در کردستان را قبول نداشتند.

محمد رضا سپرغمی می گوید: اتحادیه قبل از حمله، ارتباط مستقیمی با سازمان منافقین داشت و ارتباط های مذکور را آقای ریاحی برقرار می کرد و برای وی از طرف سازمان منافقین رابط می آمد. بعد گروه های اکثریت جناح چپ، اقلیت و پیکار و... تعدادی از نیروهایشان را برای کمک به ما به جنگل فرستادند. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۵۲)

اتحادیه با جدا کردن حساب رهبری انقلاب از سایر نهادهای حاکمیت نظیر دولت موقت و شورای انقلاب، وجود وی را عامل جلوگیری از کودتای احتمالی آمریکایی می دانست و تاکید داشت: "مادام که خمینی زنده است احتمال توفیق یک کودتای نظامی و یا سلطه مجدد تمام و کمال ارتجاع و امپریالیسم کم است". با افزایش فشارهای سیاسی - اقتصادی و تهدیدهای نظامی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران برای آزادی گروگان ها، اتحادیه، آمریکا را بزرگ ترین دشمن مردم و انقلاب توصیف کرد و در شعارهای خود عبارت "در مقابل تهدیدات آمریکا مسلح شوید" را انتخاب کرد. (دائرة المعارف دفاع مقدس، اتحادیه کمونیست های ایران، ص ۳۱۴) پس می توان گفت رفتار اتحادیه کمونیست های ایران رفتار منافقانه بوده است که هم در ایدئولوژی و هم در رفتار خود را نشان می داد.

۴۴- عملیاتی که در ۲۲ آبان در داخل جنگل انجام دادیم، شکست خوردیم، علت شکست چه بود؟ چه دلیلی وجود داشت که این عملیات با عجله و بدون برنامه ریزی و سازماندهی انجام گیرد؟

در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: ما به طور جسته و گریخته از اهالی شهر و روستاهای اطراف جنگل شنیده بودیم که رژیم قصد حمله به ما را دارد. بر مبنای اخبار، روز ۲۱ آبان آماده باش کامل داده شد. در مناطق مختلف بر سر گذرگاه های مهم کمین گذاشته شد. تمام روز آماده باش بودیم. رژیم برای سازمان دادن عملیاتش نزدیک به ۲۰۰۰-۱۵۰۰ نفر سپاهی و ارتشی بسیج کرد. صبح روز ۲۲ آبان، دم سحر چند نفر از جوانان روستایی (مرزانکلا) که به صفوف ما پیوسته بودند، به سمت جنگل آمدند تا ما را از حمله دشمن خبردار کنند، آنها زمانی به کمین همیشگی ما در جاده دکلها رسیدند که در نقاط دیگر درگیری آغاز شده بود. این مسئله تقریباً هم زمان شد با پیامی که نگهبان کمپ بالا از بی سیم شنیده بود که یکی می گوید: یال را محاصره کنید. کاک سهراب نخ زنگی را که به منظور اعلام خطر سریع در وسط کمپ بالا نصب شده بود کشید و آن را به صدا در آورد. درگیری حدود ساعت ۶/۳۰ صبح شروع شد. دشمن تا کمپ پایین آمده بود و ما کمپ را خالی کردیم و به کمپ وسط عقب نشینی کردیم. نزدیک ظهر نقشه دشمن و بی سیم به دستمان افتاد. دشمن شکست سختی خورد و کاملاً عقب نشست. دشمن در این عملیات (محاصره و سرکوب) خود از همه سلاح های قابل حمل به منطقه کوهستانی، از تفنگ و نارنجک انداز تا آرپی جی و خمپاره استفاده کرد. حدود هزار نفر را که از خود فروختگان سپاهی، از بندرانزلی تا گرگان همه را دربر می گرفت، بسیج کرده و با ۴۸۰ نفر نیروی زبده و آماده! خود به محاصره محل استقرار نیروهای ما پرداخت، مزدوران نظام ولایت فقیه با به جا گذاشتن ۴۴ کشته، مقادیر بسیاری

سلاح و مهمات، دو خودروی سوخته شده و بی سیم و اسناد عملیاتشان پا به فرار گذاشتند. در جاده معدن (سنگ در کا) پاسداران دو بار به دام رزمندگان ما افتادند. بار اول درست راس ساعت ۷ صبح یک گروه ۲۰ نفری شان، گرفتار کمین سربداران شدند که همگی بدون استثناء کشته یا زخمی گردیدند. بار دوم نیز هنگام عقب نشینی، باز در همان نقطه سه خودرویشان که نفرات باقیمانده را سوار کرده و آماده فرار بودند، باز به دام رزمندگان سربدار افتادند که با آرپی جی و نفربر که ۱۶ سرنشین داشت، منفجر گردید و در اثر انفجار آن خودروی دوم نیز با سرنشینانش منفجر شد. در این نقطه، که در اولین حمله سه تن از فرماندهان خود را از دست داده اند، زیر ضربات قهرمانانه سربداران قرار گرفته، ۱۴ کشته به جای گذاشتند و گریختند. (حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیست های ایران، ۱۴، ۱۴ آذر ۱۳۶۰)

تعداد کشته های دشمن ۴۴ نفر

تعداد زخمی های دشمن نزدیک به ۱۰۰ نفر

یکی از جوانب این درگیری جنگ بی سیمی بود. ابتدا دشمن روی بی سیم های ما آمد، اما بی سیم چی های ما با زبان کردی، انگلیسی، عربی، ترکی و آلمانی صحبت می کردند.

ما یک امتیاز مهم داشتیم. بنوعی آن منطقه برای ما حالت یک سرزمین خودی پیدا کرده بود ما در هر جهت، مسیر و حتی هر درختی را می شناختیم، ولی آنها جایی آمده بودند که هیچ آشنایی با آن نداشتند. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، صص ۵۹-۵۴)

در جاده معدن رز که مزدوران دشمن به دام سربداران افتادند و طی نبردی که بیش از یک ساعت و نیم از ۱۱ تا ۱۲/۳۰ ظهر طول کشید، به اعتراف خودشان ۸ کشته و تعداد زیادی زخمی دادند. (اطلاعه نظامی شماره ۲ سربداران، ۲۵ آذرماه) نکات زیر در مورد عملیات ۲۲ آبان قابل توجه است:

۱- نقشه عملیات ۲۲ آبان همان نقشه ای بود که در روز ۱۲ آبان در گرگان برای سرکوبی حزب رنجبران استفاده شد و کاملاً موفقیت آمیز بوده است، اما در جنگل آمل با موفقیت همراه نبود.

۲- برآوردی که از نیروهای ضدانقلاب موجود در جنگل شده بود، برآورد صحیحی نبود، زیرا گمان نمی کردند تعداد نیروهای موجود در جنگل بیش از ۱۰۰ نفر باشند. برآورد بین ۲۰ الی ۳۰ نفر شده بود.

۳- اصل غافلگیری توسط نیروهای خودی رعایت نشد، زیرا قبل از انجام عملیات، دشمن از وضعیت حمله خبر داشت.

۴- نیروهای عمل کننده، از تجربه عملیات در جنگل برخوردار نبودند.

۵- نداشتن تجربه عملیات مشترک و ترکیبی، سپاه با نیروهای ژاندارمری و کمیته (انقلاب اسلامی) باعث عدم انسجام در عملیات گردید. زیرا سربازان ژاندارمری، انگیزه و تجربه کافی برای جنگیدن به شیوه پارتیزانی را نداشتند و به دلیل ترکیب متفاوت نیروها، هماهنگی لازم بین نیروهای عمل کننده وجود نداشت. (شعبانی، مقاومت مردمی در حماسه آمل، ۱۳۹۴، ص ۳۱۴)

۶- شناسایی منطقه قبل از انجام عملیات صورت نگرفت و راهنماهای اطلاعاتی و عملیاتی، نتوانستند، نیروها را هدایت کنند.

۷- در آغاز عملیات، نیروهای خودی یا در کمین افتادند و یا قبل از هرگونه اقدامی، با تیراندازی دشمن زمین گیر شدند.

۸- به هنگام نزدیک شدن نیروهای حمله کننده به کمپ وسط دشمن، اشتباهها یکی از سربازان ژاندارمری که اسلحه خود را مسلح کرده بود، بابتی احتیاطی تیری شلیک کرد. با شلیک تیر، نگهبان کمپ وسط به فرمانده سربداران در کمپ بالا اطلاع داده و چون از قبل تفنگچیان سربدار برای مقابله با حمله احتمالی نیروهای دولتی آمادگی داشتند، به محض حضور نیروها بلافاصله موضع دفاعی گرفته و تیراندازی از دو طرف شروع شد. (شعبانی، مقاومت مردمی در حماسه آمل، ۱۳۹۴، ص ۳۱۵)

جمع بندی این است که عملیات چکش و سندان موفقیت آمیز نبود و به اهداف از پیش تعیین شده دست پیدا نکرد، اما دستاوردهای مهمی داشت. از جمله اینکه:

۱- دشمن بعد از عملیات ۲۲ آبان، مجبور شد، محل استقرار را ترک کند و دیگر جای ثابتی در جنگل نداشت.

۲- دشمن که تا قبل از ۲۲ آبان فکر می کرد، نیروهای خودی (سپاه و بسیج) توان نظامی بالایی ندارند و تعداد اندکی هستند، در این عملیات با قدرت دفاعی نیروهای دولتی بیشتر آشنا شدند.

۳- متقابلاً، نیروهای دولتی که سربداران را دست کم گرفته بودند و فکر می کردند، تعدادشان اندک است، پس از عملیات ۲۲ آبان، شناخت بیشتری از وضعیت آنان پیدا کردند.

۴- دشمن مجبور شد برای حمله به شهر نقشه عملیاتی را تغییر دهد و زمان آن را به وقت مناسب تری موکول کند که در نهایت به ششم بهمن ختم شد. یعنی حمله به شهر، ماه ها به تعویق افتاد.

در این باره پرنده نوپرواز می نویسد: اگرچه درگیری ۲۲ آبان یک پیروزی بزرگ برای ما بود، اما سئوالات سیاسی جدی را جلوی ما طرح کرد. ابهامات جدی در رابطه با دورنما و استراتژی نظامی ما ایجاد شد. بنظر می رسید که مسئله کوتاه مدت نیست و باید برای یک پروسه دراز مدت تر و ماندن بیشتر در جنگل خودمان را آماده کنیم. این امر در تضاد با مسئله قیام فوری در شهر قرار داشت. ما اساساً حول قیام فوری بسیج سیاسی - نظامی شده بودیم. همه منتظر چاره جوئی رهبری در مقابل وضعیت جدید بودیم. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۶۴)

۴۵- عملیات شیمی کوه (۱۲ اسفند ۱۳۶۱) در حالی انجام شد که نیروها آمادگی نداشتند و در حین رفتن به سفر زیارتی قم بودند و از طرفی دیگر، در آغاز عملیات، به خاطر شلیک زود هنگامی که یکی از فرماندهان عملیات با اسلحه یوزی انجام داد، نیروهای دشمن متوجه شده و خود را برای مقابله آماده کردند. این مطلب تا چه اندازه صحت دارد؟ تحلیل شما چیست؟

برای پاسخ به این سؤال از کتاب پرنده نوپرواز استفاده می کنم: حدود ۱۲ نفر از رفقا در بهمن ماه سال ۱۳۶۱ به جنگل منتقل شدند و حذفاصل منطقه جنگلی کلرد و جنگل منگل اقامت گزیدند. اتفاقاً روزی که درگیری اتفاق افتاد قرار بود رفقا آن منطقه را ترک کنند، حوالی ساعت ۹ صبح پنجشنبه ۱۲ اسفند بود که سه تن از رفقا برای مخفی کردن پاره ای وسائل در آن حوالی، از تلار خارج شدند و در حین استتار متوجه صدای یک رگبار گلوله شدند که نشانه شروع عملیات از جانب دشمن بود. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۸۳)

در این نبرد قهرمانانه (۱۲ اسفند ۱۳۶۱) دو نفر از پارتیزان های قهرمان و از جان گذشته سربدار به خیل شهدای انقلاب ایران پیوستند و با ریختن خون پاک خویش تنها راه پیروزی انقلاب ایران، یعنی راه سرخ مبارزه مسلحانه توده ای

علیه دژخیمان را رقم زده و به اثبات رساندند و اما دشمن زبون که با دادن حدود ۴۰ کشته و تعداد زیادی زخمی و به جا گذاشتن مقادیر زیادی از تدارکات نظامی و غیرنظامی دست به فرار مفتضحانه زده بود، ۳ روز بعد با اعلام تشییع جنازه ۶ تن از مزدوران خویش تنها در شهر آمل، که آن هم به رغم ابلاغ رسمی اش بنا به اطلاع دقیق و مشاهدات عینی به ۱۵ جسد رسیده بود، به نمایش گذاشت. (اطلاعیه نظامی شماره ۷ سربداران، ۲۰ اسفند ۱۳۶۱)

دلایل غافلگیری سربداران در این درگیری، در کتاب پرنده نوپرواز آمده است:

۱. از نظر تاکتیکی، رفقای ما خطاهای زیادی مرتکب شدند. علت اصلی اش این بود که اکثر آنها جدید بودند و تجربه نظامی چندانی نداشتند.
۲. رفقا برای مدت زیادی در یک منطقه ثابت اقامت کردند و به هشدارهای افراد محلی توجه نکردند.

۳. آن تلار اصلا از موقعیت سوق الجیشی مناسبی برخوردار نبود، زیرا در یک گودی قرار داشت و راحت قابل محاصره بود.

۴. در روز درگیری دو خطای مهم دیگر از جانب ما صورت گرفته بود. یکی اینکه چهارنفر از رفقا همزمان، در حال تمیز کردن قطعات تفنگ خود بودند. خطای دیگر این بود که رفیق فرزاد ستوده به عنوان نگهبان پس از اینکه سه رفیق برای استتار وسایل از تلار خارج شدند برای تعویض نگهبانی پست خود را ترک کرد و به تمیز کردن تفنگ خود مشغول شد.

۵. گروه از وحدت کافی برخوردار نبود. تقریباً فرماندهی سیاسی - نظامی واحدی وجود نداشت تا بدان حد که چندان روشن نبود که چه کسی فرمانده نظامی گروه است.

۶. مجموعه این فاکتورها، ضربه پذیری ما را بسیار بالا برد، ما در درگیری های دیگر جنگل که بسیار وسیعتر از این بود، این اندازه ضربه نخوردیم. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۸۴)

در مورد تیراندازی زود هنگام یکی از فرماندهان در این درگیری نکات زیر قابل توجه است:

۱. از نگاه سربداران، تیراندازی در فاصله بسیار نزدیک (نزدیک تلاری که مستقر بودند) از سوی پاسداران انجام شده است، در حالی که فاصله محل تیراندازی زود هنگام، صدها متر فاصله داشت.

۲. اولین گلوله حدود ساعت ۸ صبح و حتی قبل از آن، شلیک شده است، در حالی که در این ساعت، نیروهای کمکی و پشتیبانی در کنار جاده هراز (جنب رستوران چهارفصل) حضور نداشتند.

۳. اسلحه یوزی توسط فرمانده، در جاده هراز شلیک شد که در نقطه پایینی قرار داشت و دشمن در ارتفاع بسیار بالایی مستقر بوده است، بعید به نظر می رسد، صدای گلوله به گوش دشمن رسیده باشد.

۴۶- در منابع سربداران، هدف اصلی حمله به آمل را چه می دانند؟

ما سربداران از پای نخواهیم نشست تا خواست های به حق انقلابیون و مردم بلا دیده ما، که فوری ترین هدف های قیام کنونی است، تحقق پیدا کند؛ سرنگونی حکومت بیداد خمینی خائن و بساط جهنمی استبداد، خیانت ملی و جهالت پروری و تشکیل فوری یک حکومت انقلابی موقت، باید متکی به توده های مسلح مردم بوده و به آموزش نظامی و تسلیح عمومی مردم بپردازد. (حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیست های ایران، ۱۴۷، ۳ آذر ۱۳۶۰)

سربداران ایران که از آغازین روز حرکت خود، بر آن بودند که رژیم خیانت پیشه خمینی را با قیام در شهرها باید به گور سپرد، ماه بهمن، ماه قیام خونین خلق و ماه براندازی نظام منحط و فرتوت شاهی را برای آغاز قیام خود در شهر آمل برگزیدند. (حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیست های ایران، ۱۵۶، ۲۹ اسفند ۱۳۶۰)

۴۷- نظریه مشهور و رایج این است که جنگلی ها برای حمله به آمل در روز ششم بهمن، مجبور بودند به آمل حمله کنند و راه و چاره دیگری برای آنان باقی نمانده بود، آیا شما این نظر را قبول دارید؟

آقای ریاحی در دادگاه می گوید: ما اواخر دی بود که آماده شدیم برای رفتن به شهر، گفتیم روز را انتخاب می کنیم، اول بهمن باشد. برای اینکه بهمن، ماه انقلاب است و مردم هم در خاطره شان بهمن گذشته زنده است و باید به هر صورت بهمن را بزرگ داشت. خواهران و برادران اهل آمل حتما خوب یادشان هست که درست روزهای آخر دی و اول بهمن برف خیلی سنگینی تمام آمل و آن جنگل ها را پوشاند و ما تقریباً ۴ یا ۵ روز پشت برف ماندیم. مع الوصف صبح روز چهارم بهمن رسیدیم نزدیک آمل و نتوانستیم داخل شهر برویم، به خاطر اینکه نزدیک صبح رسیدیم و بالاخره، عصر روز پنجم داخل شهر رفتیم. اگر منظور این است که چرا ششم بهمن را انتخاب کردیم، ما انتخاب نکردیم. ما روز اول بهمن را انتخاب کرده بودیم. منتهی با بارش برف و سختی راه باعث شد که راهپیمایی ما به جای ۸ یا ۹ ساعت، دو سه روز طول بکشد و متأسفانه مصادف شد با روزی که روز جنایت بزرگی بود. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۰)

۴۸- آیا می توان گفت، در درگیری ها، عملیات و حوادث داخل جنگل و شهر آمل، پاسداران همواره موفق و پیروز بوده اند؟

در هشت سال دفاع مقدس، پیروز میدان، جمهوری اسلامی ایران بوده است و هیچ کس صدام را برنده جنگ نمی داند، اما در طول هشت سال، اغلب عملیاتی که ما انجام می دادیم منجر به فتح و پیروزی می شد و در مواردی هم، با ناکامی و شکست روبرو می شدیم. این حالت برای صدام، عکس بود. یعنی در اغلب موارد شکست را به دنبال داشت و در موارد اندکی، نظیر بازپس گیری شهر فو و یا تصرف شهر مهران موفق بود.

در جبهه سوم، که مرکزیت آن جنگل آمل و درگیری روز ششم بهمن سال ۱۳۶۰ است، پیروز میدان مردم و نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران بودند، اما در طول دو-سه سالی که در جبهه شمال درگیری داشتیم، مواردی بوده است که عملیات ما با شکست مواجه می شد، مثل عملیات ۲۲ آبان ۱۳۶۰ در جنگل آمل و یا ضعف اطلاعاتی ما در جریان حمله سربداران به آمل در شب ششم بهمن که غافلگیر شدیم و این غافلگیری را امام خمینی (ره) هم اشاره کردند.

۴۹- چرا جنگلی ها برای حمله به آمل روز ششم بهمن را انتخاب کردند، آیا می خواستند انقلاب سفیدی که رژیم پهلوی بوجود آورد را زنده کنند؟ یا این که هدف دیگری داشتند؟

در منابع اتحادیه کمونیست های ایران، به جای ششم بهمن، قیام پنجم بهمن نوشته می شود و قبول ندارند که این واقعه در روز ششم بهمن اتفاق افتاده است. سربداران در تاریخ ۱۱ بهمن اطلاعیه ای صادر می کنند که در نشریه حقیقت به چاپ رسید. در این اطلاعیه آمده است: ... و پاسخ چنین نظام ضدبشری را جز با زبان گلوله و همت و خشم انقلابی توده نتوان داد و قیام پنجم بهمن آمل، حرکتی بود عظیم در این جهت و تجربه ای ساخت شگرف و سترگ برای همه

آنهايي که نمي خواهند تن به اسارت و بردگي دهند و برآنند که آزادي را به قيمت خون به چنگ آرند. (خاني، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۴۵۳)

در مقدمه کتاب پرنده نوپرواز، آمده است: پنج بهمن ۱۳۸۰ مصادف با بيستمين سالگرد قيام سربداران در آمل است. همچنين در سرتاسر کتاب، از قيام پنج بهمن نام مي برند.

حقيقت آن است که سربداران و اتحاديه کمونيست هاي ايران با رژيم پهلوي به شدت مخالف بودند و از جمله گروه هايي بودند که با آن به مبارزه برخاستند، پس نمي توان گفت، هدف از انتخاب اين روز، گرامي داشتن ياد و خاطره ششم بهمن زمان پهلوي بوده باشد. هدف ديگري در کار نبود، چون نه در بازجويي ها به اين مسئله اشاره شد و نه در نوشته ها و مکتوبات، بلکه؛ سربداران روز حمله به آمل را اول بهمن انتخاب کرده بودند و به دليل برف سنگين در جنگل، به روز چهارم بهمن کشيده شد. اگر بامداد روز پنجم بهمن (اگر هوا روشن شده بود) به شهر حمله مي شد، اصل غافلگيري زير سؤال مي رفت و لذا نمي خواستند با نيروهاي نظامي و امنيتي درگير شوند، بنابراين تمام وقت روز پنجم بهمن را در يک منزلي در اطراف شهر (بين ميدان قائم و پليس راه سابق) مخفي شدند و شب ششم بهمن حمله را آغاز کردند که روز ششم بهمن، درگيري اصلي بين سربداران و مردم بوده است. به نظر من، يک اتفاق بود و اين اتفاق براي ما خيلي خوب بود و براي سربداران مايه خجالت و سرشکستگي! به حدي که حماسه ششم بهمن را پنج بهمن ناميدند و اين لکه ننگ براي هميشه به دامن سربداران مانده است.

۵۰- آیا فرماندهان سربداران، برای حمله به شهر، قبل از ششم بهمن وارد شهر شده بودند و برای شناسایی اماکن مهم اقدامی کرده بودند؟

گرچه اطلاعات دقیقی در دست نیست، اما در منابع سربداران آمده است؛ همزمان با انتقال اسلحه، کار شناسایی هم به پیش رفت. این کار شامل دو بخش بود. بخش اول، شناسایی از مقرهای نظامی دشمن در شهر که عمدتاً توسط رفقای تشکیلات اتحادیه در آمل به پیش رفت. کروکی مقرات دشمن و کوچه پس کوچه های منتهی به آنها و نقشه نسبتاً دقیق شهر تهیه شد. بخش دیگر شناسایی از جنگل و انتخاب محل مناسب برای استقرار قوا بود.

شواهد میدانی نشان می دهد، فرماندهان سربداران با خیابان ها و اماکن مهم شهر آشنایی داشتند، زیرا در شب ششم بهمن، وقتی از مقرهای مختلف به سمت اسپه کلا عقب نشینی کردند، به راحتی؛ یعنی بدون درگیری و بدون درگیر شدن با نیروهای امنیتی، به عقب برگشتند و در روز ششم بهمن، با کوچه پس کوچه های دو محله رضوانیه و اسپه کلا آشنا بودند و در غروب روز ششم بهمن نیز عقب نشینی را به آسانی انجام دادند.

۵۱- گفته می شود، پایگاه های بسیج که در روستاهای جنگلی فعال بوده اند، چند روز قبل از حمله جنگلی ها به آمل، توسط واحد بسیج آمل خلع سلاح شده اند، آیا خیانتی در کار بوده است؟ اگر این طور است، پس چرا مسئولین وقت بسیج محاکمه نشده اند؟

در سال ۱۳۶۰، در بسیج طرحی در دست اجرا بود که به واسطه آن، پایگاه های مقاومت به نوبت، اسلحه قدیمی (ام-یک و ژ-ث) را تحویل می دادند و به همان مقدار اسلحه کلاش دریافت می کردند، این طرح مخصوص شهرستان آمل و استان مازندران نبود، در آمل اولویت این طرح به پایگاه های روستاهای اطراف جنگل داده شد. بنابراین روستاهای اطراف جنگل، بایستی اسلحه ها را

تحویل می دادند و پس از ۴۸ ساعت یا ۷۲ ساعت و بعضا بیشتر از این زمان، اسلحه جدید دریافت می کردند. در هنگام حمله به شهر آمل، احتمالا یکی دو روستا در نوبت دریافت اسلحه جدید بودند، بنابراین هیچ خیانتی در کار نبود. البته بهتر بود اول اسلحه جدید به پایگاه های اطراف جنگل داده می شد و سپس اسلحه قدیمی جمع آوری می شد.

برعکس نظر شما، مسئولین بسیج آمل که در شب و صبح ششم بهمن، مردم را مسلح کردند تا از شهر خوشان دفاع کنند، متاسفانه بعد از غائله ششم بهمن، در دادسرای نظامی سپاه منطقه ۳ (مستقر در چالوس) محاکمه شدند و اتهامشان این بود که چرا مردم را مسلح کردید!

۵۲- درگیری ۱۸ بهمن که در گزنا سرا (خوشواش) رخ داد، منجر به شهید و زخمی شدن فرماندهان عملیاتی شده است، چرا هیچگونه تلفاتی دشمن نداشته است؟ شنیده شد که فرمانده عملیات سپاه ساری بدون اسلحه از بالگرد پیاده شد و به سمت دشمن رفت، اگر این مطلب صحت دارد، آیا با اصول نظامی سازگار است؟

دشمن عملیات نظامی بزرگی را برای محاصره و سرکوب ما در این روستا (گزنا سرا) سازمان داد. چند تن از فرماندهان اصلی سپاه از تهران هدایت این عملیات را برعهده گرفتند. چندصد نفر نیرو در کنار معدن سنگ در کا تمرکز داده شد. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۵۲)

اول صبح بود، مشغول خوردن صبحانه بودیم که ناگهان یکی از رفقا صدای گنگ هلی کوپتر را شنید. هلی کوپتری که لحظاتی بعد به فاصله چندصد متری خانه ای که در آن مستقر بودیم بر زمین نشست. چهار پاسدار مسلح از آن پیاده شدند و به سوی محل استقرار ما آمدند... دو تن از پاسداران در جا به هلاکت رسیدند، سومی زخمی شد و چهارمی پس از تیراندازی به سمت ما سرعت به

سمت هلی کوپتر فرار کرد... در اثر تیراندازی دشمن، پوست سر رفیق جهانگیر گل تپه در اثر تراشه چوبی زخم سطحی برداشت. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۵۲)

بنظر می رسد، یکی از غفلت هایی که در رزم جنگل اتفاق افتاد، همین جا بود. فرماندهان عملیاتی که در بالگرد بودند، افراد باتجربه ای بودند و می دانستند، در روز ششم بهمن، تعدادی از سربداران از معرکه گریختند و به جنگل بازگشتند، این که وارد روستای ییلاقی برفگیر شوند و نتوانند تمامی جوانب و اصول نظامی را رعایت کنند، نکته قابل توجهی است. سربداران، جملگی در خانه ای جمع شده بودند و بدون کمین، نگهبانی و آمادگی روحی و روانی برای جنگیدن، توانستند به یک پیروزی دست پیدا کنند، در حالی که با کار اطلاعاتی می توانستیم ضربه سنگینی بر آنان وارد کنیم و حتی غائله جنگل را تمام کنیم.

نکته قابل توجه این است که تعداد پاسداران سه نفر بودند و یک نفر شهید شد. همگی مسلح بودند و فرمانده عملیات سپاه ساری (شهید رحمت الله محمدیان) از فرماندهان باتجربه بوده و فرماندهان عملیاتی در تمام مدت شبانه روز با خود اسلحه حمل می کردند بنابراین این که گفته می شود بدون اسلحه بودند؛ صحت ندارد.

۵۳- شنیده می شود، پاسداران در روز ششم بهمن کسانی را که دستگیر می کردند، دست و پایشان را می بستند و با طناب به سیر و انت گره می زدند، سپس آنان را در سطح شهر، روی زمین می کشیدند تا کشته شوند، آیا این مطلب صحت دارد و اگر بله، چرا پاسداران این کار را می کردند؟

در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: در جبهه اسپه کلا رفیق مهدی تهران از رفقای گروه بسیج (گروه حمله به بسیج) که موفق به عقب نشینی شده بود پایش

هدف گلوله قرار گرفت و زخم شدید برداشت و مدتی بعد اسیر شد. دشمن او را پشت وانتی بست و آنقدر روی زمین کشید تا جان باخت. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۲۳)

در این کتاب، نامی از پاسداران به میان نیامده است، اما اصل این مطلب صحت دارد. طبق تحقیقات بعمل آمده، پس از اینکه این فرد، توسط پاسداران زخمی می شود و وی را به اسارت می گیرند، تا آمدن ماشین سپاه، نیروهای مردمی وی را از دست پاسداران می گیرند تا با وسیله نقلیه شخصی (وانت) به سپاه منتقل کنند که خشم انقلابی مردم، به جوش آمد و به وانتی بستند تا عبرتی برای دیگر مهاجمین شود.

در منبع دیگری، این واقعه جور دیگری ذکر شد. یعنی سربداران پاسداری را شهید کردند و... که در کتاب شهر هزار سنگر قید شده است: نیروهای مهاجم در یکی از اقدامات خود، یکی از پاسداران را کشتند و دستش را شکستند و با وضع فجیعی جنازه او را پشت نیسان وانت گذاشتند و از کوچه ای به کوچه دیگر حرکت می دادند تا عزم و اراده مردم حزب الله را درهم شکنند؛ اما مقاومت مردم آمل در برابر جنگلی ها از این حرف ها گذشته بود که با دیدن یک جنازه شهید از صحنه بیرون روند. (رهگذر، شهر هزار سنگر، ۱۳۸۵، ص ۶۰)

این مطلب نمی تواند صحت داشته باشد، زیرا مهاجمین جرات بیرون آمدن از سنگر را در روز ششم بهمن نداشتند، چه رسد به این که جنازه شهید پاسداری را پشت وانت در سطح شهر بچرخانند. این واقعه در شب هم اتفاق نیفتاد، چون در شب، مردم توی خیابان نبودند که چنین صحنه ای را ببینند.

۵۴- آماری که شما و دیگران، در نوشته‌ها و کتاب‌هایتان راجع به عملیات و درگیری ارائه دادید با آماری که سربداران در بیانیه‌ها و در کتاب پرنده نوپرواز ارائه داده‌اند، تفاوت زیادی وجود دارد. علت این اختلاف در چیست و کدام یک صحیح است؟ آیا معیاری برای سنجش و اندازه‌گیری دقیق آن وجود دارد؟

من بنا ندارم به تمامی آمار و ارقام این حماسه عظیم و درگیری‌ها پردازم، ولی به تعدادی از مهم‌ترین آن اشاره می‌کنم:

۱- نکته مهم این است که اختلاف آماری را نمی‌توان از بین برد، ولی می‌توان آن را به حداقل رساند.

۲- اختلاف در آمار و ارقام هم بین نوشته‌ها و گفته‌های سربداران وجود دارد و هم در بین نوشته‌های ما و هم بین منابع سربداران و ما وجود دارد. به عبارت دیگر، سه نوع اختلاف آماری وجود دارد.

الف) اختلاف آماری درون سازمانی سربداران

ب) اختلاف آماری درون سازمانی نیروهای خودی

ج) اختلاف بین سربداران و نیروهای خودی.

۳- با توجه به بند ۲، رفع کردن مسئله اختلاف آماری، کار ساده‌ای نیست.
۴- در بین منابع سربداران اختلاف آماری قابل توجهی وجود دارد، در بین نیروهای خودی، اختلاف آماری اندکی وجود دارد، اما اختلاف بین سربداران و خودی شدید و فراوان است.

۵- برای اثبات ادعای اختلاف بین سربداران، اشاره می‌کنم به اطلاعیه شماره ۱ نظامی سربداران که در ۲۹ آبان ۱۳۶۰ منتشر شد، این گونه آمده است: حدود هزار نفر را که از خود فروختگان سپاهی، از بندرانزلی تا گرگان همه را در بر می‌گرفت، بسیج کرده و با ۴۸۰ نفر نیروی زبده و آماده! خود به محاصره محل استقرار نیروهای ما پرداخت. (خانی، جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۴۶۷) و

در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: رژیم برای سازمان دادن عملیاتش نزدیک به ۲۰۰۰-۱۵۰۰ نفر سپاهی و ارتشی بسیج کرد. رژیم سعی کرده بود که ایدئولوژیک ترین نیروهای سپاه و زبده ترین گروه های ارتشی را جمع آوری کند. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۵۴)

۶- برای اثبات ادعای اختلاف بین نیروهای خودی اشاره می کنم به تعداد سربداران در جنگل که در پایان نامه آقای مهدی محمدی فرد (فرمانده قرارگاه حضرت ابوالفضل ع جنگل های شمال) آمده است: برای قیام علیه نظام، قریب ۱۸۰ نفر از عناصر آن سازمان تحت عنوان سربداران از اوایل مهرماه ۱۳۶۰ در جنگل های آمل با شناسایی قبلی و در پوشش کامل مستقر گردیدند... عملیات در مورخ ۱۳۶۰/۸/۲۲ به استعداد ۳۰۰ نفر آغاز گردید، لیکن به دلیل نقص در طراحی، به هنگام رسیدن نیروهای رزمنده به محدوده دشمن، خستگی و تحلیل قوای خودی مانع از موفقیت در عملیات گردید. محمدی فرد، مدیریت پدافند داخلی در بحران شمال کشور، ۱۳۷۶، صص ۳۰-۲۹) و در کتاب اسناد اتحادیه کمونیست های ایران در واقعه آمل آمده است: از آن جا که اعضای سربداران به هنگام عملیات ۱۸ آبان، ۲۰۰ نفر بودند، قصد داشتند تا ... در حمله به شهر استفاده کنند. (کردی، اسناد اتحادیه کمونیست های ایران در واقعه آمل، ۱۳۸۶، ص ۶۱) و سردار شعبانی می نویسد: اتحادیه پس از فرار بنی صدر نیروهای اصلی خود را از سراسر کشور و حتی کردستان به منطقه جنگل فرا خواند و در منطقه ای به نام کلرد در ۲۵ کیلومتری شهرستان آمل به سرعت وارد جنگل کرده و شروع به آموزش و سازماندهی آن ها کرد. لذا تعداد نفرات به بیش از ۱۰۰ نفر و حداکثر تا ۱۴۵ نفر افزایش یافت. (شعبانی، مقاومت مردمی در حماسه آمل، ۱۳۹۴، ص ۲۴۲) وی در ص ۳۰۹، می نویسد: در

۲۱ آبان طبق طرح ریزی مقرر شده بود سه دسته رزمی... آماده حمله شوند. نیروهای ضدشورش در ۱۶ دسته رزمی ۱۵-۱۲ نفره سازماندهی و آماده عملیات شده بودند. (شعبانی، مقاومت مردمی در حماسه آمل، ۱۳۹۴، ص ۳۰۹) یعنی حداقل ۱۹۲ نفر و حداکثر ۲۴۰ نفر. در کتاب هزار سنگر آمده است: بنابراین طبق طرح، ۱۶۸ نفر نیروهای امنیتی و نظامی در ۱۲ دسته رزمی عملیاتی سازماندهی که هر دسته ۱۲ الی ۱۴ نفره آماده عملیات تهاجمی شدند. (خانی، هزار سنگر، ۱۳۷۴، ص ۱۱۴)

لازم است توضیح داده شود که در جنگل های آمل فقط سربداران نبودند، بلکه گروه های دیگری نظیر گروه اشرف دهقانی و منافقین بودند که باعث اختلاف در آمار شده است، چون همه اینها جنگلی نامیده می شدند.

۷- اختلاف آماری بین سربداران و نیروهای خودی بسیار زیاد است. ما در روز ششم بهمن هیچ نیروی کمکی از تهران نیاوردیم، ولی سربداران معتقدند، ۳۰۰ کماندو توسط حجه الاسلام غفاری از تهران به آمل آورده شد. همچنین تعداد شهدای ۲۲ آبان ۱۳۶۰، از نظر ما ۱۱ شهید بوده که آمار و اسامی آن ها را داریم، ولی در منابع سربداران، ۴۴ نفر قید شده است.

۸- در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: دشمن در این درگیری (ششم بهمن) بیش از ۲۰۰ کشته و ۵۰۰ زخمی از خود بجای گذاشت. این در حالی است که خود رژیم رسماً کشته های خود را طی لیستی ۴۰ نفر اعلام کرد. لیست خنده داری که هر سال عوض می شد. ما در این نبرد در مجموع ۴۴ کشته و اسیر دادیم. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۳۲) در نشریه حقیقت آمده است: در طول این جنگ ها تا آن جا که ما تاکنون توانسته ایم اشاره کردیم، حدود ۲۳۰ نفر از مزدوران سپاهی، بسیجی و حزب اللهی، به اضافه یک گشتی ۳ نفره

انجمن اسلامی پلید که می خواست به کمک بسیج بیاید کشته شده اند و تعداد زخمی هایشان بیشتر از ۵۰۰ نفر است. (حقیقت/ارگان اتحادیه کمونیست های ایران/شماره ۲۹/۱۵۶ اسفند ۱۳۶۰)

باید از شما مردم آمل پرسید که آیا ما در روز ششم بهمن ۲۰۰ شهید دادیم یا ۴۰ شهید؟ آیا ما هر سال لیست شهدا را تغییر می دهیم یا همان چهل شهید است که تمثال مبارک آنان هر سال، در مقابل چشمان ما قرار می گیرد. تعداد زخمی شدگان حداقل ۸۴ نفر و حداکثر ۱۲۰ نفر است که لیست آنان به ۱۲۰ نفر نمی رسید، چون بعضی ها در بیمارستان ها بستری نشدند و اسم آنان در فهرست جانبازان نیست. چرا حدود ۱۲۰ نفر یا ۱۰۰ نفر را ۵۰۰ نفر اعلام می کنند؟ چرا ۱۱ شهید در گیری ۲۲ آبان را ۴۴ نفر اعلام می کنند؟

۵۵- آیا این خبر که حجه الاسلام هادی غفاری با ۳۰۰ کماندو و کلاه سبزا با هواپیما از تهران به کمک مردم آمل آمد، صحت دارد؟

برای پرداختن به این سؤال که خود دروغ بزرگی است، از منابع سربداران نقل می کنم، چون در منابع نیروهای خودی هیچ اشاره ای به این موضوع نشده است، معنایش آن است که چنین چیزی صحت ندارد. اما در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: رژیم شبانه در حال اعزام قوای نظامی خود از سراسر شمال و دیگر مناطق ایران بود. به نیروهای خود در بسیاری از مناطق آماده باش داد. فی المثل در ارومیه ۳۰۰ نفر از گروه ویژه ضربت، آماده حرکت بسوی آمل شدند. از بندرانزلی تا گرگان نیروهای بسیجی و سپاه و اعضای انجمن های اسلامی مناطق روستائی استان مازندران و گیلان روانه آمل شدند... هادی غفاری با ۴۰۰ مزدور مسلح سریعا با هواپیمای نظامی از تهران به فرودگاه بابلسر و سپس به آمل منتقل شدند. در مجموع رژیم نزدیک به ده هزار تن از قوای

ارتشی و پاسدار و بسیجی را برای سرکوب قیام ما متمرکز کرد. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۳۲)

چند نکته در این نوشته وجود دارد:

- ۱- آیا کشوری که تازه انقلاب کرده است و در سال ۱۳۶۰ که با بحران امنیتی شدیدی در سراسر کشور روبرو است، می تواند، شبانه نیروهایش را از سراسر سه استان و دیگر استان های کشور فراخوانی نماید؟ آیا اگر همان حادثه امروز اتفاق بیفتد، نیروهای امنیتی چنین فراخوانی از یک استان خواهند کرد؟
- ۲- آیا ارومیه ای که در سال ۱۳۶۰، خود در گرداب کومله و دمکرات و سایر گروه های کمونیستی و تجزیه طلب، شب و روز درگیر با ضد انقلاب بوده است و امروز پس از ۴۱ سال، هنوز با این گروه ها درگیر است و منطقه از نظر نظام جمهوری اسلامی امنیتی اعلام شده است، باور کردنی است که شبانه ۳۰۰ نفر از گروه ضربت را به سمت آمل به حرکت درآورد؟
- ۳- اگر این طور که سربداران می گویند، نظام اسلامی می تواند نیروهایش را از استان ها دعوت کند، چرا قبل از حمله، معتقد بودید که اگر به شمال و آمل حمله کنیم، رژیم از مقاومت در این منطقه عاجز است. چگونه عجز پاسداران و بسیجیان به کلیه قوای پاسداران تبدیل شده است؟
- ۴- چه کسی حرف شما را می پذیرد که هادی غفاری ۴۰۰ نفر مسلح را جمع کند و سوار هواپیما کند و پس از بابلسر با ماشین به آمل بیاورد؟ او که فرمانده گردان نبود این همه مسلح از کجا آورد؟ هواپیما را چگونه هماهنگ کرد؟ چه وقتی از روز ششم بهمن به بابلسر رسید؟ از بابلسر تا آمل که آن زمان اتوبوس نبود و باید با مینی بوس می آمدند و حداقل ۲۵ دستگاه مینی بوس نیاز بود، از چه زمانی تهیه شد و چه وقتی از روز به آمل رسیدند؟ خودتان

که می گویند درگیری اصلی اطراف ساختمان بسیج بود و حدود ساعت ۱۱ صبح، شروع به عقب نشینی به سمت رضوانیه و اسپه کلا کردیم، چون نیروهای اصلی مان را در درگیری ساختمان بسیج از دست دادیم، یعنی تا این ساعت مردم به حساب تان رسیدند و دیگر نیازی به نیروهای کمکی و کماندوها نبود.

۵- ده هزار ارتشی، سپاهی و بسیجی برای سرکوب سربداران در یک شهر کوچک آن زمان، با منطق و عقل سازگار نیست، زیرا اولاً جاده های منتهی به شهر آمل کشش به حرکت در آوردن چنین نیروی عظیمی را نداشت، ثانیاً، حداقل نیمی از شهر که در غرب آمل واقع شده است، هیچ گونه درگیری وجود نداشت، ثالثاً در خیابان های طالب آملی و شیخ فضل الله نوری در روز ششم بهمن یک تیر شلیک نشد. آیا ده هزار نفر در خیابان های، شهر آمل در سال ۱۳۶۰ ظرفیت و گنجایش حتی ایستادن آن ها را داشت؟ تا چه رسد به این که بخواهند در خیابان با سربداران بجنگند. رابعاً، شما که در نشریه حقیقت این طور نوشتید: دیوانه عقده ای هادی غفاری با ۳۰۰ نفر از چماقداران حرفه ای اش به وسیله هواپیما خود را از تهران به آمل رسانده بود و با چنین نیرویی که به مرز ۳۰۰۰ نفر مسلح و مجهز در پیرامون و درون شهر می رسید، به اصطلاح حمله به ما و در واقع سوزاندن و غارت کردن خانه های مردم را شروع کردند. (حقیقت/ ارگان اتحادیه کمونیست های ایران/ شماره ۱۵۶/ ۲۹ اسفند ۱۳۶۰)

کدام حرفتان را باور کنیم؛ ۳۰۰ نفر یا ۴۰۰ نفر هادی غفاری! افراد مسلح یا چماقدار هادی غفاری! ده هزار نفر یا ۳۰۰۰ نفر!

۶- خودم؛ دو بار با حجه الاسلام هادی غفاری ملاقات داشتم که بار اول در سال ۱۳۹۰، جلوی اداره کل گذرنامه تهران به ایشان گفتم، چنین چیزی مطرح است؟ و بار دیگر در محرم سال ۱۳۹۶ (خرداد ماه) در جلوی مسجد الهادی واقع در تهران نو، پس از برگشت از تشییع جنازه شهید سرجدای مدافع حرم، محسن حججی، از ایشان درخواست مصاحبه کردم که گفت؛ حرف های زیادی برای گفتن در مورد درگیری آمل دارم. ایشان برای سخنرانی در مراسم تشییع شهدای آمل، به شهر آمل آمدند که مطمئناً روز ششم بهمن نبود. یعنی روز ششم بهمن، ایشان در آمل نبودند.

۵۶- زمزمه می شود که سربداران برای نجات مردم از دست پاسداران، به آمل حمله کردند. مگر پاسداران با مردم چه کرده اند که سربداران برای نجات مردم از پاسداران، مجبور شدند به سپاه و بسیج حمله کنند؟ آیا این ادعا در اصل حرکت مردمی و جانفشانی پاسداران در روز ششم بهمن، انحراف ایجاد نمی کند؟

تلاش کردم تا سرنخی از این سؤال یا پاسخ آن را از منابع سربداران یا منابع نیروهای خودی استخراج کنم، چیزی پیدا نکردم، بنابراین هم خود سؤال چندان پایه و اساس ندارد و هم جوابی که خواهم داد ذهنی و برگرفته از تجربیات خودم هست.

در اطلاعیه های نظامی و بیانیه های سربداران رگه هایی از این ادعا دیده می شود و رژیم جمهوری اسلامی را رژیم خودکامه، استبدادی و از عمال امپریالیسم می خواند و رهبری انقلاب و شخص امام خمینی (ره) را به بادفحش و ناسزا می بندد. این رفتار زشت اتحادیه کمونیست های ایران و سربداران را در تمامی نوشته ها می بینیم. در اطلاعیه شماره ۲ نظامی سربداران آمده است: سرنگون باد رژیم ضحاکي خميني جلاد! در نشریه حقیقت شماره ۱۵۶ آمده

است: سرنگون باد رژیم خود کامه و تبه کار خمینی! در مورد سپاه، ارتش، کمیته انقلاب، بسیج و انجمن های اسلامی و مردم حزب الله هم، چنین ناسزاهایی، فراوان دیده می شود.

مردم را باید تعریف کرد، منظور سربداران از مردم، عده ای از جوانانی است که وابسته به گروه های معاند و معارض هستند. در سال ۱۳۶۰ ده ها گروه سیاسی و نظامی، فعالیت داشتند و تبلیغات در اختیار آنان بود و با حمایت سرمایه داران و سلطنت طلبان و باقیمانده های رژیم پهلوی، جزو مردم به حساب می آیند! اما کارگران، کشاورزان و پابرهنه هایی که به پاسداران عشق می ورزیدند و حاضر بودند، خاک پوتین آنان را توتیای چشمشان کنند، جزو مردم نبودند؟ نباید چند نفر سرمایه دار و سلطنت طلب را با عموم مردم جا به جا کرد.

خوب است مقداری عملیاتی تر با شما حرف بزنم، زمانی که پاسداران در روستاهای اطراف جنگل و حتی داخل جنگل، پایگاه عملیاتی احداث کردند، آیا مردم با سپاه درگیر شدند؟ جواب این است که؛ نه! نه تنها درگیر نشدند، بلکه زمانی که فرمانده سپاه به میان مردم می رفت با آغوش باز به استقبال فرمانده سپاه می رفتند. خودم در بحبوحه درگیری های جنگل برای سخنرانی به روستای اطراف جنگل (رزکه و محمدآباد) رفتم، بعد از نماز مغرب و عشاء، جمعیت زیادی از زن و مرد وارد حسینیه شدند، وسط سخنرانی، شایعه شد که جنگلی ها حمله کردند. حتی یک نفر از جمعیت از حسینیه خارج نشد. تریبونی که برایم گذاشتند، عده زیادی دور تریبون جمع شدند تا از من حفاظت کنند و مبادا به من آسیبی برسد، یعنی مردم خود را فدای پاسداران می کردند. بنابراین می توان این نکته مهم را یادآور شد که پاسداران خود را فدای مردم می کنند و در شرایطی برعکس، مردم خود را فدای پاسداران می کنند.

همان طور که سؤال کننده محترم گفت، این در حد زمزمه است و انحرافی در اصل جانفشانی پاسداران در جهت شکست دادن سربداران ایجاد نمی کند.

۵۷- آیا احتمال می دادید که مردم در روز ششم بهمن، آن طور که سربداران می اندیشیدند، با سربداران همکاری کنند و در مقابل سپاه و بسیج قرار گیرند؟ در این صورت، سپاه چه اقدامی انجام می داد؟

نه. چنین احتمالی وجود نداشت، البته از مردم محله رضوانیه و اسپه کلا بعید نبود که به آنان بپیوندند که خوشبختانه این اتفاق نیفتاد. اگر چنین اتفاقی می افتاد، سپاه آمل همان کاری را می کرد که پاسداران در کردستان و سیستان و بلوچستان انجام دادند. در کردستان، ابتدا پاسداران را نپذیرفتند و با کومه و دمکرات همکاری کردند و اطلاعاتی از سپاه به آنان می دادند، ولی طولی نکشید که سپاه در دل مردم نفوذ کرد. جا دارد از سرلشکر پاسدار، شهید محمد بروجردی یاد کنیم که به مسیح کردستان معروف شد. و یا سرلشکر پاسدار، شهید نورعلی شوشتری در سیستان و بلوچستان، در بین مردم، چنان نفوذ کرد که اهل سنت نام فرزندانشان را نورعلی گذاشتند تا خاطره شهید نورعلی شوشتری گرامی داشته شود.

۵۸- سربداران با تصرف شهر آمل چه هدفی داشتند؟ اگر بر فرض محال موفق هم می شدند،

چه اتفاقی می افتاد؟ با تصرف یک شهر، چه اتفاق مهمی رخ می داد؟

می دانیم که سربداران هدف اولیه خود را تهران انتخاب کرده بودند، اما تعداد نفرات آنان برای قیام فوری در تهران کافی نبود، البته شرایط دیگر هم فراهم نبود، چون اصل حرکت بایستی بر قیام دهقانان بوده باشد و از روستاها باید مردم را به حرکت درآورد که تهران چنین ویژگی نداشت.

این استراتژی که در کشور چین بسیار موفقیت آمیز بود، الگوی سربداران شده بود و از این جهت با تصرف آمل، اقدام بعدی این بود که پس از تصرف آمل، پیشروی به سمت بابل و تا ساری ادامه پیدا می کرد و استان مازندران به تصرف آنان در می آمد. سپس با قوای عظیمی به سمت تهران حرکت می کردند و پایتخت تصرف می شد. این ادعا و شعار نیست. هم در منابع سربداران هست و در بیانات امام خمینی (ره).

در اطلاعیه نظامی شماره ۲ سربداران آمده است: ای مردم دلیر مازندران و ای فرزندان رشید آمل و بابل و سایر شهرها... این جا (آمل) نخستین میدان جنگ سربداران و اولین قربانگاه دشمنان کینه توز ملت ایران خطه گردپرور شما باشد. این جا نخستین سنگر شعله کش قیام سربداران و آغاز گاه قیام حریق آسای عمومی مردم ایران خواهد بود.

امام خمینی (ره) به مناسبت واقعه ششم بهمن سال ۱۳۶۰ آمل، طی سخنانی به وقایع و حوادث کشور پرداختند و به جریان آمل اشاره کردند و فرمودند: آن ها تمام نیرویشان را از همه جا جمع کردند و به شهر آمل وحشیانه و غافلگیرانه حمله کردند به امید آنکه مردم هم با آنها هستند، پس آمل را می شود فتح کرد و از آنجا شهرهای دیگر را، ولی متوجه شدید که چه شد. مردم چنان با آنان به مبارزه پرداختند و توی دهن آنان زدند که نتوانستند حتی برای چند ساعت مقاومت کنند، مخالفت مردم مهم است. (صحیفه امام خمینی ره، جلد ۱۶، اسفند ۱۳۶۰)

بنابراین مسئله آمل، نقطه شروع حرکت و قیام سربداران بوده است و پس از آن فتح شهرهای دیگر استان و کشور جزو برنامه اتحادیه کمونیست های ایران

بوده است. هدف نهائی، براندازی نظام جمهوری اسلامی بود نه فتح یک یا چند شهر.

۵۹- آیا می توان گفت، در درگیری ها، عملیات و حوادث داخل جنگل و شهر آمل، سربداران همواره شکست خورده اند؟

در مجموع، سربداران در درگیری ها و عملیات ها شکست خوردند و در مواردی هم موفق بودند، در جریان حمله به شهر آمل، از نظر غافلگیری بسیار موفق عمل کردند و از نیمه شب تا صبح، کنترل شهر را در دست گرفتند و با محاصره مقرهای مهم و مراکز نظامی، ایجاد کمین و ایست و بازرسی، توانستند ضربه محکمی به نیروهای مسلح بزنند. اما با روشن شدن هوا، هیچ موفقیتی کسب نکردند. در درگیری ها و عملیات داخل جنگل، به استثنای ۲۲ آبان، با شکست و ناکامی مواجه شدند. شکست آنان در جنگل، به کرات در نوشته های آنان آمده است.

۶۰- آیا می توان گفت، در جریان حمله سربداران به آمل، پیروز مطلق و واقعی، مردم آمل بوده اند؟

این حقیقت آشکاری است که مردم آمل با فداکاری خود، ملت ایران را سربلند کرده است. به گزیده هایی از سخنان امام خمینی (ره) اشاره می کنم:

۱- به شهر آمل وحشیانه و غافلگیرانه حمله کردند به امید این که مردم هم با آن ها هستند.

۲- مردم چنان با آنان به مبارزه پرداختند و توی دهن آنان زدند که نتوانستند حتی برای چند ساعت مقاومت کنند.

۳- ما باید از شهر آمل و مردم فداکار آن تشکر کنیم.

۴- دیدید مردم دلیر و مسلمان (آمل) چه به روزتان آوردند؟

۵- این طور نیست که شما خیال می کنید که اگر یک صدایی بلند کنید، مردم با شما هستند.

در ماجرای حمله سربداران به آمل، مردم هیچ کوتاهی نکردند، جوانانی که جلوی پاسداران مسلح را می گیرند و می گویند؛ چون سنگر ندارید، اجازه دهید ما جلوی شما حرکت کنیم و سنگر شما باشیم و پاسداران هم مخالفت می کنند، اما جوانان، آنقدر اصرار می کنند تا پاسداران راضی می شوند. این نوع فداکاری، شاید نسخه دومی در کشور و حتی در جهان نداشته باشد، یعنی یک اقدام تک نسخه ای است. پس مردم در این ماجرا پیروز مطلق بودند.

۶۱- وقایع شب ششم بهمن مانند شب، تاریک است و در باره آن کمتر سخن گفته شده است. آیا اتفاق مهمی در آن شب رخ داد یا ماجرا همان طوری است که تاکنون نقل شده است، یعنی شب نا صبح سکوت و آرامش برقرار بود و از طلوع آفتاب، درگیری آغاز شده است؟

آقای محمدرضا سپرغمی در دادگاه می گوید: آقای ریاحی در جنگل سخنرانی می کرد و می گفت؛ به محض رفتن ما به شهر آمل کافی است بکی دو ساعت آنجا بمانیم "بزرگترین تحول صورت خواهد گرفت" اما هنوز یک ساعت نگذشته بود، دیدیم از آن طرف مردم دارند می آیند. به هر حال از حدود ساعت ۲-۳ (نیمه شب) در محله رضوانیه بین ما بحث بود، یک عده می گفتند که مردم نیامدند چه کار کنیم؟ شهر را ترک کنیم یا نکنیم؟ در حالت تزلزلی قرار داشتند، چون اصلاً هیچ کس از مردم نیامد و هر کسی که می آمد از حزب الهی ها بود. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۲۰۹)

۶۲- در باره تصرف یا محاصره ساختمان های سپاه، بسیج و دیگر مراکز نظامی و اطلاعاتی توسط سربداران، در شب ششم بهمن چه نظری دارید؟ بعضی را اعتقاد بر این است که نتوانستند تصرف کنند، بعضی نظر دیگری دارند و معتقدند که نخواستند تصرف کنند. آیا راهبرد عدم تصرف و محاصره مراکز مهم نظامی و غیرنظامی در شب ششم بهمن، راهبرد صحیحی بود که توسط سربداران اتخاذ گردید؟

بہتر است با توجه با آن چه که در آن شب اتفاق افتاد، تحلیل و بررسی کنیم. در شب ششم بهمن، هم زمان به تمامی مقرهای نظامی شرق شهر آمل حمله شد. سپاه واقع در خیابان شیخ فضل الله نوری (خیابان نور) از دو طرف بسته شد، سپاه زمین گیر شد، چون راه دیگری برای خروج از این وضعیت نداشت و چون شب بود، فقط توانست از ساختمان سپاه محافظت کند. ساختمان روابط عمومی سپاه واقع در خیابان طالب آملی (جنب کوچه مرمر) از روبرو مورد هدف قرار گرفت و تحت کنترل سربداران درآمد. ساختمان دادگاه انقلاب واقع در خیابان امام خمینی (ره) هم از روبرو مورد حمله قرار گرفت. ساختمان بسیج، فرمانداری و غیره هم، چنین وضعیتی داشتند.

پس از زمین گیر کردن نیروهای مسلح، حوالی ساعت ۱ بامداد، به منطقه رضوانیه و اسپه کلا عقب نشینی کردند و نیروهایش را از مناطق مختلف درگیری به این منطقه امن متمرکز کردند. تنها مقری که از محاصره و تصرف آن کوتاه نیامدند و تا صبح تلاش کردند، ساختمان بسیج بود. به زعم سربداران، این عملیات موفقیت آمیز، در حالی بود که فقط یک نفر از سربداران زخمی شده بود و بقیه نیروها صحیح و سالم بودند. سؤال این جا است که چرا عقب نشستند؟ در حالی که برتری نظامی داشتند و هیچ گونه تلفاتی ندادند؟

در منابع سربداران راجع به این مسئله توضیحی داده نشده است، تنها چیزی که ریاحی در دادگاه می گوید، این است که؛ "ما سراغ مردم رفتیم تا با آنان

صحبت کنیم و قیام فوری را توضیح دهیم و با جرعه ای که زده شد، مردم به ما ملحق شوند". اما تحلیل صحیح و واقعی این است که با ضعیف کردن نیروهای مسلح در شب ششم بهمن، نیازی به تصرف آن نبود و فقط کافی بود ساختمان بسیج تصرف شود، چون مشرف بر فرمانداری، شهرداری و بر پل آمل بوده و ساختمان بسیار محکمی داشت که می توانست مقرر حکومت آنان باشد.

پاسخ به این سؤال که آیا این راهبرد صحیح بوده است یا خیر؟ باید گفت؛ اگر نیروهای سربدار تا صبح در همان مقرها و ایست و بازرسی ها و کمین ها می ماندند، با آسیب پذیری زیادی روبرو می شدند و در این صورت، قوای اصلی متمرکز نمی شد و در نتیجه احتمال شکست آنان بیشتر می شد. نکته دیگری که لازم به گفتن است این که، تمامی گروه ها و تیم ها، به اهداف خود رسیدند و تنها گروهی که نتوانست به هدف برسد، گروه مامور به تصرف ساختمان بسیج بود و نیروهایشان را جمع کردند تا به گروه حمله کننده به بسیج کمک کنند. رضوانیه و اسپه کلا نزدیک ترین و امن ترین منطقه برای کمک به گروه مامور به تصرف بسیج بود.

۶۳- در باره ساختمان مرکزی بسیج آمل، و علت سقوط نکردن آن در شب ششم بهمن توضیح دهید، شنیده شد که تا صبح، درگیری برای تصرف ساختمان وجود داشت؟

در کتاب پرنده نو پرواز آمده است: طرح نظامی پنج بهمن (ششم بهمن) از اجزاء گوناگون تشکیل شده بود و هر جزء هم در برگیرنده عملیات مرکب بود. نوک تیز طرح نظامی مان این بار به جای دادگاه انقلاب اسلامی، حمله به مقر بسیج در مرکز شهر و کنار پل اصلی بود. در طرح ۱۸ آبان، تصرف دادگاه به خاطر آزادی زندانیان سیاسی بود که عمدتاً در این محل نگهداری می شدند. رژیم پس از ۱۸ آبان زندانیان سیاسی آمل را به دیگر شهرهای شمال انتقال داد

و یا بین ارگان های نظامی دیگر مانند (مقر سپاه، روابط عمومی و شهربانی) تقسیم کرد. انتخاب مقر بسیج به عنوان نوک تیز حمله به خاطر تغییراتی بود که در آرایش قوای دشمن (منظور از دشمن، سپاه است) در شهر صورت گرفته بود. ساختمان بسیج از موقعیت استراتژیکی مهمی از زاویه تمرکز نیروی دشمن و تسلط بر خیابان های مرکزی شهر برخوردار بود. بعلاوه ساختمانش که قبلا هتل بنیاد پهلوی بود از نظر نظامی سنگر مستحکمی بود. بنابراین تصرفش نقش مهمی در کنترل بخش غربی شهر داشت. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، صص ۹۸-۹۷) مستحکم ترین مقر دشمن، ساختمان بسیج بود که تصرفش مشکل بود. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۵۰)

حوالی ساعت چهار و نیم صبح کاک اسماعیل همراه با رفیق سیامک زعیم (شهاب) و حشمت اسدی به منطقه عملیاتی بسیج رفتند و با رفیق فرامرز صحبت کردند. رفیق فرامرز چند نکته را طرح کرد. اول اینکه اگر بخواهیم بسیج را تصرف کنیم نیاز به نیروی کمکی داریم. دوم اینکه حتما شهید خواهیم داد. سوم اینکه سنگرهای رفقا به دلیل اینکه در نبش مغازه هائی است که همگی دارای کرکره فلزی هستند مناسب نبرد نیستند. رفیق اسماعیل به رضوانیه برگشت تا برای تصرف مقر بسیج نیروی کمکی بفرستد. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۱۱)

نیروی چندانی از دشمن در ساختمان بسیج باقی نمانده بود ولی چند تک تیرانداز شان با سنگر گرفتن در طبقه دوم کنترل شان را بر درهای ورودی این ساختمان حفظ کردند. چندین بار رفیق مهدی تهران که رفیق جوان جسوری بود تلاش کرد که دیگ انفجاری قدرتمندی را از در جنوبی (درب بزرگی که

دروازه نداشت و باز بود) به داخل ساختمان بیندازد، اما هربار با تیراندازی های شدید روبرو شد و موفق به انجام اینکار نشد. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۰۸) از مجموع ۳۴ کشته در روز ششم بهمن ۱۶ نفر کسانی بودند که به بسیج حمله کردند، یعنی تقریباً ۵۰ درصد کشته های سربداران کسانی بودند که به بسیج حمله کردند و این نشان از سرسختی و مقاومت تا پای جان، گروهی بود که برای حمله به بسیج انتخاب شدند. فقط محمود آزادی توانست در منزل دکتر... پنهان شود و پس از ۴۸ ساعت، فرار کند.

در نشریه حقیقت آمده است: ساعت ۲/۳۰ بعد از نیمه شب، محافظین و نگهبانان این مقرها نیز همه به سزای خیانت های خود رسیده بودند. تیربار بالای بسیج با تیربارچی و اطاقکش هم با یک موشک آر پی جی دود شده و به هوا رفته بود و دیگر هیچ صدایی از هیچ یک از این مقرها بیرون نمی آمد. (حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیست های ایران/ شماره ۱۵۶ / ۲۹ اسفند ۱۳۶۰)

شما که گفتید تیربارچی با اطاقکش با موشک آر پی جی دود شد و به هوا رفت و دیگر هیچ صدایی از هیچ یک از مقرها بیرون نمی آمد و بعد می گوید رفیق مهدی تهران تلاش کرد دیگ انفجاری قدرتمندی را از در جنوبی به داخل ساختمان بیندازد، هربار با تیراندازی شدید روبرو شد و موفق به انجام اینکار نشد. کدامیک از حرف هایتان صحیح است؟

۶۴- می دانیم که سربداران در شب ششم بهمن، با یک دستگاه وانت سرپوشیده، از سر شب، نیروها را گروه گروه به مقرها منتقل کردند و این وانت، چندین بار مسیر خیابان امام خمینی تا میدان ۱۷ شهریور را رفت و آمد کرده است. با توجه به این که سپاه و کمیته انقلاب اسلامی، گشت های اطلاعاتی در سطح شهر داشته اند، چگونه در مدت حدود دو ساعتی که این وانت، تردد داشت، به تور گشتی ها نیفتاد؟

سؤال جالبی طرح شده است، این صحت دارد که سربداران از حوالی شهر آمل (نزدیک پلیس راه سابق یعنی اول کمربندی بابل) گروه گروه با وانت وارد شهر شدند و در مقرهای حساس شهر مستقر شده اند. این کار خیلی با دقت صورت گرفت و در نوع خودش فوق العاده غافلگیرانه بوده است. یک گروه چند نفره برای جا بجایی در سطح شهر زحمت دارد، خصوصاً در فصل زمستان که به ندرت افراد عبور و مرور می کردند و شهر از رفت و آمد مردم و عبور و مرور وسایل نقلیه در حالت سکوت بود. بنابراین هر واحد اطلاعاتی در هنگام خلوت و سکوت به آسانی می تواند افراد غریبه را شناسایی کند و یا حرکات مشکوک را زیر نظر بگیرد. بنابراین می توان گفت؛ گشت های اطلاعاتی ضعیف عمل کردند.

نکته دیگر در این مسئله، استقرار پنج گروه ۲۰ نفره در خیابان ها است که هر گروهی به تیم های کوچک تر تقسیم شده بود. در شهر خلوت و مستقر شدن بین ۴۰ تا ۵۰ تیم عملیاتی در یک بخش از شهر (کمتر از یک چهارم شهر) مسئله عجیبی است که اتفاق افتاد و استدلال قانع کننده ای ارائه نشده است که نیروهای گشتی چگونه نتوانستند، حتی یک تیم را در خیابان ببینند. اگر حتی یک تیم را شناسایی می کردند، قبل از هرگونه عملیاتی لو می رفتند و اصل غافلگیری زیر سؤال می رفت. بنابراین می توان گفت؛ مهاجمین با دقت تمام، توانستند افراد در شهر مستقر کنند.

وقتی در سخنرانی‌ها و پرسش و پاسخ، به این سؤال می‌خواهم جواب بدهم، هرگز با قاطعیت نتوانستم دفاع کنم و معمولاً پرسش‌کننده از جواب من قانع و یا حداقل، راضی نمی‌شد.

۶۵- از جمله سؤالاتی که همواره مطرح می‌شود، این است که آیا مردم در روز ششم بهمن سازماندهی شده بودند، آیا مدیریتی وجود داشت؟ یا این که برعکس، همه چیز به طور خودجوش و توسط مردم انجام گرفت؟ آیا سپاه توانسته است مردم را سازمان یافته وارد درگیری کند؟ چه علامت‌ها و نشانه‌هایی وجود دارد که این مسئله را ثابت می‌کند؟

این سؤال بحث مفصلی را می‌طلبد، چون هر ساله در مجامع عمومی به خصوص در دانشگاه‌ها طرح می‌شود، اما در این جا بنا ندارم به تفصیل شرح دهم، فقط به مصادیقی از سازماندهی‌های انجام شده است، اشاره می‌کنم:

۱- در ابتدای صبح، عده زیادی از پاسداران، بسیجیان و مردم عادی خود را به سپاه پاسداران، واقع در خیابان شیخ فضل الله نوری رساندند که منطقه امن و بدون درگیری بود. سپاه با آرامش و بدون دستپاچگی، نیروهای خود را مسلح و سازماندهی کرد و چند گروه را طبق یک نقشه طراحی شده به سمت محل درگیری اعزام کرد. فرماندهان گروه‌ها؛ برادر محمد رنجبر، سردار شهید حشمت الله طاهری، برادر فریدون علیپور و برادر هرمز یزدانی بودند.

۲- پاسداران، بسیجیان، اعضای کمیته انقلاب اسلامی و مردم که از شمال، مرکز و غرب آمل خود را به مرکز درگیری، یعنی ساختمان بسیج رساندند، بلافاصله مسلح و سپس سازماندهی شدند و در سه محور به درگیری با دشمن و پیشروی خود ادامه دادند. گروهی با فرماندهی سردار شهید همت الله متو، گروهی با فرماندهی سردار شهید نادر خضری و گروهی دیگر با فرماندهی برادر ذبیح الله اکبرزاده در محورهای سینما بهمن، خیابانی که بسیج و

فرمانداری در آن قرار دارد و خیابان مهدیه (پشت شهرداری) درگیری را آغاز کرده و به پیشروی ادامه دادند. افرادی که بعداً خود را به ساختمان بسیج رساندند، به گروه‌ها ملحق می‌شدند.

۳- مسئول بسیج، در غرب پل آمل، با ایراد سخنرانی در جمع مردم، با بسیج مردم و امکانات اولیه، اقدام به تهیه گونی، بیل و دیگر لوازم موردنیاز برای درگیری نمود و اندکی نگذشت که بسیاری از مواد اولیه تهیه گردید.

۴- مردمی که از خیابان امام رضا (ع) به سمت مرکز شهر هجوم آورده بودند، توسط پاسداران کمیته انقلاب اسلامی، با اسلحه یا بدون اسلحه، سازماندهی شدند و به تخلیه پیکرهای شهدا و نیز جسد کشته‌های سربداران و دستگیر شدگان پرداختند.

۵- شاید بتوان مهم‌ترین نوع سازماندهی در روز ششم بهمن را سازماندهی در صحنه دانست که مسئولان بسیج، مردم را به خوبی در وسط درگیری و معرکه سازماندهی کرده بودند و فرمانده سپاه، شخصا به خیابان‌ها آمد و مدیریت در صحنه را به دست گرفت و چون مردم را خوب می‌شناخت، سازماندهی مردم را به خوبی انجام داد.

۶- تحقیقات میدانی که از مردم و بسیجیان حاضر در صحنه درگیری و شاهدان آن، به عمل آمد، نشان می‌دهد که سازماندهی مردم توسط سپاه، در حد خیلی خوب و خوب ارزیابی شده است. گزارش این تحقیق در کتاب هزار سنگر به طور مفصل و همراه با آمار و نمودار درج شده است.

۷- بدیهی است این گونه سازماندهی که بسیار تعجیلی است، نمی‌تواند بدون نقص باشد، زیرا جبهه دشمن و جبهه خودی در هم تنیده است و مرز بین نیروهای مهاجم و مدافع وجود ندارد.

بنابراین می توان گفت؛ سازماندهی مردم توسط سپاه و بسیج به خوبی انجام گرفت و مدیریت در صحنه، با هوشیاری فرمانده سپاه و مسئولین بسیج، به شایستگی انجام گرفت، ولی اگر منظور این است که نیروها همانند جبهه جنگ و در مواجهه با دشمن خارجی، به صورت گردانی و گروهانی سازماندهی شده باشند، خیر! چون در این نوع درگیری، نیازی به تشکیل گردان و گروهان نیست، بلکه بهترین نوع سازماندهی این است که نیروهای مردمی با تشکیل گروه ها و تیم های کوچک، تحت فرماندهی یک فرمانده شجاع، به میدان کارزار اعزام گردند. در این درگیری، فرماندهان شجاعی چون شهید حشمت الله طاهری، برادران محمد رنجبر، فریدون علیپور، هرمز یزدانی و دیگران فرمانده تیم هایی را از سمت سپاه برعهده گرفتند و فرماندهان شجاعی چون شهید همت الله متو، نادر خضری، ذبیح الله اکبرزاده و دیگران فرماندهی تیم های عملیاتی از سمت ساختمان بسیج را برعهده داشتند.

۶۶- نوع سلاح و مواد انفجاری که سربداران در حمله به آمل به همراه داشتند، چه چیزهایی بود؟

- ۱- اسلحه ژ-ث به تعداد ۵۰ الی ۵۵ قبضه
- ۲- اسلحه کلاشینکف به تعداد سه یا چهار قبضه
- ۳- تیربار ژ-ث
- ۴- آرپی جی ۷ به تعداد شش قبضه و حدود ۶۰ موشک
- ۵- اسلحه یوزی به تعداد سه یا چهار قبضه، کلت کمری به تعداد چهار قبضه (تعداد حدود ۲۰ قبضه از آمریکا وارد کردند که احتمالاً در تهران نگه داشتند و به جنگل منتقل نکردند)
- ۶- اسلحه ام-یک به تعداد یک قبضه

- ۷- سه راهی (مواد منفجره) بین ۲۰۰ الی ۳۰۰ عدد
 ۸- نارنجک بیش از ۷۰ عدد
 ۹- کوکتل (نوعی مواد منفجره دست ساز)
 ۱۰- دیگ های انفجاری که در دیگ های زودپز ساخته می شد. (خانی،
 جبهه سوم، ۱۳۹۲، ص ۱۷۳)

۶۷- آیا این واقعه صحت دارد که در شب ششم بهمن، پس از دستگیری شهید جعفر هندوئی و همراهانش، آن قدر گلوله توی دهانش زدند، به طوری که از صورتش چیزی باقی نماند؟
 من خودم، در برخی محافل این گونه حرف ها را می شنوم، سخنرانان، مداحان و مصاحبه کنندگان به این مطلب اشاره می کنند، اما به نظر می رسد، بزرگنمایی شده است. تیری به دهان شهید هندوئی شلیک شد و ایشان به شهادت رسید، زیرا سربداران حریف شعارهای انقلابی وی نبودند، اما گلوله به دهانش شلیک شد و آسیب چندانی به صورتش وارد نشد.
 ما نیازی به زیاده گویی، بزرگنمایی، و داستان سرایی در مورد ششم بهمن و شهدای این واقعه عظیم نداریم. هرچه واقعی تر و خالصانه تر، وقایع و خاطرات ششم بهمن روایت شود، بهتر است.

۶۸- در خاطرات ششم بهمن می شنویم که عده ای از پاسداران، بسیجیان و افراد حزب اللهی، در شب ششم بهمن، به اسارت سربداران درآمده اند و آنان را به جوخه اعدام بردند، ولی هیچ کدام از آنان اعدام نشده اند و موفق به فرار شده اند، علت آن چه بوده است؟
 سربداران، برای جلب توجه مردم و همراهی آنان به قیام فوری، باید برای مردم استدلال می آوردند تا مردم باور کنند و به آنان پیوندند. کمین های شب گذشته، محاصره و درهم کوبیدن مقرهای نظامی، نشانه های خوبی برای

شکست دادن پاسداران بود. شاید مهم تر از آن، به اسارت گرفتن پاسداران، بسیجیان و افراد حزب اللهی باشد که مردم با چشمان خود بینند و اعدام آنان در حضور مردم، می توانست به روحیه سربداران و تهییج مردم برای پیوستن به آنان کمک نماید. این بود که تا صبح روز ششم بهمن باید صبر می کردند، اما اسیر شدگان زرننگ تر از این بودند که سربداران فکر می کردند.

۶۹- بعضی ها ادعا می کنند که در روز ششم بهمن با فرمانده کل سربداران (ناصر ریاحی) و فرمانده عملیات (کاک اسماعیل) گفت و گو کرده اند. شما چقدر این ادعا را قبول دارید؟ چگونه می توان این گونه ادعا را پذیرفت و چگونه می توان آن را رد کرد؟

جواب کوتاه این است که این گونه ادعاها صحت ندارد، چون این دونفر در مقر فرماندهی سربداران واقع در محله رضوانیه، که مجاور محله اسپه کلا بوده، مستقر بودند. بدیهی است اگر در خیابان و در میان مردم حضور داشتند، به آسانی توسط پاسداران دستگیر یا کشته می شدند. کار این دونفر هدایت عملیات بود و چون در میان مردم نبودند، پس گفت و گو با این دونفر صحت ندارد. البته امکان این که در محله های رضوانیه و یا اسپه کلا، این دو نفر را دیده باشند، منتفی نیست. برعکس، فرمانده سپاه و فرمانده بسیج در میان مردم بودند و مردم آنان را در بین خودشان می دیدند و با آنان صحبت می کردند.

۷۰- ادعا شده است که در روز ششم بهمن، یکی از زنان آملی که باردار بوده، برای کمک به رزمندگان و مدافعان شهر، گونی شن را از یک طرف خیابان به طرف دیگر حمل کرد تا در ساخت سنگر کمک کرده باشد و به کرات این موضوع سر زبان ها هست، اما هیچ مدرکی ارائه نشده است و در طی مدت چند سال، هیچ گونه تجلیلی از وی به عمل نیامده است. چگونه می توان آن را برای نسل هایی که از نزدیک این فداکاری را ندیده اند، باور پذیر کرد؟

این اتفاقی نیست که باور پذیر نباشد، از مردمی که صبح از خواب بیدار می شوند و به یک باره این خبر را می شنوند که به شهر حمله شده و کمونیست ها

این کار را کرده اند، برای دفاع از نظام اسلامی و دفاع از شهرشان، از هیچگونه فداکاری دریغ نمی کنند. در مورد فداکاری این خانم باید گفت؛ بارها در مجالس مهم مطرح شده است، خصوصا در سخنرانی حجه الاسلام والمسلمین گلپایگانی (رئیس دفتر مقام معظم رهبری) در همایش علمی هزارسنگر که در سال ۱۳۷۳ در مصلی آمل برگزار شد، ایشان از جانب مقام معظم رهبری به آمل آمدند و در اهمیت این حماسه، به فداکاری این زن پرداختند و گفتند: چه کسی به آن زن باردار گفته بود که کیسه شن را با این وضعیت از این طرف خیابان به آن طرف بکش؟ او می توانست در خانه اش آرام بنشیند، اما این کار را نکرد. (شعبانی، مقاومت مردمی در حماسه آمل، ۱۳۹۴، ص ۶۵۵)

شاید یکی از زیباترین شکل های حضور مردم در سنگر سازی، وجود یک خانم حامله بود که با این وضعیت، گونی های شن را بلند می کرد و جا به جا می کرد و اصرار دیگران که از او می خواستند این کار را ترک کند، در او تاثیر نداشت. (رهگذر، شهر هزار سنگر، ۱۳۸۵، ص ۶۳)

پس از چند سال، حدود سال های ۱۳۸۲-۱۳۸۱، در هنگام مستند کردن واقعه مهم ششم بهمن، تماس تلفنی با این خانم برقرار کردم. در این زمان، ایشان فردی مسن بنظر می آمد، زیرا در ششم بهمن سال ۱۳۶۰ حدود ۴۰ سال داشتند و در سال ۱۳۸۲، حدود ۷۰ سال داشتند. وقتی از ایشان خواستم که دیداری با ایشان داشته باشم، گفتند ما از شهر آمل به تهران کوچ کردیم و الآن برای مهمانی آمدم. بنابراین فرصتی به دست نیامد تا بعدا در تهران با ایشان ملاقاتی داشته باشم. نکته مهمی که در گفتگوی تلفنی با وی داشتم و برایم جالب بود، این که؛ جوری حرف زد، انگار کارچندان مهمی انجام نداده است و خیلی عادی و طبیعی با این مساله برخورد کرد. در همین گفتگوی تلفنی خواسته بودم تا

دوربین فیلمبرداری را با خودم ببرم واز ایشان تصویر بگیرم، اما موافقت نکرد. معتقد بود که کار چندان مهمی انجام نداد. محل سکونت ایشان در سال ۱۳۶۰، در خیابان طالب آملی واقع در کوچه مرمر بوده است. بنابراین اصل ماجرا صحت دارد و این نقطه ضعف را می پذیریم که نتوانستیم آن را مستند کنیم، البته وقایع زیادی در درگیری های جنگل و ششم بهمن وجود دارد که هنوز مستند نشده است.

۷۱- چرا سربداران با لباس سپاه و بسیج به شهر حمله کردند؟ اگر مردم از سپاه و بسیج متنفر بودند و سربداران خواستند مردم را از دست سپاه نجات دهند، چرا خودشان با لباس سپاه وارد شهر شدند و ایست و با لباس سپاه، بازرسی راه انداختند و در مواجهه با مردم، خودشان را پاسدار و بسیجی معرفی می کردند؟ آیا این رفتار با ادعای نجات مردم از دست سپاه تناقض ندارد؟

شهید جعفر هندوئی، فرمانده دسته، از جلو و بقیه بچه ها پشت سر او به دستور جنگلی ها از ماشین پیاده و سریع خلع سلاح شدند. هندوئی باورش نمی شد که این آدم های ریش دار و اورکت کره ای پوش، دشمن باشند؛ زیرا این تیپ (قیافه) در آن زمان قیافه مرسوم و مخصوص نیروهای حزب اللهی بود. (رهگذر، شهر هزار سنگر، ۱۳۸۵، ص ۴۹)

در کتاب مقامت مردمی در حماسه آمل، در خصوص پوشش جنگلی ها با لباس پاسداران، می توان به سند زیر اشاره کرد:

دو مرکز (کارخانه) دوخت لباس نظامی در آمل به نام "جین مد" و "بلوجین" که از اموال اشرف، خواهر محمدرضا شاه پهلوی مانده بود، بعد از انقلاب مصادره و در اختیار بنیاد جانبازان قرار داشت. در دوران ریاست جمهوری بنی صدر متن نامه هایی به مدیر عامل این شرکت با امضای بنی صدر حاصل شد که "چهارصد دست لباس دوخته شده سپاهی به حامل نامه داده شود" که لباس

ها واگذار و بعدها در ماموریت های جنگلی های سربدار چه در کمین رزکه و شهادت حجه الاسلام شریعتی فرد و پسرش و چه در عملیات ۶ بهمن حمله به شهر با لباس سبز سپاهی در پوشش پاسداران، جنایاتی را مرتکب شدند. (شعبانی، مقامت مردمی در حماسه آمل، ۱۳۹۴، ص ۳۷۰)

۷۲- چرا تعدادی از نیروهای سپاه آمل در روزهای پنجم و ششم بهمن، در آمل حضور نداشتند؟

بدیهی است تعدادی در ماموریت بودند، تعدادی در مرخصی بسر می بردند که فاصله آنان با شهر زیاد بوده و نتوانستند خودشان را به سپاه برسانند. البته اگر منظور دیگری هست! من نمی دانم و به طور کل می توانم بگویم، شهید حسین ملک شاهدخت و شهید گلچین از جمله کسانی هستند که تازه از جبهه جنوب برگشته بودند تا چند روزی را استراحت کنند و مجدداً به جبهه برگردند، ولی در شب ششم بهمن وارد صحنه شدند و همان شب شهید شدند.

۷۳- اختلاف پنجم بهمن و ششم بهمن بر سر چیست؟ و چرا؟

در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: بخاطر مشکلات راه، صف به کندی پیش می رفت و زمان را سریعاً از کف می دادیم. حوالی ساعت ۲ بعد از نیمه شب به زیر پلی در جاده کمربندی آمل - بابل رسیدیم (پشت پلیس راه آن وقت). در آنجا با یک دسته از رفقای شهر و چند نفر دیگر که از تهران برای شرکت در قیام آمده بودند، روبرو شدیم. این جاده به زیر پل اصلی شهر و روبروی مقر بسیج منتهی می شد، اما رساندن خودمان به آن نقطه و استقرار قوا در نقاط مختلف شهر، حداقل یکی دو ساعتی وقت می گرفت و معنی اش این بود که عملاً مجبوریم در روز روشن عملیات را آغاز کنیم. یکی از رفقا ایده پنهان شدن در باغ یا خانه ای که در دوره تابستان در آن اسلحه مخفی کرده بودند را

برای پنهان شدن انتخاب کردند. این خانه درست در کوچه ای منشعب از جاده هراز در حاشیه شهر آمل و روبروی پلیس راه و پست بازرسی سپاه واقع شده بود... آخرین دسته رفقا حوالی ساعت شش بامداد پنج بهمن وارد خانه شدند، دیگر چیزی به روشن شدن هوا باقی نمانده بود. در تمام روز پنج بهمن در خانه ای در شهر پنهان شده بودیم. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۰۵)

حوالی ساعت یازده و نیم شب، گروه بسیج کاملاً آماده شروع عملیات بود. ساعت یازده و نیم شب رفیق فرامرز فرزاد (فرمانده گروه حمله به ساختمان بسیج) فرمان آغاز عملیات را صادر کرد. شلیک اول به هدف نخورد. خود این مسئله موجب شد که دسته ای از پاسداران و بسیجی ها از ساختمان به بیرون بریزند و ببینند چه خبر است و مدام از هم می پرسیدند گلوله از کجا شلیک شد. کل این ماجرا ربع ساعتی بطول انجامید. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۰۷)

درگیری آمل از ساعت ۲۳/۴۵ روز پنجم بهمن آغاز شد. و تا ساعت ۱۸ روز ششم بهمن ادامه پیدا کرد. یعنی کل مدت درگیری ۱۸ ساعت و ۱۵ دقیقه بود که فقط ۱۵ دقیق آن در روز پنج بهمن بود و ۱۸ ساعت آن در روز ششم بهمن اتفاق افتاد. آیا می توان این درگیری را به روز پنج بهمن نسبت داد؟

علت اینکه سربداران اصرار دارند که درگیری روز پنج بهمن بوده این است که ششم بهمن روز شاه و انقلاب سفید است و نمی خواستند، لکه ننگی بر دامن سربداران بنشیند که اتفاقاً نشست و این لکه را با هیچ چیزی نمی توانند پاک کنند.

۷۴- در مورد درگیری آذر ماه حوالی روستای رز که چیزی نمی دانیم؟

روستای رز که، مرکزیت درگیری سربداران با سپاه، در جنگل آمل است. روستایی که رفت و آمد سربداران در آن جریان داشت، سپاه نیز در آن منطقه،

پایگاه عملیاتی ایجاد کرده بود. در هنگام راه اندازی پایگاه عملیاتی، سرداران حمله کردند تا به پاسداران ضربه بزنند.

در روز ۱۷ آذر، در درگیری روستای رز که تعداد کشته و زخمی دشمن به بیست نفر می رسید. رژیم برای نقل و انتقال کشته ها و زخمی های خود از هلی کوپتر استفاده کرد. درست سه روز بعد یعنی ۲۰ آذر ماه ساعت ۴ بعد از ظهر یک تیم شش نفره از رفقا هنگام گشت زنی دوباره به پایگاه دشمن در رز که نزدیک شدند. در هنگام تعویض پست، گله ای از پاسداران دوروانتی را گرفته بودند، و از فرصت استفاده کردند و با خالی کردن چندین رگبار حدود ۱۲ نفر از آنان را کشتند. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۷۵)

در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: در ۱۷ آذر ماه اتفاق ناگواری برای ما پیش آمد، بعد از این که در حوالی روستای رز که درگیری اجرا نشد، هنگام برگشتن به جنگل، به کمین رفقا در جاده هراز برخورد می کنند، هوا تاریک شده بود، رفقای کمین، ایست می دهند و اسم شب می خواهند، اما صدای آشنایی نمی شنوند، به خیال اینکه ممکن است از افراد دشمن باشند، تیراندازی می کنند. دو تن از رفقا زخمی شدند دیگری توانست خودش را از تیررس گلوله ها خارج کند و به کمین پشت جاده بفهماند که خودی است. یکی از زخمی ها را به سمت تهران انتقال داده که در نزدیکی رودهن جان می دهد و موقتا دفن می کنند و فردای آن روز به تهران منتقل می شود. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۷۶)

۷۵- در مورد کمک مردم شهرهای اطراف به آمل سنوال و ابهامی وجود دارد که اگر به درستی تبیین شود، می تواند به افراط و تفریط در این خصوص خاتمه دهد. صرفنظر از حضور مردم شهر محمودآباد که خود بخشی از شهر آمل بوده و شهرستان جدایی نبود و کمک شایانی کرده اند، بقیه شهرها چه کمکی کرده اند؟

قبلا به این سنوال، جواب مفصل دادم، لذا در این جا نیازی به تفصیل نیست، اما به طور خلاصه بگویم که خیلی ها از همان لحظه اول درگیری، وقتی شنیدند، آمل درگیری شده است، خود را آماده کرده و به سمت آمل حرکت کردند، اما اکثر آنان موفق نشدند، زیرا با بستن جاده هراز، امکان کمک کردن به مردم آمل وجود نداشت. جاده های بابل-آمل و محمودآباد-آمل هم بسته شده بود، با این وجود عده ای توانستند وارد شهر شوند و کمک کنند و عده ای بعد از درگیری و یا انتهای درگیری، خود را به شهر رساندند، اما مردم محمودآباد راحت تر از دیگران توانستند به آمل بیایند و کمک کنند.

۷۶- کسانی که به شهر آمل حمله کردند، بعضی ها دست به اسلحه بردند و کسی را شهید یا مجروح نکردند، نظیر آنانی که برای درمان سربداران در جنگل فعالیت داشتند و به همراه آنان وارد شهر آمل شده اند و یا کسانی که اسلحه داشتند، اما شلیک نکردند، چرا همه آنان اعدام شده اند؟

من یک سنوال از شما می کنم و آن این است که آیا فرمانده لشکر، در خط مقدم حضور پیدا می کند؟ بفرض اگر، حضور پیدا کند، اسلحه به دست می گیرد و با دشمن می جنگد؟ جوابش خیر است و ضرورتی ندارد که فرمانده لشکر در خط مقدم بجنگد و یا بی سیم چی در خط مقدم اسلحه به دست بگیرد. اگر دستگیر شود، آیا می تواند بگوید من با شما در حال جنگ نبودم؟ باز هم جواب خیر است. در نبرد نظامی شهر آمل، ضرورتی نداشت که ناصر ریاحی که رهبری سربداران را در جنگل و حمله به شهر آمل برعهده داشت، اسلحه به

دست بگیرد و با پاسداران بجنگد و یا تیم امدادگر و پزشک، اسلحه به دست بگیرد و تیراندازی کند.

سؤال دیگر این است که آیا نیروهای پشتیبانی و امدادی اسلحه به دست می گیرند و در جبهه حضور پیدا می کنند؟ آیا پزشکی که در لشکر خدمت می کند، اسلحه در دست دارد؟ از نظر ظاهر (بدون در نظر گرفتن ارزش ها) چه فرقی است بین یک پزشکی که در لشکر به مداوای نیروهای خود می پردازد با یک پزشکی که در گروه سربداران نیروهای سربدار را مداوا می کند؟

۷۷- تعدادی از نیروهایی که در درگیری روز ششم بهمن و یا قبل و بعد از ششم بهمن دستگیر شدند، توسط واحدهای اطلاعاتی و امنیتی دستگیر و تحویل دستگاه قضا شده است. عده ای از آنان اعدام شده اند، در حالی که در پرونده آنان اعتراف و اقراری دیده نمی شود. آیا حکم اعدام عادلانه بوده است؟ آیا می توان قضاوت صحیحی در باره شرایط آن زمان داشت و حکم اعدام را زیر سؤال برد؟

اعتراف کردن و اقرار کردن منافقین و دیگر اعضای سربداران و یا سایر گروه های ضد انقلاب امری بدیهی بوده است. برخی اعتراف صوری و ظاهری می کردند تا به آزادی آنان از زندان و یا تخفیف مجازات کمک کند، اما برخی دیگر از روی صداقت و از ته دل اعتراف می کردند.

عده ای هم بودند که به هیچ وجه اعتراف نمی کردند، اما برای قاضی دادگاه، دادستان و حاکم شرع از طریق اسناد و مدارک و دیگر ادله حقوقی محرز شده بود که وی ضد انقلاب و معاند نظام اسلامی است. در این صورت الزامی نیست که متهم اعتراف و یا اقرار به جرم خویش کند.

لذا کسانی که بعد از گذشت چند دهه از وقایع سال ۱۳۶۰ آمل، پرونده حقوقی و قضائی اعضای سربداران و اتحادیه کمونیست های ایران را مطالعه می کنند،

نباید با محتویات پرونده های امروزی در دادگاه و دستگاه قضا مقایسه کنند، بلکه شرایط و مقتضیات آن زمان را در نظر بگیرند و قضاوت کنند.

۷۸- آیا حقیقت دارد که در درگیری روز ۱۳ خرداد ۱۳۶۱، شهیدان نعمتی، برزگر و عزیزاده مورد شکنجه قرار گرفتند، بعضی ها این نظر را قبول ندارند. شما چه نظری دارید؟

سربداران، کینه زیادی نسبت به پاسداران و بسیجیان داشتند، اوج کینه خود را در اطلاعیه های نظامی، بیانیه ها و نشریه حقیقت نشان دادند. وقتی این سه بسیجی عزیز، در هنگام غروب شهید شدند و بقیه نیروهای خودی، عقب نشینی کردند تا تلفات بیشتری به جای نگذارند؛ جنازه این سه شهید گرانقدر به دست سربداران افتاد و مورد شکنجه قرار گرفتند. آثار شکنجه را می توان از روی عکس شهیدان به وضوح دید و این مساله قابل انکار نیست.

فصل پنجم:

سرنوشت سربداران

۷۹- بعضی ها می گویند، بعد از عملیات ۲۲ آبان، تعداد زیادی از سربداران جنگل را ترک کردند. با توجه به موفقیتی که بدست آوردند، چرا باید جنگل را ترک می کردند؟

علی رغم اینکه این عملیات تاثیر روحی- روانی زیادی بر عناصر سازمان ضد شورش گذاشت، موفقیت و پیروزی ظاهری در درگیری ۲۲/۸/۱۳۶۰، تاثیر زیادی بر روحیه شورشیان گذاشته بود، لکن تقریباً یک چهارم (حدود ۴۵ نفر) از نیروهای شورشگر بعد از این درگیری جنگل را ترک کردند. (شعبانی، مقاومت مردمی در حماسه آمل، ۱۳۹۴، ص ۳۱۶)

وقتی که مدافعان انقلاب اسلامی متوجه شدند که دشمن قصد دارد به شهر حمله کند، با یک گردان نیرو پس از گذشت چهار روز از اولین درگیری، از دو محور به جنگل حمله کردند. هر چند در درگیری ۲۲ آبان، نیروهای سپاه و ارتش ۱۱ شهید تقدیم انقلاب اسلامی کردند، ولی حرکت جسورانه آنها باعث شد تا نیمی از جنگلی ها جدا شوند و دیگر به جنگل برنگردند. در واقع استعداد دشمن به نصف رسید. (نویسنده در ص ۴۰ کتاب، تعداد جنگلی ها را ۱۸۰ نفر ذکر کرده است). (رهگذر، شهر هزار سنگر، ۱۳۸۵، ص ۴۳)

در کتاب پرنده نوپرواز نه تنها هیچ اشاره ای به ترک تعدادی از نیروها از جنگل، پس از درگیری ۲۲ آبان ۱۳۶۰ نکرده، بلکه روحیه نیروهایش را بسیار بالا ارزیابی کرد. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۶۲)

به نظر می رسد، به لحاظ زمانی اشتباهی به وجود آمده است، زیرا پس از موفقیت سربداران در درگیری ۲۲ آبان ۱۳۶۰، هیچ دلیل قانع کننده ای وجود ندارد که تعدادی از نیروها جنگل را ترک کرده باشند. مهمترین دلایل این است که:

- ۱- هنوز مدت زیادی از حضور آنان در جنگل نگذشته است که خسته شده باشند و بخواهند جنگل را ترک کنند.
- ۲- هنوز آذوقه کافی برای ماندن در جنگل را در اختیار ندارند.
- ۳- بعد از شکست در درگیری ۱۸ آبان، این موفقیت توانست روحیه آنان را برای حمله به شهر بیشتر کند.
- ۴- در آذرماه که شرایط برای ماندن سربداران در جنگل تغییر کرد و از حضور در جنگل خسته شدند و می گفتند چرا به شهر حمله نمی کنیم، با راهبرد فرماندهان در جنگل مخالفت کرده و جنگل را ترک کردند که تعداد آنان از انگشتان دست تجاوز نمی کند. بنابراین نمی توان پذیرفت که تعداد زیادی از سربداران بلافاصله بعد از درگیری ۲۲ آبان و موفقیت هایی که بدست آوردند، جنگل را ترک کرده باشند. لذا آمار ارائه شده، نمی تواند صحیح باشد.

۸۰- سرنوشت سربداران بعد از درگیری ۱۲ اسفند سال ۱۳۶۱ چه شد؟

در این درگیری سربداران دو کشته و دو زخمی بجای گذاشتند و بعد از دو سه شب مخفی شدن در جنگل به تهران بازگشتند. اما مبارزه مسلحانه در جنگل خاتمه پیدا نکرد. یکبار پس از شورای چهارم در تابستان ۱۳۶۲. در آن سال ما پس از بازگشت از جلسات شورا که در کردستان تشکیل شده بود، تیمی برای انجام عملیات آماده شدند و برای تهیه مقدمات کار به جنگل رفتند و پس از جابجایی سلاح ها به تهران بازگشتند. ولی رژیم با به دام انداختن تک تک اعضای تیم و اندکی بعد علی چهار محالی هم دستگیر شدند و رفقای دیگر هم از بازگشت از کردستان بازداشت شدند. تلاش دوم در تابستان ۱۳۶۴ صورت گرفت. قرار بود تیمی از رفقا به جنگل منتقل شوند، اما ضربه بزرگ و خرد

کننده سال ۶۴ که در پی تعقیب و مراقبت های گسترده صورت گرفت، مهلت نداد در اثر آن ضربه، دهها تن دیگر، از رفقا بازداشت شدند و در سال های ۶۶ و ۶۷ اعدام شدند. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، صص ۱۹۵-۱۹۴)

۸۱- باقیمانده های سربداران که در خارج بسر می برند، درگیری آمل را چگونه تحلیل می کنند؟

در کتاب پرنده نوپرواز آمده است: در مجموع علیرغم ضربه سیاسی-نظامی مهمی که به رژیم زدیم، شکست سختی نصیب ما نشد. چرا می گوئی شکست؟ آیا قیام آمل محکوم به شکست بود؟ قیام ما شکست خورد چرا که اهدافی که از آن انتظار داشتیم تحقق نیافت. قیام آمل به حریقی که می خواستیم بدل نشد. مسلما فاکتورهای عینی و ذهنی زیادی در این شکست دخیل بودند. اشتباهات زیادی از ما سرزد، به این معنی که قبل از اینکه تبدیل به ارتش قدرتمند و گسترده ای بشویم، با دشمن در یکی از مراکز قدرتش وارد درگیری تعیین کننده شدیم و در جدال نابرابر و میدان نامساعد شهر، شکست سختی خوردیم. حتی اگر ما بدرستی تمام اصول، قواعد و فن قیام مسلحانه شهری را بکار می گرفتیم، باز چنین شکستی اجتناب ناپذیر بود. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۳۳)

برخلاف مردم آمل، که شکست قیام ما را از نزدیک مشاهده کرده بودند، تا مدتی مردم مناطق دیگر این تصور را داشتند که سربداران ضربه ای سنگین به رژیم زدند و دوباره به جنگل بازگشتند. آنها انتظار ادامه حرکت سربداران را داشتند. تاملتی ادامه کارهای نظامی ما تنها عاملی بود که چنین روحیه ای را حفظ می کرد، اما زمانی که شکست قطعی ما عیان شد ذره ذره تاثیرات منفی این شکست بر روحيات توده ها منعکس شد. (پرنده نوپرواز، ۱۳۸۰، ص ۱۴۵)

۸۲- ماحصل دادگاه و محاکمه سران سربداران که در تهران برگزار شد، چه بود؟

دادستان: من از آقایان ریاحی و طلوعی می خواهم خیلی صریح به عنوان دو کادر مرکزی، حساب این سازمان را روشن کنند. شما فرمودید که من به بن بست رسیده ام، می خواهم این را به صراحت بیان کنید، آیا از نظر ایدئولوژی به بن بست رسیده اید یا نه؟ اگر نرسیده اید روزنه هائی را که هنوز وجود دارد، در حضور مردم آمل و بینندگان سیمای جمهوری مشخص کنید. آن روزنه ها که ممکن است راهگشای طرز تفکر شما باشد، کدام است؟

آقای ریاحی: هیچ روزنه ای نیست که من بخواهم توضیح بدهم.

دادستان: صد در صد از نظر عملی و فکری به بن بست رسیده اید؟

آقای ریاحی: روشن است که بله.

دادستان: شما آقای طلوعی؟

آقای طلوعی: بله صد در صد، قبلا هم عرض کردم. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۶)

آقای ضرغامی در دادگاه می گوید: مطلب دیگری که به نظر من می رسد، در مورد فرار افراد گروهک ها و تشکیلات از ایران است. امروز اینها با خارج شدن شان از مرزها سعی می کنند که در خارج بر علیه جمهوری اسلامی جوسازی کنند و بگویند که در ایران مستضعفین با جمهوری اسلامی نیستند و افکار عمومی را آماده بکنند تا این مرکز فرماندهی کثیف آمریکا در منطقه بتواند با آماده شدن افکار عمومی مردم در خارج به بهانه نجات دموکراسی و... به انقلاب اسلامی ما تجاوز بکند و به طور علنی تر در کنار عراق قرار بگیرند و از صدام حسین چهره ای مظلوم بسازند. (کردی، ۱۳۸۶، ص ۲۴۶)

آقای عبد منافی در دادگاه می گوید: این گروه اگر چه از نظر من - لااقل خودم - هیچ وابستگی به سیا و غیره ندارم، چون ۱۵ سال در خارج کار می

کردم، منتهی وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، فکر می‌کنم کارهای ما از کارهای
سیاهم بالاتر است و از ته قلب در برابر این جمهوری و مردمش و جلوی خانواده
شهادت می‌گویم که این کارها در خدمت آمریکا و سیا است. (کردی، ۱۳۸۶،
ص ۲۸۴)

منابع:

کتاب:

۱. پرنده نوپرواز، حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)، آلمان، ۱۳۸۳
۲. خانی، مهدی، جنگ و جنگل، یادواره شهدای جنگل های شمال، آمل، ۱۳۸۹
۳. خانی، مهدی، جبهه سوم، روابط عمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۹۲
۴. دائره المعارف دفاع مقدس، بنیاد حفظ اثار و نشر ارزش های دفاع مقدس، جله اول، تهران، ۱۳۸۹
۵. رهگذر، سیمین، شهر هزار سنگر (روایتی از مقاومت تاریخی مردم شهر آمل) مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۵
۶. راعی اسکى، مصطفی، حماسه ششم بهمن آمل، نشر انتخاب، تهران، ۱۳۹۲
۷. شعبانی، ناصر، مقاومت مردمی در حماسه آمل، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۹۴
۸. صحیفه امام خمینی ره، جلد ۱۶، اسفند ۱۳۶۰
۹. کردی، علی، اسناد اتحادیه کمونیست های ایران در واقعه آمل، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۶

-
۱۰. مجموعه مقالات همایش ملی جبهه سوم، حماسه اسلامی ششم بهمن
آمل، به کوشش قربانعلی ابراهیمی، دانشگاه مازندران، ۱۳۹۱

سایر منابع:

۱. اسناد وقایع بحران جنگل سال ۶۱-۶۰ آمل، گروه تحقیق ششم بهمن
آمل، بی نا، بی تا
۲. اطلاعیه نظامی شماره ۷ سربداران، ۲۰ اسفند ۱۳۶۱
۳. بهمن و رهنمودها، داوود شالیکار، ستاد تحقیقاتی ششم بهمن سال ۱۳۶۰
آمل، آمل، ۱۳۸۱
۴. پیام انقلاب، ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سال دوم، شماره ۵۲،
اول اسفند ۱۳۶۰ و ش ۱۷، ۱۵ بهمن ۶۰، ص ۷۷
۵. حقیقت، ارگان اتحادیه کمونیست های ایران، شماره ۱۴۷-۱۴۸-۱۵۶-
۱۵۷ و غیره

